

2  
د اطلاعات و کلتور وزارت

دلرغون پېژندنې او تاریخي ابداتو د ساتنې لوی مدیریت

# د افغانستان لرغون پېژندنه



# مجله ششماه علمی و تحقیقی باستان‌شناسی

سال تاسیسی ۱۳۵۸

نمبره مسلسل ۲

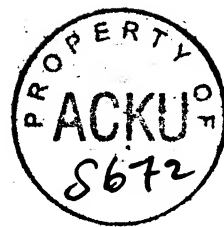
حوت ۱۳۵۸

مطالب این شماره :

صفحه	مترجم	نویسنده	مضمون
۱		غلام جان (میر گن)	ضرورت باستان شناسی ...
۵		عبد الصمد (قادر یا ن)	شور تو غی یا گهواره ...
۹		م. (با بک)	کشفیات تازه ساحات ...
۱۵		نظر محمد (عزیزی)	استحصال طلا و ...
۱۹	حبیب اعظمی	و. ا. سر یانیدی	افغانستان در ...
۲۵	میر احمد جوینده	اتر یه بشواس	تاریخ سیاسی یفتلی ها ...
۳۲	عبدالولی اچکزی	ایریناکرو کلیکو و	تحقیقات هیئات مشترک ...
۴۱	صدیق الله عتیق زوی	اچ. دی. سانکا لیا	مند یگک .
۴۵	محمد احسان آرام	او - پی . اگراول	باستان‌شناسی و ...
۴۷		سید اکبر سکند رپور	تحقیقات باستان‌شناسی در ...
۵۳	شپیک	از نشرات ملل متحد	مینار جام.
۵۵			اخبار
۵۶			ترمینولوژی ساختمان های ن.ع. صحراگرد .
۵۸			اصطلاحات باستان‌شناسی عبدالمظفر هریر یو سفزی
1		Annette Cattenat et- Jean-Claude Gardin	Diffusion Compare de Quelques Genres de...

کفیل دیرمبول : عبدالباری  
مستم : زمیری کمال

آدرس : درغون پیرنذنی موسسه  
قلعه فتح الله - کابل افغانستان  
تلفون : ۳۱۳۱۶



# ضرورت باستان‌شناسی در باستان‌تکامل‌تاریخ

گذشته‌های چندین قرن قبل از امروز را انسان دینامیک و اتوما سیو نیزه ما چگونگی رهبری و تنظیم آن عد مسایل تولیدی از نظر اندیشمند ما پروسه‌های که در داخل یک سیستم واقعاً بغرنج در جهش بوده مشاهد نماید و آنرا در پاره‌های از باز یافت شده‌های دوران کلاسیک بشریت برای آیندگان کتابا باز گونماید.

حساب گیر ی این تعامل خواهی نه خواهی در جریان تولید مادی از ترکیب آن سلسله حقایق ناشی میشود که در مجموع کار انسان مادی و زندگی مادی آن منطبق میگردد. کار تولیدی در پروسه جمعی روابط طبقاتی و اجتماعی انسانها در شرایط گوناگون فرق میکنند، بدین مفهوم که زندگی مادی بشری معرف اصلت بدوی نیست، بلکه سلسله آمار یست از ماضی وابسته به ارگانیسم حیاتی، اولین گام انسان در این مورد و کار او در زمینه حیات و زیست روی زمین در نظر است. از نظر دانشمندان و صاحب نظران عصر ما آفریده‌های طبیعت همه جز لا ینفک یک دیگر اند و توام با هم پیوند دیا لکتیکی دارند در جهش و دیگر گونی های متوالی برای تکامل بهتر و اساسی تر حیات مادی و معنوی است. وقتی انسان مولد و سازنده عصر ما عمیقاً چنین ملاحظ و پدیده‌ها را بررسی میکنند به زعم خویش در تشخیص مسایل و هدف مندی های متنوع سر می زند و مبادی

اگر بصورت مختصر به گذشته‌ها خصوصاً بر تاریخ کهن دنیا ی مادی نظری ببریم خواهیم دید که در طول بقا و زندگی بشر یست چگونگی احساس بر موجودیت پدیده‌ها از مناسبات جمعی اجتماعی و اصالت های گوناگون سازمانهای مختلف بشری و از چگونگی تولید و مناسبات تولیدی در مرا حل مشخصی تاریخی توام با بر خورد های همگونی زیست اجتماعی بحث بعمل آمد.

انسان متفکر، مبتکر و دینامیک عصر ما گاه گاهی می اندیشد که چگونه، گذشته را با تشکل و ساختمان موجوده آن بازرسی نماید، و در درک مسایل بغرنج آن دست یابد، که از مردمان، رندگم و زنده‌های آن عصر تشکل و اندیشه، ارگانیزم و طرز تفکر شیوه تولید بر داشتی از روندهای سیاسی و اقتصادی زیست و بقای با لگمی طرز هنر های بالنده طرز دید و انگیزه اساسی و فلسفی، دیا لکتیکی و غیر دیا لکتیکی بصورت دقیق و متمرکز به بار آورد.

با علم شناخت و تسلط عمل و ایدیا لوتی بر این مقاصد و پدیده‌های معدوم و متروک برای محقق متفکر و اندیشمند ما بدون هیچ گونه برهان خیلی بغرنج و گره آلود بنظر میرسد. همان طور یکه امروز ساینس و تکنالوتی در گشایش دانش بشری بصورت روز افزون در تبارز است به همان گونه در مورد دوره‌ها و

کارش را برای بدست آوردن اینکه انسان او لیه چگونه بوده چطور رشد و تکامل نموده چه سال در کشا کشت امواج طبیعت به مبارزه برخاسته و ساحت فعالیت خود گراپی بر ساحت های طبیعی و تسلط بر آنها را درک نموده و چگونه برای آیندگان و سلاله های جا معه بشری از خود خاطره ها و یادگارهای باقی مانده برای انسان نیرومند و پرکار ما که اتوماسیون، مغزهای الکترونیکی زاده تفکر عمیق او است، برای حل این پدیده ها و انگیزه های ماضی طرقي را انتخاب می نماید و آن عبارت از بررسی گذشته های انسانست که روی دو اصل مثبت توصل می جوید. آنچه گذشته و آنچه در آینده بوقوع می پیوندد. بر این دو فکتور اساسی ضرورت آمار و آمار را احساس مینماید که اکنون زیر عنوان تاریخ به نوع از صورت بندی یا فور ماسیون اجتماعی تحلیل، انتقاد و ارزیابی میشود. در غیر آن انسان کاملاً طبیعی متکی بر آنچه از فطرت آموخته است بکارنامه ها و افتخارات گذشته و آینده خواهد بالید و درک حقایق و شناختن آن برای جهانیان که در آن تنظیم و سیستم حیاتی انسانهای کنونی بفرنج و بفرنجتر می شود کاملاً ضیق و بی نتیجه خواهد ماند. بناء برای گذشته بشریت مخصوصاً انسان مولد مبداء و آغازی ضروریست و این مبداء و اکنش ای از حیات اجتماعی و کلتوری خواهد بود، وی با درک چنین طرح زیر عنوانیت لمله یعنی تاریخ باید در جستجو بوده آنچه در هر لحظه و زمانی در باره زندگی گذشته و بقایای مادی و معنوی آن سروکار خواهد داشت بتاسی از این پرسش و سه تحلیل حیات ماضی بشری ضرورت بردوران ویا تاریخ و تکامل تاریخی دارد.

تاریخ که خود بازگوی از کلیه حیات مادی و معنوی بشر است زیر عنوان وین وصفات متعددی ارزیابی می شود و هر پدیده مظهر از ادواری را بصورت مشخص بررسی مینماید که بشریت در ساخت، تحول و دگرگونی آن سهم عمده را داراست چنانچه تاریخ اجتماعات، طبقات تاریخ سیاسی و اقتصادی، تاریخ هنر و فرهنگ و تاریخ ابداء ترین تشکل انسانهای اولیه و انسان های متفکر کنونی را نسج و اوج بدهد. شناخت تاریخ برای بشریت نظر به شرایط زیست با همی ما حول حیات هر قشر و طبقه، هر ملتی جداگانه بررسی میگردد و از هر پدیده غامضی، انگیزه ای جدا ناپذیر خواهد بود این مقوله را دیالکتیک و اسلوب آن با طرح منطق دیالکتیک حکم میکنند، همانطوریکه در علوم اجتماعی بخصوص ساینس و تکنولوژی امروز بصورت دقیق توسط دستگاه های بی نظیر علم بشری درون ذات پدیده های مادی را مطالعه می نماید همانطور در شناخت گذشته ها خاشاکی بود در امواج تو فانی این مرا حل. برای

ضرورت تکامل تاریخ بشری نیز در بخش های متعدد اسلوب و ضرورتی محسوس است و آن عبارت از علم مشخص برای هر پدیده مشخص گذشته یا تاریخی، بدین ملحوظ با ستا نشنا سی در تکامل کلیه پدیده های معنوی و مادی بشریت بخصوص در کشور عزیز ما خیلی قابل ارزش و اهمیت است.

مطالعه تاریخ و گذشته های زندگی مادی و مناسبات تولیدی از آغاز و شیوع مالکیت های خصوصی صرف میتوانند از طریق باز یا فتن شواهد انکار ناپذیر بروسایل تولید و رمزهای با مفهوم حیات اولین انسان های این مرز بوم از طریق چون مذ هب عادات و رسوم و سنن، صفت و کار تولیدی طرز تفکر و سیستم هنری و طرز بقای زندگی آنها از دوران فرماسیون های تاریخی معینه بدین سو همانطوریکه با ستا نشنا سی بعد از حفاری شهر (ترای) و توضیح میتو لوژی یونان باستان و لیدای قدیم در قرن هجده هم انگیزه های اساسی مادی و سیستمی از شرایط اساسی آنها ملایک کار و اندیشه اساس و قایع نگاری دانسته و در تدوین مسایل پیچیده این علم دست تبارز برده است، که کاریست بفرنج بخصوص، با کار مشترک مورخ کلاسیک و نهفته شده در خاک پس کار مورخ و دانشمند امروز است که تفصیل حقایق را جدا از روایت و ذهنی گرای های گذشته جلد نموده و در میزان تصویر واقعی بپروراند و پدیده های تخیلی از نظر تحلیل و اصول اساسی و انتقادی تاریخ و مجموع متکا مل تر و عینی تر برای تاریخ به بار آورد. همانطوریکه برای شناخت وضع طبیعی علم و دانش بخصوص در نظر است برای کیمیا و سایر علوم متداوله نیز متودی علیحد قابل درک میباشد ولی تاریخی که دو قرن قبل به حیات سرگذشت شاهان و امپراطوران و نحوه برخورد آنها بود اکنون تاریخ مطالعه سازندگان جوامع مترقی و پیشرفته عمیق سیستم اجتماعی و اقشار توده های است که گاهی عامل اساسی و بانیها کمیت سلاطین و استیلگران بوده و آنها خود لبه تا ثیرات و واکنشهای متقابل در یکدیگر اند، که یکی برای اكمال دیگری در جهش و تکامل اند. از زمره این مسایل یکی هم طرز دید انسان قرن حاضر بر پدیده های قدیمه است که از نیمه دوم قرن هفده آغاز و در پیاپی این عملیه استراتیژیک علمی تاریخ ملت ها تکامل می یابد و در تکوین تاریخ جوامع نا شناخته شده و علل مبهم پدیده های مادی تاریخ بشری آسیا و اروپا و جلوتر از آن را در بر میگیرد. تاریخ نگاران عصر ما با گرایش عمیق و نقد از مورخین کلاسیک در مورد مثلاً: یونان باستان روم قدیم، بیزانس تجزیه شده حملات بربر ها استیلا و حاکمیت ارستو کراتهای (ترای) و تراژیدی (اشیل) و



همچنان از نظر مدنیت هاجون تمدن مسطره (دجله، فرات و نیل) مصر، فارس و امپراطوری آسیای مرکزی مهاجرت های اولیه نمت های شمالی با ختر بصورت تاریخ قدیم از يك سو و از سوی دیگر مطالعه این همه تاریخ بدست آوردن نتایج مفید تر با اهمیت تراز درون چنین پدیده ها برای مطالعه بیشتر عوا مل و هر نوع بررسی دقیق و تحقیق آن مطالعه زندگی مادی و معنوی آنهاست، که کدام پدیده واضح تر و گرانمایه تر به نتیجه رسانده می تواند و کدام عامل و انگیزه مبرم و اساسی در تغییر اجتماعات و تکثیر پدیده های مادی و معنوی رول عمده داشته و کدام يك از این ها در دیگر گونی ساختن آنها و ارگانا زیسون حیات بشری سهم بارز داشته و کدام پدیده ها باعث رشد و تکامل ذهنی و تشکّل طبقاتی آنها شده چه وسایل برای امرار حیات بکار بندیده و چه باعث آن شده تا در رنگ، پوست، نژاد زبان، فرهنگ، ادبیات و طرز دید آنها تفاوت ها و دیگر گونی های وارد نموده این همه ضرورت های است برای تکامل حیات بشری و نمایشگر حیات آنها در مسیر تاریخ. پس برای همه این کلمات پرو سه و سیستمی در کار است زیر عنوان (علوم متداوله برای اکمال تاریخ).

از زمره باستان شناسی با مطالعه پدیده های کلاسیک کلتوری زیر عنوان (دانش پدیده های قدیمه). پس در روند این مجموع هر پدیده متقابل زائیده ای هنری کلتوری ساحات مختلف کشور در موزیم ملی کابل همه و همه با آغاز این علم پر محتوای باستان شناسی ارتباط بکلی ناگسستنی دارد. کشف مجسمه سوریای هندی کوتل خیرخانه که تحت تأثیر مذاهب در اسطوره های شاهان کابل بابر همنی شاهان ساخته میشود موبد آن برای تقدیس اصالت و تذکیر نفس انسانی خود بکار می بردند نیز سطوری پراهمیت در پاره های تاریخ زمین و قهرمان کشور است. بلاخره ضرورت باستان شناسی در بازتاب تکامل تاریخ کشور بکلی کاری مبرهن و برجاست که برای تدوین تاریخ فرهنگی و سیاسی در جهات و موضوعات مختلف کشور و ارتباط آن با سایر مرزها، استفاده بعمل می آید.

اکرو پولیس، امپراطور کوشانی یعنی کنشکا، شهر عظیم و بزرگی استراتیژیکی نظمی بادیوار های پرا تفاع و بالا حصار بزرگ بین مرزاسکیت ها و باختری ها، کشف ساحه باستانی و بودای هده یا هیلوی قدیم، کشف خزینه بگرام که آثار از اختلاط فرهنگها و هنرهای زیبای اسکندری، مصر، بهارت قدیم و آسیای مرکزیست و بلاخره بدست آمدن آثار گرانبها و پر محتوای که شاید نماینگری از هنراسکیت و پارت که از هنر ظرافت

کاری یونان باختری متأثر بوده در دوره کوشانی ها از مکشوفه طلا تپه شبسرغانه یونان این علم یعنی باستان شناسیت که کار مورخ عصر ما را بصورت دقیق تر و دینا میک تر فزونی می بخشد. مطالعه عمیق حیات کز مولوژی و دوکتورین سیدار تا گویا تاما بودا و جا تاگا ها در بامیان و هده و فند قستان بر ذخایر موجوده آثار مادرچ نمود و و سرآغازی بود برای محققین و دانشمندان پژو هشگری بورژوازی از قرن هجده ام و اوایل قرن نوزدهم.

باستان شناسی در کشور احیاگری ارزشمند ترین پدیده های هنری و صنایع مولده ای احفاد و عناصری متحرک و نخبه کشور خواهد بود. و باز گوی یک گذشته عظیم سیاسی و اقتصادی و چگونگی تجمع و اختلاط فرهنگها است که از آنها جدا متأثر بوده و یا تأثیراتی هم بر کلتور های بیگانه داشته است.

تاریخ آسیای مرکزی را از هزاره ای اول قرن دهم قبل از میلاد از طریق باز یافت شده ها و آثار مختلف النوع که از طریق باستان شناسی کشف گردیده ملاحظه نموده آنچه از طریق روایت اجداد و روایان در مورد ماضی این مرز و بوم آگاه بودیم از طریق این علم بعد از قرن نوزدهم در کشور بشکل واقعی و عینی آن ملاحظه نموده ایم. مثلا کشف آتشکده سرخ کوتل توسط دکتر شلمین به واقعیت پیوست و روایات های پارتی کوس پیار گمون نیز طرح از روایت ها را بواقعیت انجا مانید.

باستان شناسی دیگر از زمره علوم متداوله به حیث علم معانی و نیه تاریخ در آمد و گاهی مشعل مسیر حرکت تاریخ بشری بعد از آن قرون مورد قبول قرار گرفت وقتی مارک او ریل اشتین وفونلی کولک از مرز های آسیای مرکزی بخصوص کشور عزیز ما بررسی و تحقیق بعمل آورد در آخرین تحلیل اظهار نظر شان بر خورد فرهنگ ها و کلتور های ناهمگون و متفا و تسی را مربوط به اعصار پی هم و مختلف بررسی کرد. و نقطه تقاطع این فرهنگ ها را روی ضرورت حیات اقتصادی و سیاسی از بدو اولین مهاجرت های انسانهای قبل از تاریخ تا ورود اسکندر مقدونی و قبل از آن تاسده های ششم الی چهارم قبل از میلاد در کشور و ظهور مذاهب متنوع و خلط آن بر افکار، وعادات و رسوم و کلتور آنها در مرز و بوم نامور و باروری اختصاصی از معرفی فرهنگ و مدنیت چندین هزار ساله کشور میباشند. مدنیت های که کنون به اصطلاح باز یافت شده های از زندگی انسان هایشست که در پیش از (پنج هزار) سال قبل از میلاد در حصص مختلف آسیای مرکزی و آسیای میانه زیست داشته که فاقد زبان نگارش بوده اند، و در کشور عزیز بیش از ده هزار سال است که به اساس شواهد آثار

و مطالبی در این زمینه توسط باستان‌شناسی تهیه شده است. به همین سبب در کشور قدیمترین و کهنترین نقاط وجود دارد که شاید يك کلتور است. همزمان با سایر کلتورهای ماحولشی. همانطور که در سیستان نادلی و ساحات جنوب آن یعنی از مرزهای بلوچستان نال و جاله وان سرخ دك و سفید دك، مند يكك، مدنیت های پیش از (شش هزار) سال از میلاد پیدا شده. همانطور ساحات جنوب آن نمایندگی از تمدن پیشرفته ای عصر قبلالتاریخ را مینماید که این ساحات عبارتند از موهنجودا و وهر په که بر ای اولین بار در سرحدات خارج از کشور در قسمت جنوب شرق آن تحت مطالعه قرار گرفته دانشمندان مانند (سیراوریل انشتین) و رومن کرشمین، تحقیقاتی در ناد علی زرنج انجام داد. و در سالهای ۱۹۳۶ به ارتباط مدنیت های حوزه (اندوس) در ساروتار و قلعه کنگ حفرياتی صورت گرفت که آثار آن از نظر مقایسه مربوط به تمدنهای مناطق چون فیشور و کاشان بوده و سر آغاز محل مناسب بود یعنی راههای تجارتی در آن زمان، چنانچه وقتیکه لاجورد را که مر بوط بدوره (کلکوکتیک) و دوره صیقل سنگ میباشد صیقل مینمودند، شیوه با ارزشی از نظر کار و تولید در قطار سایر مدنیتهای مهم و پر ارزش به شمار میرفت زیرا در آن عصر صنعت لاجورد و احجار دیگر که کشفیات شورتوخی در ولایت تخار و گنجه فول در بغلان در مقایسه با تمدن های سیالک، انو، سومر بین النهرین و یامیز و پوتامی در خور توجه و دقت است. در کشور دانشمندان از (۱۹۲۳) به این سو در ساحات مختلف يك سلسله تحقیقاتی را انجام داده اند، که شالوده این تحقیقات احیا کننده گذشته های پیش از (پنج هزار) ساله بوده و میتوان آنرا مرکز تقاطع مدنیت های گونه گون در کشور دانست.

آفکپرک، قره کمر، هزار سم سنگان، ناد علی زرنج، مند يكك، دیمو راسی غندی و ساحات دیگر نمایشگر يك دوره طولانی حیات انسانهای پیش از ظهور خط و نوشته در کشور بوده و افهام و تفهیم توسط تصاویر (پیکتوگرافی) بوده و توأم در مسیر این تمدن، انسانها، در تولید و پروسه های تولید مادی و به وجود آوردن وسایل آن که شرایط اساسی مناسبات تولیدی را به انجام میرساند و نیروی کار انسان مناسبات تولید قبل از تاریخ توازن تولید و ارزش ثمر گیری آنرا با داشتن حداقل شعور حیاتی معین میگردد. در همین جریان کار و سیله بر داشت کلیه افزار تولیدی در دوره قبلالتاریخ بوده از سنگ چوب

و مواد طبیعی تا سادترین اشیا را در سیستم تولیدی بکار می بردند، و در شرایط مشخص تاریخی دورهای افزار و به وجود آمدن آن بکلی فرق میکند مثلاً انسان، کشف مس بعد ها آهن مفرغ، و سایر فلزات نجیبه را در مسیمر تکاملی تولید جز کار، موهون افزار تولیدی دانسته که در آن ذهن و احساسات درونی انسانهای قبلالتاریخ تبارز نموده است. مثلاً بر ای اولین بار از بهم خوردن سنگ چقماق (کوارتس) آتش را به چشم دیدند بعداً توسعه اصطکاک دوجوب بصورت فشرد شعله های آتش افروخته شد و توسط ذوب فلزات، آلات و افزار، برای دفاع و تولید مادی از زمین به شکل وسایل کار طرف استفاده قرار گرفت چنانچه در ابتدائی ترین جامعه قبل از تاریخ بعد از زندگی های دسته جمعی نسبت ضروریات و احتیاجات مادی و مبارزه در برابر قوای طبیعی از يك سو که مناسبات تولیدی و یاشیوه تولیدی و به بالا میرفت به تعقیب آن افزار تولیدی زیر بنای این مناسبات از شرایط حیاتی انسانهای آن دور به بهتر شمرده شد.

در حقیقت هنر نیز از این وسیله یعنی افزار تولید صنعتی متکامل تر شده است چنانچه کشف تارتا ب ها کشف وسایل افزار شخم زمین برای زراعت که این گونه وسایل و افزار در واقع خصلت تعیین کنند تولید است و نقش عمده را در احیاء مجدد زندگی تدریجی تولیدی بازی نمائید. پس افزار کار وسیله تولید در پروسه جریان دورهای تاریخی بکلی فرق داشته چنانچه قبل از تمدن (یک هزار و پنصد) ساله یونان، روم قدیم، آسیای میانه و تمدن های هیتی ها و میتائی ها، افزار تولید و تکامل آن برای يك پروسه بفرنج حیات انسانی قابل درك و کشف بوده و افزار تولید خود به انواع گوناگون مطرح بحث قرار گرفته است. بطور مثال سوزن چرمدوزی افزار زراعتی، افزار نخ تابی افزار دفاعی (از سنگ بعدها از فلزات) و همینطور افزار دیگری که توسط آن در (یک هزار و پنصد) الی (دو هزار) قبل از میلاد در ساحات شمالی کشور تا (پنج هزار) سال نیز بهترین نمونه های ظروف سفالی نقش دار را به وجود میاوردند و حتی آنرا لعاب میگرداند. پس افزار تولید در پروسه مناسبات تولیدی جزئی از نیروی کار انسان و تسلط بر شرایط طبیعی و مبارزه به آن بوده است.

با در نظر داشت اهداف مترقی مرحله نوین تکامل انقلاب شکوهمند شور در تشدید مناسبات عادلانه علمی، تدقیق هر چه بیشتر فرهنگ ملی و پرنسب های نشراتی بخشهای علمی به پیشگاه دانشمندان و صاحب نظران کشور تقدیم است.

# شور توغی یا گهوار همدنیت قبل التاریخ تخارزمین

بین کشت زارها و قلع شده و از سرحد دریای او - کسوس زیاده از ۵-۴ کیلومتر دور نیست ارتفاع آن بیش از ده متر نبوده و طرز آفتا دگی آن پهن است . در گذشته های یعنی در دوره پرونز ، کانال حفر گر دیده بود که به سیستم ریلی هایدرو لیک (Rele-hydrolic) آباز دریای کو گچه میگرفت که در زراعت شخم حیوانات بکار میرفت بر علاوه بعضی اوقات اها لی دهقانان آن منطقه روی این زمین یا تپه رانیز زراعت للمی میکردند که از این ناحیه تخریباتی در سطح آن به ملاحظه رسیده است .

چنانچه ساندازهای که در نواحی مختلف این تپه باستانی بوقوع پیوسته چند مرحله از بقایای قشر فشرده شده ریگی سرخ باتیکر مر بو ط دوره پرونز را نشان میدهد . طبق اسناد یکه بعد از حفاری و کاوش های مقدما تی ازین تپه بدست آمده نشان میدهد که در مسیر تمدن منطقه آسیای مرکزی قرار گرفته که شباهت با تمدن پنجهزارساله انو (Anu) و طبقات بعدی آن با تمدن دو هزار و پنجهصد ساله موهنجودارو و هرپه (Harapu) و طبقات وسطی از تباط با مندی گک نمازگاه و بعضاء با تمدن سیالک نیز پیدا می نماید (۲) در جوار جنوب شرقی این ساحه همبرگو موقعیت داشته و مرز یست بین تاشقیرغان و زاویه شمال

بهرتر خواهد بود جهت مزید معلومات خوانندگان عزیز بطور مقدمه در باره وضع جغرافیائی شور توغی نظر اندازی مختصری نمایم :

## وضع جغرافیائی شور توغی :-

شور توغی کلمه مرکب ترکمنی است، جای را که آب شور و تپه های نمکی باشد گویند . شور توغی منطقه است بین دشت قلعه (محل باستانی ای خانم) و علاقه داری ینگ قلعه در ولسوالی (در کد) که بشکل جزیره در وسط دریای امسو (اکسوس) (Oxus) موقعیت احراز نموده است .

بخاطر آن کلمه جزیره را بدان منسوب نموده ایم که هیوان تسانگ از روسیا چینائی آنرا به همین نام اسم گذاری نموده است و مر بو ط به تمدنیونان و باختر میباشد . (۱)

این منطقه در بیست و هفت کیلومتری شمال آی خانم بین کشتزارهای گندم در مسیر سرك مو تر و قرار دارد و ارتفاع آن بیش از ۲۰-۱۴ متر نمی باشد .

در شور توغی تپه های باستانی زیادی به نظر میرسد که با ساسان مطالع سیرا میکولو جی یا علم تیکر شناسی مر بو ط به ادوار پیش از تاریخ تعلق میگیرد در زمره این تپه ها هم تپه ایست که به دشت قلعه فاصله بیش از بیست و هفت کیلومتر ندارد تپه مذکور در

2-Francfort (H.-P.) + Pottier (M.-H.), Sondage Preliminaire Sur L'... de Shor-tugai (Afghanistan du N. -E.) TOM. XXXIV Paris, 1978. p. 54.

1. W.W. Tarn + Wolzky (J). Eutredmos and Bactrian, in Hellenismus der Mittelalasion. 1967, Darmstadt, p 102-180

ایجاد نمودند و برای مقاصد خاصی طرح اعمار یک ساله ختمان را می ریختند .

از جمله هم یکی موجودیت منازل مربعی و دایروست که مواد این ساختمان عبارت از پخسه ، خشت خام میباشد . تکنیک ترمیم در ساختمان های این دوره نیز معمول بوده ، چنانچه در هنرمعماری هرپه و میزو پوتا مین نیز چنین روش مشاهد شده است ، این نوع ترمیمات از پخسه و خشت های خام (۳۰ × ۴۵) را معماران در شور تو غی بوجود آورده اند .

در بسیاری از ساختمان ها که فاقد ارتفاع است سیستم دفاعی نیز مد نظر گرفته شده و مجرای برای گذر فضلات و کثافات داخل منزل رها ییش یکی از خصوصیات معماری این دوره است . مردمان قبل التاریخ در شور تو غی عده هم مهاجر بودند و شایده این عده از صفحات جنوب شرق کشور با یکنقطه متمرکز شده باشند و علت این مهاجرت ها همانا دستیاب نمودن لاجورد بود که توسط دستگاه دست داشته زرگری ، این سنگ قیمتی را بشکل تزئینات روی طلا و سایر فلزات می نشانند و بحیث شئی قیمتی و با ارزش در تبادل کالاهای آن وقت رول مهم را بازی مینمود ، بطور مثال از انداز ه های ارتفاع 280 — 0 — 280 سانتا ( SHB ) ورقه

طلای نازک به دست آمد ، که احتمال دارد پارچه مذکور او لاء شکل براده رداشته و پس از ذوب شدن به شکل یک پارچه تزئینی در آمده است و در طرز و هنر صنعت تزئینی از پارچه های طلا و لاجورد نیز مهارت بدست آورده بودند .

**تکنیک کار و تزئینات روی سفال و ظروف تیکری :-**  
کوزه گران و سفال سازان در دوره پرونز شور تو غی از تکنیک قدیم و کلاسیک تمدن های ماحول خود استفاده نموده اند و در تزئینات روی ظروف تیکری از اشکال و نقوش متعدد طبیعی و ذهنی استفاده میکردند ، رنگ ها برنگک نصواری ، سرخ و کمی هم خاکی بوده و از مواد معدنی و نباتی استفاده میکردند .

این نوع تیکرها در یک قشر دوره های اولی قابل دقت است و میتوان گفت که شایده مردمان آن سوی برای دریافت لاجورد و طلا ، و سایر اجار قیمتی با این منطقه سفر نموده باشند و با کلتور و تمدن این ساحه آشنا شئی حاصل نموده باشند و برای آموزشی و تکنیک بدست آوردن طلا و لاجورد و مزین ساختن این دو عنصر برای انسانها کار هنرمندی منطقه بوده که زرگران و کوزه گران جنوب کشور ، خاصتا صنعت گران هرپه و جوگر برای آمو زانند و بدست آوردن لاجورد راه های طولانی را طی مینمودند و با یکن خطه تو سل می جوئیدند

غربی شور تو غی . مسیر دو کیلو متری آن را در یای امواتوا کرده که به موقعیت آن خیلی افزوده در سالهای اول کاوش های مقدماتی (سانداژ) در سه قسمت عمده صورت گرفت که به نمره گذاری های A—B—C معین شد ، ظاهرا در طبقات بالائی یعنی اندازه های 100 — 80/0 — 0 اقبشار سوخته شده توام بادانه های گندم و حبوبات ناشناخته شده و تیکر های شبیه تیکر های سیالک ، نمازگاه بدست آمد طرز کار و تکنیک هنری تیکر آنقدر متفاو ت با تیکر های سایر محلات قبلالتاریخ آن سوی نبود . (۳)

آنچه از سانداژ A بدست آمد از سانداژ B نیز کشف گردید . در یکن کاوشها میتوان درك نمود که تمدن و کلتوری متر اکی روی هم انباشته شده و روی علل و روابط بدی اجتماعی تخریباتی صورت گرفته و ساختمانهای سرهم به مثابه اینکه ویران کاری عجیب بوجود پیوسته باشد ، بملاحظه میسرمد . اقبشار خاك توده ها از نظر مواد و رنگ باهم تفاو ت داشتند و گودالهای كوچك دائروی بنظر میسرمد که لبه های آن اصلاء وجود نداشت (۴)

در نظر نخست شاید فکر میشد که این گودالها خود محل علوفه حیوانات بوده باشد ، ولی بعد ها درك شد که این نوع ساختمانها جایگاه مدفون مردهگان بوده و عین ساختمان را باستان شناسان اتحاد جماهیر شوروی در آن کشور بدست آورده اند .

علاوآ در جریان حفاری مقدماتی افزار نختا بسی ابتدائی که کار مولد کالاهای ضروری آن عصر بود و به اسم تار تا به یاد می شد . بدست آمد میل چوب های كوچك و بعضا استخوانها به صورت پراگنده وانمود شد ، علایم تخریبات دیوارهای پخسه ثی بعضا توته های خشت خام نیز مشاهده شد ، در آخرین تحلیل و نتیجه گیری این کاوش مقدماتی سانداژ A با کشف اسکلیت انسان قبل از تاریخ مربوط به دوره پرونز مقارن سالهای ۲۵۰۰ — ۱۸۰۰ قبل از میلاد تاریخی بر آن تعیین گردید ، درین ساحه با وجود تلاقی مدنیتهاو شیوع تاثیرات تمدن های ماحول آن هنرمعماری بشکل ابتدائی تبارز نموده بود و بنا بر ضرورت و احساس مشکلات طبیعی و اقلیمی حوادث و عارضه های متنوع برای پناهندگی شان ، پلانهای منظم ساختمانها را

3: Francfort (H.P.) + Pottier (M.-H.), - op-cit, Tom. XXXIV, Paris, 1978. p. 59 4: Ibid, 1978. p. 67  
Lamberg (K.C.), - Archaeology and metallurgical-technologie in Pre-historic Afghanistan, India and Pak., 1967. P. 60-70.

ساحه شور تو غی در دوره پرو نز يك سيستم خاص اجتماعي را تو ضیح میدارد، بدین معنی که این ساحه قبل از مهاجرت اقوام بیگانه به این منطقه، خود کلتور و تمدن پیشرفته داشت.

چنانچه در زمینهای سطح سانداز B سمت شمال شرقی این تپه ارتفاع (۳۳۰-۰) بقایای حبوبات، مخصوصاً (زغری) و بعضی نباتات دیگری کشف گردید و علائم شخم زمینهای زرع شده از سانداز مذکور که به مرور خود را متر ۱ کم نموده بود وضوح ملا حظه شد. (۵) بر اثر غربال خاکهای کشیده شده از ساحه

مذکور چنین چیزی به دست آمده. از حفاری مقدماً تی این ساحه مقدار بیش از ۲۵۰ گرام گندم پوسیده شده بدست آمد، بدین معنی که زراعت جزء کار کلتوری و کار تولیدی نعم مادی انسان این ساحه بود و تا مین معیشت ازین طریق صورت میگرفت و برای آبیاری زمینهای فلاحتی از حفر کانالها استفاده میکردند، که از دریای کوچه سر چشمه میگرفت و بعد ها یونانیان ازین تکنیک استفاده اعظمی بعمل آورند.

کانالهای دوره پرو نز تا این تپه ها (در شور تو غی) کشف شده بود.

چنانچه ساندازها نیکه در ساحه غربی تپه مذکور صورت گرفت بقایای کانالهای دوره قبل از تاریخ بدست آمده که در آن تیکرهای مربوط به دوره پرو نز با تزیینات گل و برگ منقش ظروف استوانه ای شکل، ظروف دهن باز نسبتاً نازک، نمایان گردید (۶)

در شکار حیوانات خوردن گوشت حیوانات مانند اسب، اشتهر و سایر حیوانات نیز عادت داشته و از آنها تغذیه مینمودند، چنانچه در اقصا ر تحت حفاری این ساحه بقایای اسکلیت مخصوصاً جمجمه حیوانات بدست آمد، نه به معنی اینکه بحیث یک وسیله (توت-سحر) موجودیت آنها شرط بود، بلکه از نظر روابط معیشتی و بقای زندگی در منطقه احتیاج به آنها پیدا نموده بودند، فعلاً با بدست آمدن استخوان

۵: متن را پور هیأت باستا نشناسی فرانسوی در آرشیف انستیتوت باستا نشناسی را پور اول ۱۳۵۶ - کابل.

6: Francfort (H.-P.) + Pottier (H.-H.),—Ibid, Paris 1978, p. 79

Idem. 71, SHA, p. Sud.

Idem. 70, SHA, p. Nord.

حیوانات مختلف نظریه تو تمیزم در ساحه مذکور هستیم، زیرا طرح مساله منوط به روابط تولیدی و تولیدی نعم مادی است. در تزیینات سهم عمده نیز زنان این دوره داشته چنانچه از سنگهای قیمتی مانند لاجورد، عقیق، کوارتز و غیره سنگها، حمیل گردن تپه مینمودند و در گردنهایشان می آویختند، چنانچه این سنگها بشکل آراسته شده آن نهایت ظریف و قابل توجه، کنون در دست است.

**تحقیقات مقدماً تی در مورد تثبیت کرو نو لو جی و هنر معماری در شور تو غی:**

با ستا نشناسان برای تدوین و طرز ساختن و هنر معماری ساحه باستانی غالباً قبل از حفاری مکمل ساحه کارشانرا منوط به نتایج حفاری مقدماً تی مینماید تا درک نماید آیا این ساحه میتواند، علائم و مشخصات یک ساختمان تاریخی را بدست بدهد یا نه؟

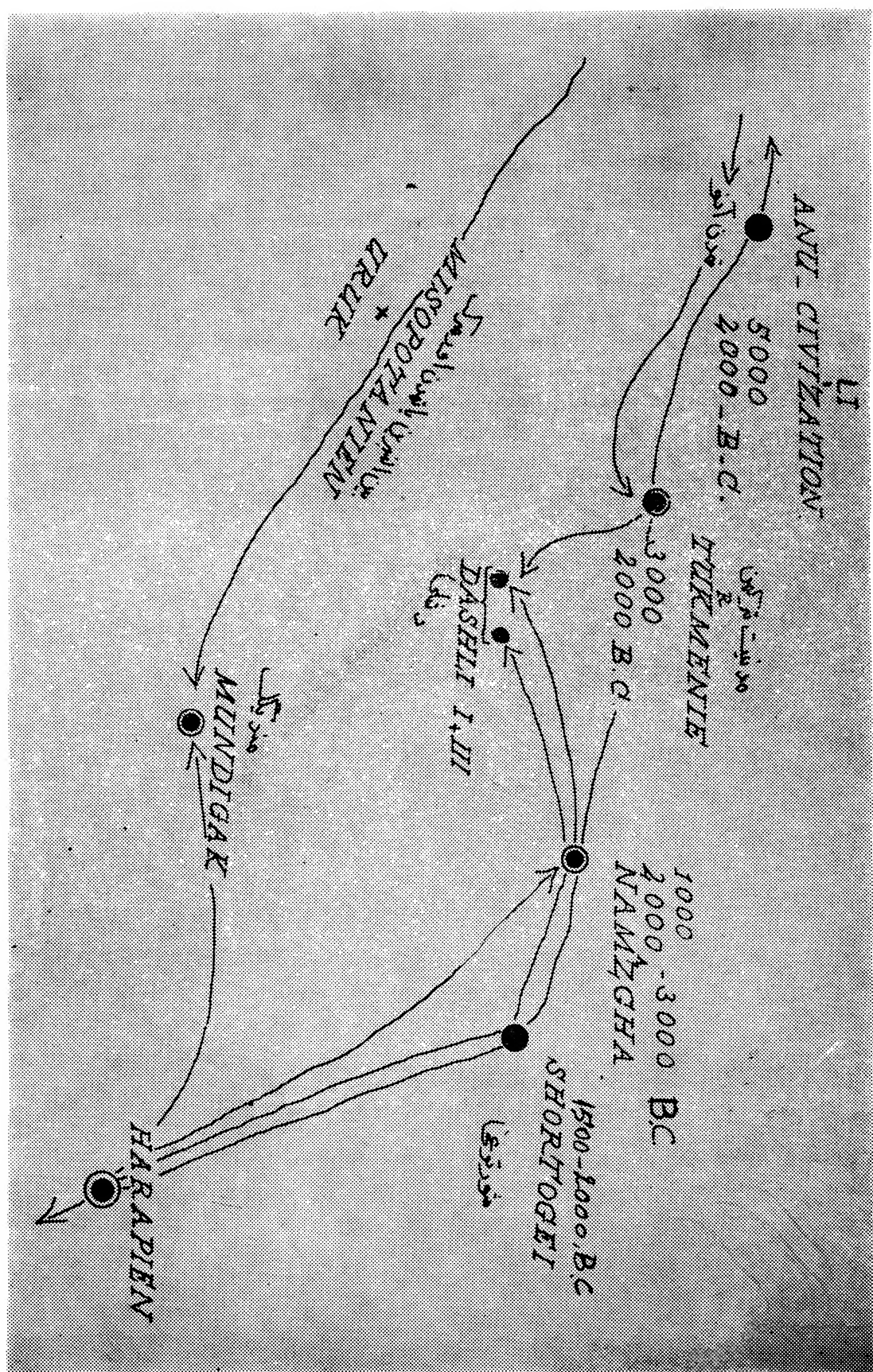
بدین منظور ساحه را بعد از اكمال نقشه برداری توپوگرافی Topography تحت حفاری منظم قرار میدهند و قبل از آن حفاریات مقدماً تی شانرا آغاز میکنند.

طوریکه قبلاً گفتیم، در ساختمان حفاری و در طرز کار برای دریافت مجموع نظریات و اندیشه های واثق بیک دوره قبل تاریخی و یا تاریخی چنین عملیه باید بود، تا با شد که از نظرات ریخ گزاری و سیستم معین برای تعیین کرو نو لو جی ساحه و مقایسه بازیا بی ها و آثار منقول و غیر منقول آن از نظر تکنیک و هنر معماری و سایر میتودهای دوره های انسانهای آن عصر نتایج ثمر بدست آید.

سانداز (A) در شور تو غی SHB در سرفیس یا سطح اولی روی تپه با داشتن علائم مانند خشت های خام به اندازه های ۳۰ سانتی متر و ته های عظیم پخسه شو اهد چندین ساختمان تخریب شده و سالم را ایضاً نمود (V) و بعد از اندازه های مختلف سیرامیک یا تیکرهای رونما گردید که تکنیک کار آن ارتباط به تمدن هر په - نمازگاه می گرفت این طبقات در واقع اقشار مختلط همه آثار واثبیه این ساحه را بصورت تخریبی نشان میداد اما در تشخیص ساحه برای تعیین یک کرو نو لو جی معین مشکل به نظر میرسید تا با مقایسه سایر محلات باستانی مخصوصاً در آسیای مرکزی نتیجه بدست آید و لی اصالت و موجودیت تپه از نظر طبقات پائین آن دوره های مربوط به تمدنهای خا رج از ساحه شور-

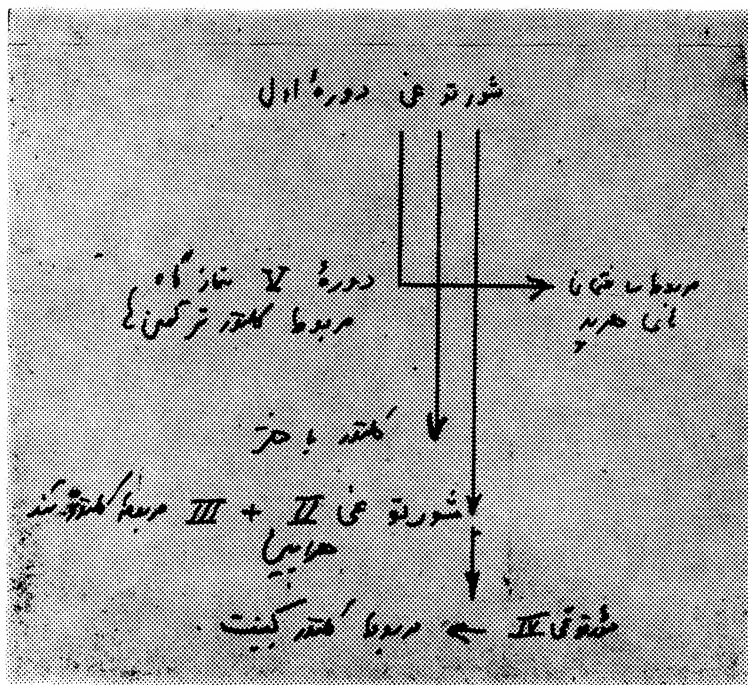
7: Idem., Paris, 1978, Hell. periode.

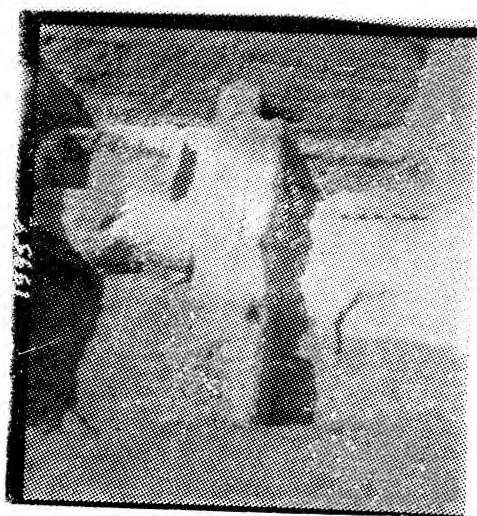
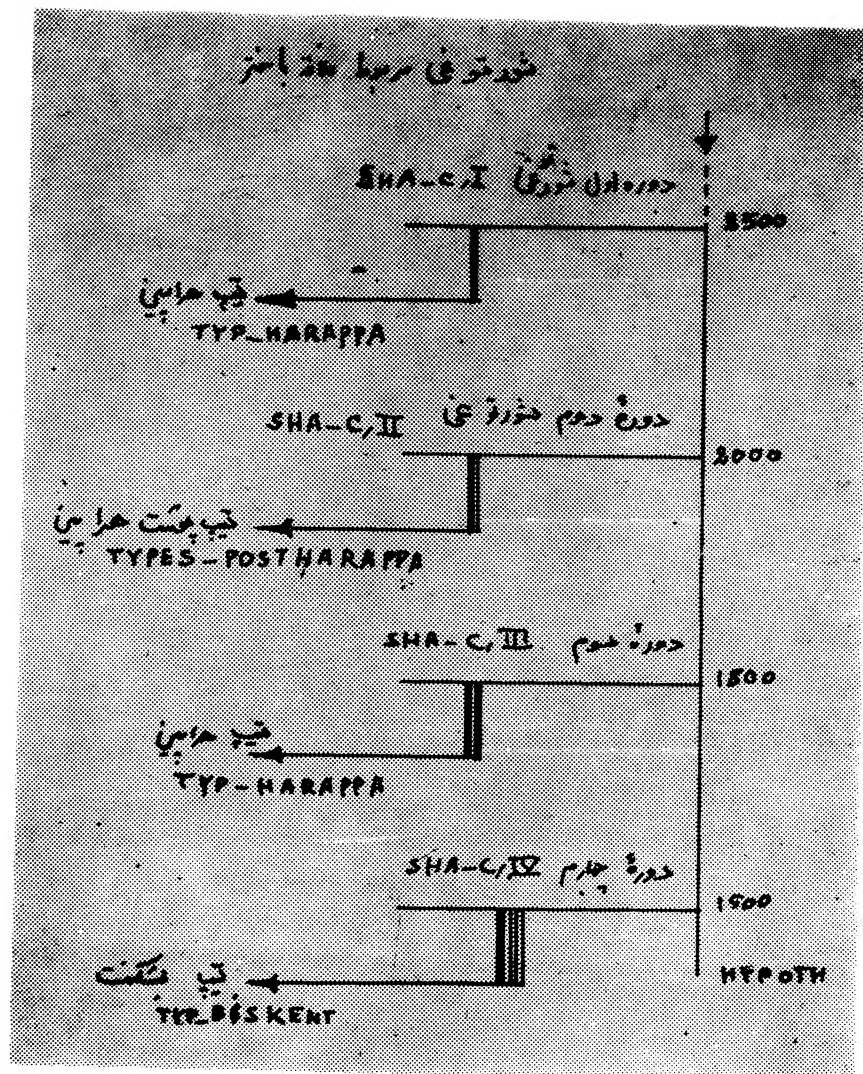




کتاب دوره با معانی و لغت ترکیبی (دوره اول) در دسترس قرار دارد

دوره	شورته (حروف تکیه)	تیپ	دوره
I	( - - - )	تیپ	دوره
II	( - - - )	تیپ	دوره
III	( - - - )	تیپ	دوره
IV	( - - - )	تیپ	دوره





ساختمانهای عمومی دوره دوم و سوم شور توغی ساحه سانداژ 5X5m (B)



احاطه کوچک که از خشت اعمار گردیده و در آن پارچه ها و ظروف سفال یافت شده

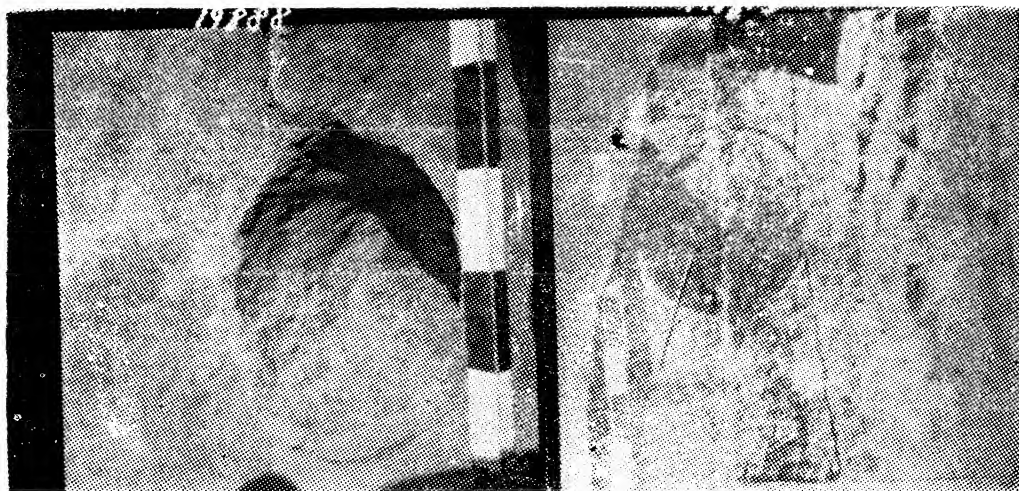




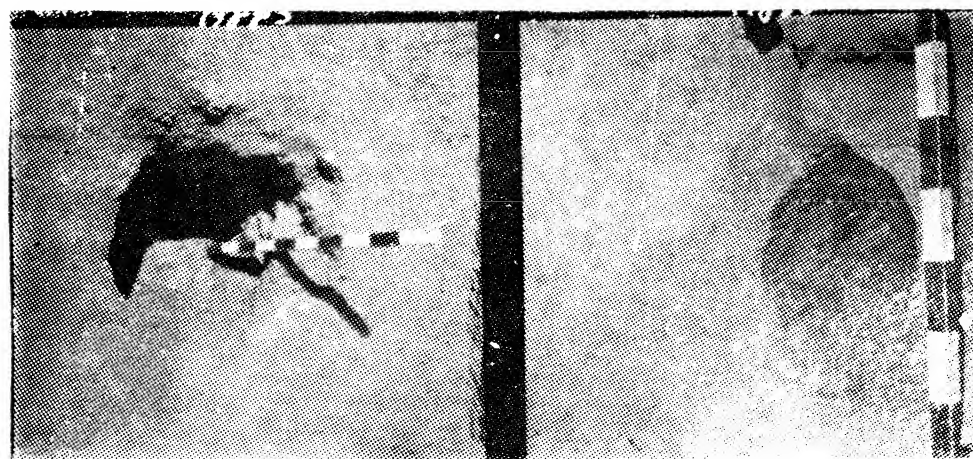
ظرف سفالی مکتشفه شور توغی  
از ساندائز SHO. B. No: (B)



دو جام سفالی مکتشفه مندیگک مربوط دوره برونز  
تاریخ ۲۵۰۰ قبل از میلاد معادل دوره های شور توغی

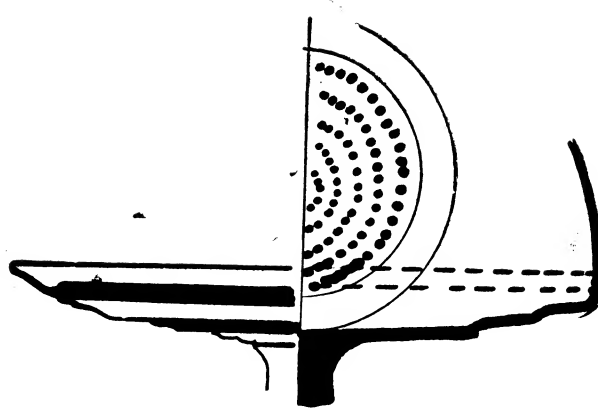


ساختمان هاییکه از گل زرد تیارشده ودر آن بقایای حیوانات غله یافت گردیده

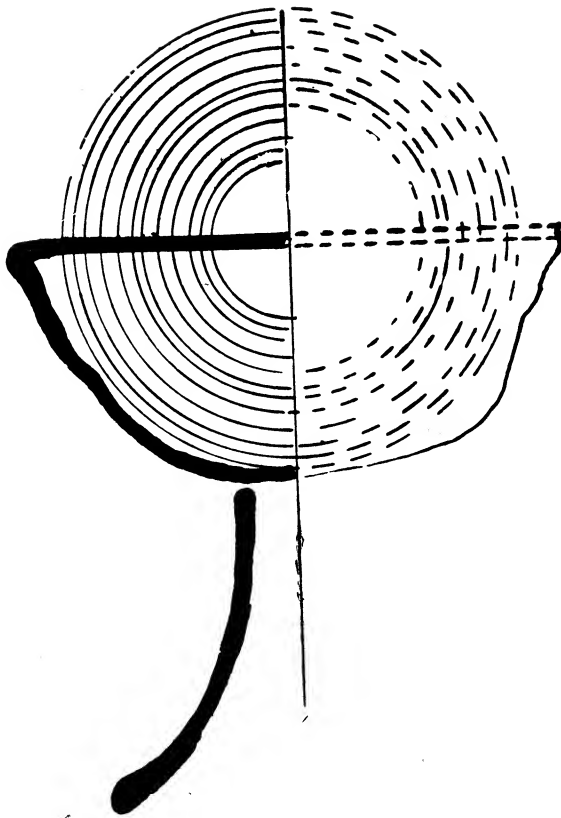


چقریها ئیکه در آنها حیوانات وغله نگهداری میشده وبا گل زرد رسیده اعمار شده

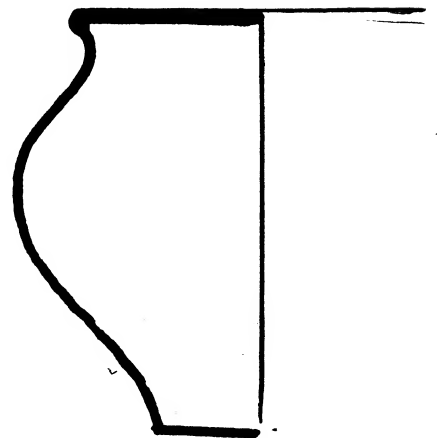




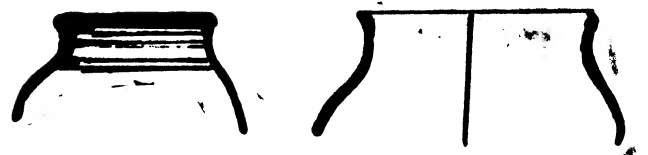
میوه دانی لعاب شده و مزین مکشوفه شور توغی



جام نوعی دیگری از صنعت سفالسازی شور توغی



مرتبان سفالی مکشوفه شور توغی



ظروف دیگری سفالی مکشوفه شور توغی

تو غی بوده که در يك زمان معین تثبیت میکرد، تپه مذکور مخصوصاً ساختمانی که در اثر حفاری ساختمانها و معماریهای قدیم بدست آمد از طرز معماری هنر سفال سازی، کنده کاری، دیز این و نقوش روی این تیکرها با و صف بدست آمدن لوازم و ادوات دیگر مانند پنیردانی، مهره های مزین شده، تارتابها (فیوزایل) نیم تنه حیوان غالباً گوسفند و نیمه تنه انسان و آفتابه گلی و کاسه های متنوع به اندازه های مختلف از دوره برونز و دوره های اخیر برونز آغاز تمدن هلنستیک Hellenistic حکایت میکرد. طبقات بالائی بعد از سرفیس علاوه از یک دوره قبل التاریخ از تمدن هلنستیک نیز متأثر بود و تیکرها ی لعاب شده و ظروف سفالی به اندازه های و فورمهای مختلف نیز مربوط به یک دوره هلنیزی در شمال کشور مخصوصاً در شور تو غی نیز بوده است (۸) و لی باید گفت که تکنیک قالب زنی خشت خام و همچنان تکنیک پخسه و اتاقهای پرا نه شده، منبع الهام اصلی معماریان بعدی باختری هلنیزی شده نیز گردیده است، چنانچه خشت های خامیکه به اندازه های ۳۵ × ۴۰ سانتی متر از عمق ۳۰-۳۲. از سانداز SHB بدست آمد، تحول عمیق در هنر معماری نسبت به سایر محلات قبل از تاریخی کشور داشته و شباهت با ساختمانها و طرز هنر معماری هره پین دارد. (۹)

آنچه در تکنیک سفال سازی قابل ملاحظه است وجود آوردن سفال و ظروف سفالی تو سط چرخ و دستگاه کوزه گریست که در (۲۰۰۰-۱۵۰۰) قبل از میلاد نهایت پیشرفت یافته بود و میتوان طرز کار و هنر وجود آوردن جامها، میوه دانی های سفالی را ارتباط با دوره دوم دیشلی تپه شمال بلخ کشور Dashli, II انطباق داد (۱۰) همین طور از سانداز SHB نیز میل چوب در اصطلاح عام، از برونز بدست آمد که طرف استفاده زندهای آن وقت نیز قرار میگرفت، نقش نمودن آهوی کوهی، بز-

کوهی روی گل پخته و ظروف سفالی اصلت و چگونگی حقایق ذهن و طرز تفکر جارجا مع قبل التاریخ را میتوان وانمود ساخت.

بعد از پیشرفت کار در ساندازها و حفاری کلیه ساختمان تپه شور تو غی و اکمال طبقه بندی از نظر آن منہ چنین نتایج بار آمد.

در حفاری مقدمه تی A-C/SHO تمدن مربوط به دوره برونز ۲۵۰۰-۱۸۰۰ قبل از میلاد وجود داشته و مرکز است عمده راه تجارتی بین آن و هره پده.

هنر سفال سازی، حکاکی لاجورد، زرگری تو سط طلا احجار کریمه صیقل نمودن سنگ های قیمتی و مزین ساختن آنها به اشکال مختلف نختابی از پشم حیوانات تو سط دستگاه دستی مانند تارتابها، تارصافکنها، زراعت و دامپروری حیوانات، شخم و کشت حبوبات مانند زغر، شرمش گندم و غیره.

شیوه ساختمان های مربعی از مواد خام برای رها ی شو ساختمان های دایروی برای مرده گان و استفاده از گوشت و نباتات و حشی و تغذی آن نیز درین منطقه یکی از اشکال و خصوصیات از منہ قدیم مخصوصاً دوره برونز را ایضاً می نماید.

طوری که قبلاً متذکر شدیم با کمال داشتنی های چنین هنرهای ظریفه و هنرهای معمول ساختمان و معماری آن دوره، علت و انگیزه وجود داشت و آنهم ارتباط با سایر نقاط تاریخی خارج از حوزه شور تو غی که به ارتباط این موضوع چنین میتوان تمدن کنونی حوزه شور تو غی را با سایر محلات تثبیت و مقایسه کرد.

برای تثبیت از منہ و مقایسه کرونولوژیک میتوان در گراف ذیل چنین نتیجه را بدست آورد:

رپور حفاریات دوره دوم- سوم دیشلی تپه اول- سوم- هیات باستانشناسی اتحاد شوروی: (۱۱)  
در انستیتوت باستانشناسی از سال ۱۳۵۰-۱۳۵۵- کابل.

8: Altheim (F.) vor wort (Anu Civilisation), in Hell. in H, Hilasien, 1967, Darmstadt p. 1-5.  
9: Marshal (S. J.),— Mohenjo—Daro, and the Indus Civil. 3, vol. Londres, 1937.



# كشفيات تازه ساحات ما قبل التاريخ در دشت ناور غزني

ها ( يك ساحه تقریبا صد كيلو متر راپوشا نیده است كه ارتفاع آن از سطح بحر (۳۰۵۰) متر می باشد قله های بعضی كوه های اطراف آن بیش از ۴۸۰۰ متر از سطح بحر ارتفاع دارند چندین مراکز مواد آتشفشان-نی در انتهای شرقی و جنوبی دشت وجود دارد همواری این دشت كه بحیث چراگاه امروز قرار گرفته تقریبا ۴۰ كيلو متر به درازنا و ۱۵ كيلو متر به عرض می باشد و شرایط نهایت مساعیدی را برای تغذیه حیوانات چون گوسفند، بز و شتر آماده نموده كه در فصل تابستان تعداد بیشماري پداجاس را زیر می شودند.

در موسم تابستان تقریبا ۳۰۰ خیمه از قبایل نوری، موریزی و دفتانی ها در این دشت گسترده میشود. در زمستان آنها همه در شرق و جنوب به محیط های گرم و چراگاه های پائین ترمیروند.

تعداد کم نفوس دایمی (كه اكثر از هزاره ها اند) در حاشیه غربی دشت زندگی دارند و بز را عت مشغول اند كه در بهاران آب زیادی در آنجا سر ازیر میشود و وادی را برای حیات مثر ساخته.

يك سلسله تپه های چارگانه در قسمت شمال مرکزی موجود است كه همواری دشت را محدود ساخته است آنها در حدود ۴۰-۶۰ متر بلندی دارند و این وادی را به يك نقطه نهایت خوشگوار برای حیات تبدیل نموده است چنانچه يك چشمه آب صاف قابل استفاده در پهلوی یکی از این تپه ها و دوا بدن طبیعی به عمق دو متر در جوار تپه های دیگر آب مورد ضرورت را تهیه میدارد.

بنابرین چندین عامل محیطی تپه ها را برای انسان-های قدیمی كه بدشت ناورمهاجرت میگرداند دلچسپ ساخته و آنها را بطرف خود كشانیده بود یکی از این عوامل تهیه و تدارك پناهگاه بود كه باسانی نظر به آماده

در اگست سال ۱۹۷۶ برای ده روز سروی های در دشت ناور غزنی بعمل آمد دشت ناور از طرف دو لتافا - نستان بحیث ساحه نگهداری حیوانات و حشی تعیین گردیده است، طوریکه چندان جهیل های خورد وجود دارد كه محیط مساعید برای تغذیه و مسكن حیوانات كوچك آب زیست بحساب می رود كه سالیانه تعداد زیاد از آنها بدانجا مهاجرت میکنند.

هیاتی كه بغرض از زیابی ساحه از نقطه نظر جلب تور-یزم مشغول فعالیت بود روی تصادف به كشف سه ساحه مهم باستانی مربوط به قبل التاریخ موفق گردید كه در شمال دشت موقعیت دارند يك نقطه گسترده و وسیع با دیوارهای سنگی و تحکیمات بلند بر فراز تپه بمشاهده رسیده و دوساحه دیگر آن متعلق به دوره كهن

سنگی Epi-paleolithic بوده كه پیکردی بر سطح آن واضح ساخته. این ساحات تاكنون در كشفيات باستان شناسی نظیر ندارد اغلبا همه ابزار بدست آمده از این دو ساحه كهن سنگی از منرال نوع آبسییدین (۱) Obsidian می باشند و تا جاییكه آگاهی داریم تاكنون چه در ادوار تاریخی و چه در ما قبل التاریخ صنایع ابزار آبسییدین از هیچ نقطه افغانستان ظاهر نگردیده.

دشت ناور (۳۳ عرض البلد شمالی و ۶۷۵۰ طول البلد شرقی) شصت كيلومتر به طرف غرب و لایت غزنی موقعیت داشته كه ساحاتمان جیولوژیکی آن از اهتکالات آتشفشانی بافشار پائین می باشد. مواد و لكانی (آتشفشانی) Volcanic متعلق به اواخر پلیوسین Pliocene و پلیستوسین او لی (عصر یخچال

(۱)- آبسییدین یکنوع منرالیست كه متشكل از آب و سیلیکان می باشد.

بودن مواد خام از قبیل سنگ ایجاد شده می توانست عامل دوم موجودیت آب کافیت که به سهولت از آن استفاده صورت می گرفت عامل سوم برای انتخاب این محیط زیست انسانها ی آن زمان موقعیت سترا تژیک تپه ها بوده است که از یک طرف دفاع آنها را آسان ساخته و از جانب دیگر آنها را انجا بر تمام دشت کنترول داشتند و شکار مورد نظر را از دور تر صید کرده میتوانستند. هم چنان مدارک کم برای فعالیت های جیو مارفولوژیکی وجود دارد که میتوان بر اساس آن را جمع به اقامتگاه مردمان ماقبل التاريخ درین نقطه پی برد.

### حصار بالای تپه ها (غزنی ۳-۲)

وقتی که به طرف شمال دشت ناور سفر کنیم یک تعداد دیوار های سنگی مستطیل شکل را بر فراز تپه های بینیم که فرا خور رسیدگسیت. حینیکه به تپه نزدیک گردیم می یابیم که این دیوار های سنگی بخشی از یک ساختمان حصار است که بخوبی تحکیمات در آن صورت گرفته که توسط مردمانی ساخته شده که تا هنوز هویت آنها مورد سوال است و معلوم میشود که برای مدت درازی انسان در آن زندگی داشته است. تپه ای که حصار بالای آن اعمار گردیده خوردترین و هموار ترین سلسله بوده و بطرف شمال دشت تا وراخذ موقعیت نموده است. این تپه از نظر دفاعی در موقعیت بهتر نظر به دیگران می باشد. تمام سطح تپه توسط سنگ های دریایی به اندازه های مختلف پوشیده شده دیوار ها، برج ها و دیگر بخش های این ساختمان دفاعی از سنگ های دریایی اعمار گردیده. از بلند ترین نقطه تپه میتوان ۳۶۰ درجه تمام وادی را مشاهده کرد هر گروپی که بطرف شمال دشت داخل میگردد باسانی تحت نظر گرفته شده و توسط اهل تشخیص شده میتوانند.

نقشه ای از پلان طرح شده حصار بیا نگر این ساختمان مغلق بوده و مدارک دست داشته از آن نشان میدهد که اعمار کنندگان آن هدف خاص دفاعی داشته اند این ساختمان بر نیمه جنوبی این تپه به بلندی ۴۰ متری حاکمیت داشته و نشیبی های شمالی اسانترین راه دست یابی می باشد بر آن بوده میتواند. نیمه جنوبی تپه نشیبی تندتر دارد (شکل ۱) نشیبی شرقی به نظر میرسد

(۲) - غزنی ۳: این لقب برای حصار ها با در نظر داشت ساختمان کهن سنگی دیرین و کهن سنگی میانی داده شده است. رجوع شود به مجله افغانستان شماره ۳۰۲ ص ۱۰۵-۱۰۷ سال ۱۹۵۷.

که بیشتر در خطر بوده و روی همین ملحوظ سه دیوار دفاعی در آن ساخته شده است دفاع طبیعی که در نشیبی غربی تپه موجود است تنها اعمار یک دیوار قدرت تدافعی آنرا تکمیل نموده است و این دیوار در نشیب ترین میل تپه ساخته شده.

یک سلسله برج های مدور بر کنج های هر یکی از دیوار های بزرگ و دوالحاقیه های کلان (I) و (II) نزدیک بر قسمت بالائی تپه حاکمیت داشته که از آنها رویت تمام تپه امکان پذیر است (شکل ۲) به نظر می آید که دیوار ها و برج های پی در پی بمنظور تقویه استحکامی در ارتباط با یکدیگر ساخته شده اند، بدین مفهوم که اگر یک نیروی مهاجم دیوار اول را مورد حمله قرار میداد مدافعین بخوبی می توانستند در دیوار دوم عقب نشینی کرده و تمرکز و تقویه قوام یابند. اگر مهاجمین تهدید یی را با زهم بوجود می آوردند مدافعین می توانستند در عقب دیوار دوم و ساختمان الحاقیه دوم باز نشینند و تشکیل قوا کنند (شکل ۳).

یک انبوه از سنگ های کلان دریائی در فوقانی ترین قسمت شاید ممشل آخرین حد سیات در ساحه باشد، اما قبل از اینکه فرضیه را تأیید کنیم لازم است تا سنگ های بیجا شده و تهداب اصلی ساختمان پیدا گردد. آخرین برج در حد نهائی بخش جنوبی حصار به نظر می آید که با الحاقیه شماره دوم توسط یک دیوار سنگی که اکنون به یک انبوه از سنگ توده ها تبدیل گردیده وصل می شده است. مدافعین این برج پیش از اینکه مغلوب مهاجمین شوند باسانی میتوانستند در حصار یا ساختمان دفاعی عقب نشینی کنند.

ساختمان های سنگی این ساحه احتمالاً بیا نگر پناهگاه برای مردمان آن زمان و طویله های دام های شان می باشد.

یک ساحه گسترده و وسیع سنگ ها ممکن یک ساختمان مستطیلی بوده باشد، اما پیش از اینکه نظر قاطعی درین مورد ارا نه گردد لازم است تا تهداب های آنها پیدا گردد.

اعمار یک قلعه دفاعی با چنین بزرگی مستلزم وجود انرژی زیاد و کارگران بشمار بوده است، برای اینکه این ساختمان بزرگ از سنگ های کلان دریائی بر فراز تپه ای بلندی بنا گردد که بدون قوای بشری کافی امکان پذیر نمی باشد. درجا بجا ساختن سنگ های این دیوار ها از هیچ نوع مواد دیگری کار گرفته نشده و تراشی بر آنها دیده نمیشود بلکه تنها سنگ های یکی پهلوی دیگر نصب گردیده اند.

سنگ ها به سا دگی یکی با لای دیگر گذاشته شده و تا اینکه دیوارها به ارتفاع مناسب و لازم رسیده اند هیچ يك از دیوارها، برج ها و سایر بخش ها ی سا ختمان دست نخورده باقی نمانده تا بتوان شکل این سا ختمان را تصور کرد، ولی تنها مطالعه دقیق و کاوش فنی ما را قادر خواهد ساخت تا شکل اصلی آن را درمو قعیکه سالم بوده است و نمود ساخت .

با توجه عمیق و ژرف نگری که در اعمار ساختمان بکار رفته است بیا نگرانست که تلاش بعمل آمده تا مدت درازی زندگی در آنجا دوام یابد و مدافعین خود را مواجه با يك دشمن نیرومند می دیدند .

هیچ مدركی داخل این قلعه دفاعی بدست نیامد تا مدارکی را پیرامون منشأ و هویت ساکنان آن در اختیار ما بگذارد. نه آثار گلی، فلزی، ابزار سنگی و اسلحه ای از آنها بدست آمده . روی همین قلع مدرك و شواهد است که معضله های زیادی را برای ما خلق می کند. مردمانیکه درین قلعه دفاعی زندگی میکردند حتما به آب و غذا ضرورت داشتند .

تا جایی با ید ذخیره های بزرگ سنگی به منظور نگهداشت مواد غذایی و جود میداشت و قتیکه مهاجمین با لاخره توانستند بداخل قلعه نفوذ کنند دیوارها و برج ها را ویران کردند و سنگ ها ی بزرگ را از روی ذخیره خانه های مواد غذایی برداشتند . ظرف گلی که بمنظور ذخیره مواد موجود بود در زیر سنگ های که در اثر انهدام سر ازیرشدند شکستند تا ید گردیدند که انبوه از آنهادر الحاقیه های اول و دوم بملاحظه میرسند .

يك سا ختمان دلچسپ دیگر بیرون قلعه در پایان جنوبی تپه موجود است . يك سلسله تهداب های سنگی وسیع (شکل ۴) دیده میشود و احتمالا قبرستانی هم موجود بوده است .

هر کد ام ازین قبر هاتقریباً به تعداد بیست عدد توسط سنگ های خورد و کلان موجود در آن تشخیص شده میتوانند (شکل ۵) هیچکدام ازین سا ختمانها مشابیهتی به طویله یا اگیل های حیوانات کوچی های عصر حاضر ندارد و نه هیچ يك ازین کوچی ها چیزی در باره قلعه و ساختمان های بیرونی آن میدادند تا زمانیکه سروی ها کاوشها و تحقیقات بیشتر صورت نگیرد ما نمی توانیم سوالاتی را که بروز می کنند به ذهن ماخطر می نماید جوابگوئیم . چه کسانی این قلعه های استحکامی را بناء کردند ؟

چه وقت این سا ختمانها اعمار گردید ؟ چرا این استحکامات ساخته شدند ؟ بر مدافعین قلعه سرانجام

چه پیش آمد ؟ هر چند تفکرات و سنجش های در اینمورد می توان انجام داد به احتمال اغلب این استحکامات دفاعی توسط مردم مانبادیه نشینی اعمار گردید که مشغول اقتصاد، دامپروری و کشتا و رزی بودند . بقایای زمین های زراعتی در دور و ناحی تپه به مشاهد می رسد ، اما حقایق بیشتر برای ثبوت یا عدم ثبوت این ادعا ضرور است (شکل «۶») هیچ نوع زراعت در حال حاضر در وادی مورد نظر صورت نمی گیرد .

ممکن در همان اوان اشغال منطقه توسط دامپروران کوچی که علفچر های وسیع آنها را بخود جلب کرده صورت گرفته بود که یکجا با فامیل ها و دام ها یشان به شکل موسمی انجام میدادند . زمستان های دشت ناورنها یست سرد بوده و ناممکن است که حیوانات در آنجا زندگی کنند . به همین منوال شاید شرایط اقلیمی دشت در زمان ساختمان این استحکامات کمتر از این زمان سرد نبوده است .

دامپروران کوچی این استحکامات وسیع را بناء کردند که قابلیت دو گانه و لسی اساسی دفاعی و تعرضی را در آن مدنظر داشتند بنا برین دامپروران محلی این تحکیمات را اعمار کردند تا خود دام ها و ذخیره های غذایی شان و سایر دارائی های منقول شان را از هجوم سا لیانه کوچی های دیگر در وادی در امان نگهدارند .

این امکان را که قلعه بندی بحیث اقدامی علیه دیگر مردمان کوچی ساخته شده بود نمی توان بکلی نادیده گرفت . اما از آنجا بیکه تشنجیات میان مردمان مستقر در وادی و کوچی های موسمی در آسیای مرکزی از باستان زمان وجود دارد، پس این احتمال موجود است که مقصد از اعمار قلعه های فوق این بوده است تا علفچرها را در اختیار خود نگهدارند هنوز هم کوچی های معاصر زمان اکثرا می کوشند تا با مردمان قریه نشین و متوطن در يك صلح زندگی کنند ، بنا برین میتوان گفت که این ساختمانها در يك زمان معین و مقطع خاص زمانی تعلق داشته و بیشتر متأثر از شرایط جوی و اقلیمی (از قبیل سیلاب ها و غیره) بوده و هم چنان اندیشه ها و تمایلات شخصی رهبران جنگجوی این کوچی ها و یاهر دو نقشی دارند .

در مورد اینکه آیا کوچی های متجاوز توانستند بداخل قریه نفوذ کنند یا نه ؟ این سوال را می توان با تحقیق و کاوش های بیشتر جواب داد .

**موجودیت کمپ های دوره اخیر کهن سنگی در غزنی ۲ و غزنی ۴ :-**

همان او انیکه رسیدگی در مورد قلعه دوام داشت



بقایای ابزار سنگی نوع آسیدین و پارچه های خورد و ریزه ساخته شده سنگی در سطح بالای زمین با امتداد حاشیه شمال غربی این تپه قلعه بندی شده بدست آمده. يك كلکسيون مکمل این ابزار سنگی از ساحه (بیش از ۱۰۰۰ متر مربع) بدست آمد که به منظور آشنائی و اختصار آنرا به غزنی ۲ (g.p.2) نام گذاشتیم.

منرال نوع ابسیدین از فاصله ۳۰۰ متری در کنار تپه بدست آمده و تانشیپی آن گسترش نیافته بود، ساحه پیدایش آن يك منطقه به پهناي ۱۵ متر و درازنای ۱۲۰ متر با متداد دامنه های تپه میباشند.

تا جایکه معلوم است در این ابزار ساخته شده از سنگ ابسیدین در این ساحه نخستین محل پیدایش این گونه ابزار گزارش داده شده که در یکی از ساحات ما قبل التاریخ افغانستان موجود بوده. ابسیدین يك ماده نهایت بر جسته در صنعت ابزار سنگی بشمار میرود کناره های قطع شده ابزار که از سنگ ابسیدین ساخته میشود به مراتب نازکتر و تیزتر از تیغ های فولادی اند. ماده خام ابزار سازی مورد بحث ما بسیار همگون بوده و به تخنیک های معمولی به سهولت شکل دلخواه را به بخود میگیرند، یعنی به هر اندازه و شکلی که خواسته باشیم از آن ابزار ساخته میتوانیم.

مجموعه ابزار (غزنی-۲) رامیتوان به گروپ تیغ های يك طرفه و دو طرفه مشخص ساخت که به ندرت عناصر هندسی نیز در آن دیده میشود (شکل ۷).

تمام انواع ابزار این ساحه را به نمونه های ذیل نامگذاری نمود.

نوع	تعداد	فیصدی کل
تیغه دار	۴۹	۱۷٫۶
تیغ دو طرفه	۱۶	۷٫۵
تیغه دار شکسته	۱۳۰	۴۶٫۶
گره	۱	۰٫۳
پارچه های گره	۱۷	۶٫۱
تیغ های خورد	۳۸	۱۳٫۶
پارچه هاییکه ازدو طرف		
کار گرفته میشود	۲۸	۱۰٫۰
	۲۷۹	۹۹٫۹

بازر نظر داشت تعداد بسیار کم گره ها (Core) و پارچه های گره (Core) و مقدار مناسب پارچه هاییکه از دو طرف کار گرفته میشوند به شکل امتحانی میتوان نتیجه گرفت که نسبتاً ابزار خورد سنگی در ساحه ساخته میشود. موجودیت پارچه های ابسیدین در فی میل مربع درین ساحه تقریباً ۱۵ در صد میباشند.

پارچه هاییکه از دو طرف آن کار گرفته میشود تد به انواع ذیل تصنیف میگردند.

نوع	تعداد	فیصدی کل
پارچه سنگ ها ییکه دو طرفه از آن استفاده میشود	۲	۷
تیغ هاییکه دو طرفه از آن استفاده میشود	۵	۱۸
خراشی کننده	۱	۴
پارچه های تیغ دار دو طرفه	۱	۴
پارچه های تیغه دار (۷)		
مانند نوک دار	۲	۷
پارچه های تیغه دار مورد استعمال	۱	۴
تیغ های خورد	۶	۲۱
تیغه های خورد يك طرفه	۳	۱۱
تیغ های خورد میل دار	۲	۷
تیغ های هلال مانند	۱	۴
تیغهای خورد مستعمل	۲	۷
	۲۸	۱۰۱

تیغ های خورد يك رقم ۳۶ در صد را در میان آنها نشان می دهد. شکل (۸) چندین نمونه از این نوع رادر (غزنی-۲) نشان میدهد با ساس تصنیف نوع و تخنیک تنها می توان گفت که این ابزار بیانگر يك دوره بسیار ناوقت کهن سنگی و اسپین (میان سنگی) یا شاید قدیمترین مرحله صنعت نو سنگی را وانمود میکند.

طریقه بکار برد این ابزار سنگی خورد را نمی توان دقیقاً بدون مطالعه بیشتر دریافت، اما ممکن است که آنها بخش از يك سیستم وسیع یعنی پیکان برای تیر و نیزه های سنگی بوده اند.

ساحه دیگری (غزنی-۴) مربوط به صنعت ابزار سازی ابسیدین در پائین تپه در بخش جنوبی قلعه دفاعی کشف گردیده (شکل ۹) از این ساحه به پیمان بیشتر ذخیره گره های ابسیدین، پارچه های بیکاره، پارچه های تیغه مانند و وسیعتر از (غزنی-۲) بدست آمد. هم چنان بعضی فکتورهاها تخنیکی و تصنیف انواع را اگر مطالعه کنیم شواهدی احتمالی را در اختیار ما می گذارد که جدول گروه نو لوژیک آن پیشتر از (غزنی-۲) باشد. غزنی ۴ در مجاورت شمال چشمه ایکه نهو ر خورد و ساحات قرب وجوار تپه را آب می دهد قرار دارد. انبار بزرگ سنگ های کلان در اینجا موجود است که شکل يك تپه مصنوعی را گرفته است. چندین انبار این سنگ های کلان با فاصله های کمتر در

ساحه انتقال داده شد و اندک نوع الحاقیه را به قطر ۵ تا ۲ متر تشکیل میدهد ( شکل ۱۰ ) یا زده دانه از ینگونه الحاقیه ها تا کنون شمرده شده اند بقایای تمرکز یافته سنگ آهک آسیدین در اطراف و داخل الحاقیه ها یافت شده که بدو ن کاوش ناممکن است تا فیصله شود که آیا آسیدین و الحاقیه ها معا صرا ند یا نه ؟ الحاقیه های سنگی مورد نظر ما خورد تر اند ولی از سنگ های خیلی بزرگ اعمار گردیده اند که خصوصیات آنها از اغل های حیوانات و یا خیمه کوچی های معاصر متفاوت اند . اگر فرض کنیم که شرایط اقلیم ساحه آنوقت مانند امروز بود پس باسانی می توان گفت که ( غزنی - ۴ ) شاید يك كمپ مساعد زندگی را برای انسانهای ما قبل تاریخ تشکیل میداد .

ابزار مصنوع از آسیدین در ( غزنی - ۴ ) را می توان به کتگوری های ذیل مشخص ساخت :

نوع	تعداد	فیصدی مجموعی
پارچه های تیغه دار	۲۷۶	۱۷٫۶
پارچه های تیغه دار شکسته	۵۹۸	۳۸٫۲
گره های تیغه دار	۱۱	۰٫۷
پارچه های گره	۱۹۲	۱۲٫۳
تیغ های خورد	۳۷۴	۲۳٫۹
گره های یک تیغ خورد سا - ۱۹		۶٫۰
خته میشود .		

تیغه های تیز یا دو طرفه بچشم نخورد . تخنیک رابکار برد دارند که از گره ها پارچه های تیغه دار و تیغ های خورد ساخته اند از تخنیک تیغ های خورد طوری استفاده کرده اند که پارچه های ضخیم تیغه دار را به گره های تیغ های خورد تبدیل می نمودند .

با تخنیک فشار بیرونی از گره ( غده ) يك تعداد تیغ های خورد بیجا شد و مورد استفاده قرار میگرفتند . اندازه خورد اینگونه غده ها ( گره ) تقریباً و نمود میسازد که آنها توسط چیزی در يك جای محکم شده بعدا پارچه های استحصالی ابزار از آن جدا میشدند ( شکل ۱۱ ) سطح اصلی پارچه های سنگی که از آن ابزار ساخته می شدند با ممیزات خود دیده میشوند که بر گره های تیغ های خورد موجود بوده است . گروپ دیگر این گونه سنگ ها شامل اندسته میشوند که قشمر بیرونی آن از گره ( غده ) بر داشته شده است نتیجه آن بوده که گره ( غده ) بنام ( پنسل ) یا ( کمر بند ) بوجود آمده که شکل استوانه ای دارد .

تیغ های خورد ( غزنی - ۴ ) ضخامت ۷ سانتی متر را دارند که در آن انحنا ۲ سانتی متر دیده میشود . این تیغ ها با اندازه ۲ سانتی متر خورد تر از تیغ های خورد ( غزنی - ۲ ) میباشد تمام تیغ های خورد کمتر از ۱۲ سانتی متر عرض دارند ( شکل ۱۱ ) .

بدینگونه تخنیک تیغ های خورد سنگی از ساحات کهن سنگی نوین در شمال افغانستان و نو سنگی قدیم ایران و آسیای مرکزی اتحاد شوروی بدست آمده است تازمانیکه کاوش علمی صورت نگیرد ناممکن خواهد بود تا ارتباط دشت ناور غزنی را با ساحات متذکره بالا ، در خارج افغانستان دریافته . تخنیک تیغ های خورد سنگی دارای تاریخ نهایت کهن و دراز در آسیای جنوب غربی و آسیای مرکزی ، از ۱۴۰۰۰ - ۲۰۰۰ پیش از میلاد میباشد بدین لحاظ بدقت کامل نمیتوان تاریخ آنرا از روی کلکسیون بیرونی دریافت .

پیدایش پارچه های تیغ های دو طرفه بیلانس ذیل را در اختیار ما می گذارد :

نوع	تعداد	فیصدی کل
پارچه های یک از هر دو طرف	۳۲	۳۸
کار گرفته میشد	۳	۴
ابزار تخریش کننده		
پارچه منظم که از هر دو طرف کار گرفته میشد	۷	۸
پارچه های میل دار	۵	۶
سوراخ کننده ( شکل ۱۲ )	۲	۲
نوکل دار ( شکل ۱۳ )	۱	۱
ابزار معمول دو طرفه	۱۴	۱۷
تیغ های خورد دو طرفه	۱۴	۱۷
تیغ های خورد شق شده	۱	۱
تیغ های خورد دو طرفه استعمال شده	۴	۵
پارچه های تیغه دار	۱	۱
	۸۴	۱۰۰

در غزنی به اکثریت پارچه های دو طرفه بایک یا دو لبه نازک میباشدند . این لبه ها بسیار نطفیف نبود و دارای اشکال منظم نیستند . چنین به نظر می رسد که آنها به منظور معینی ساخته شده بعد از استفاده خارج می شدند . دو دانه از ابزار سوراخ کننده یکی زاویه دار و دیگری شق شده ( شکل ۱۲ ) می باشد . پارچه های دو طرفه خورد بوده و اغلباً مدور اند . تیغ های خورد ۱ ر ۳۰ فیصد ابزار را تشکیل می دهند . سوراخ کننده های خورد هندسی و یا دیگر ابزار پیشرفته تخصیصی بچشم نمی خورد تنها ۷۲ درصد تمام تیغ های خورد به



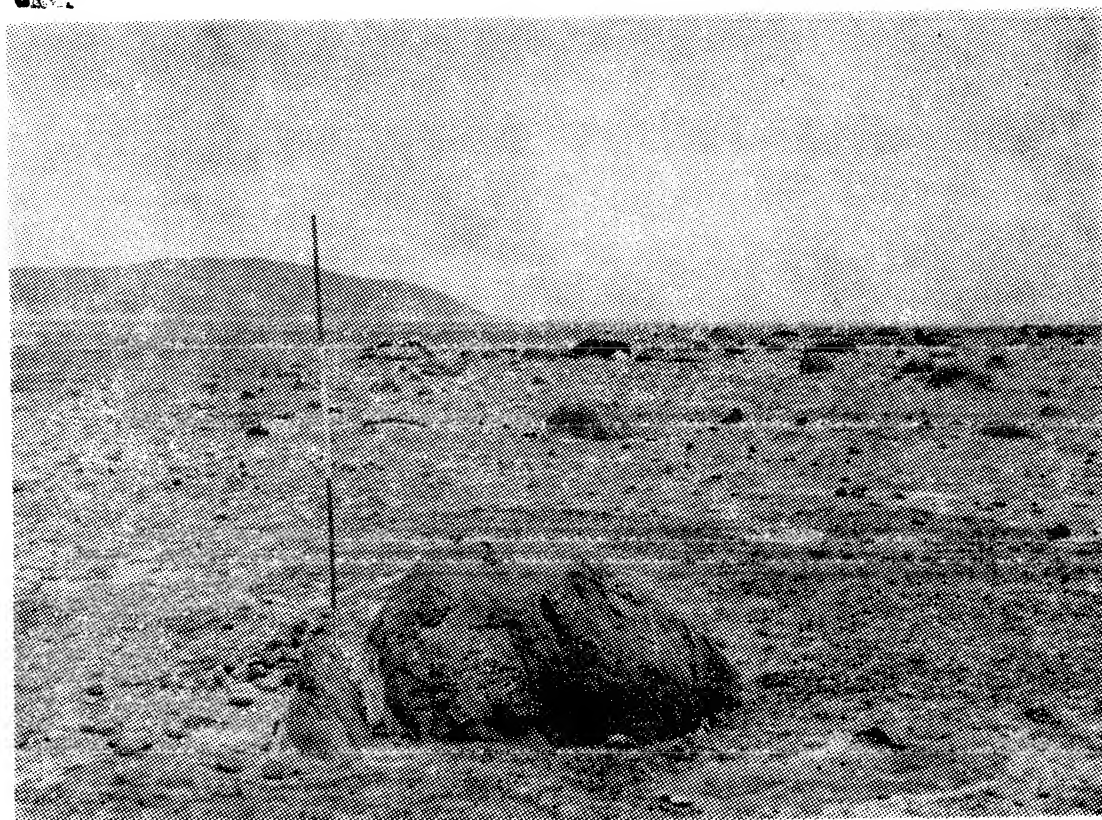
شکل ۲ الحاقیه های سنگی تپه



شکل ۳ موضوع دفاعی الحاقیه دوم

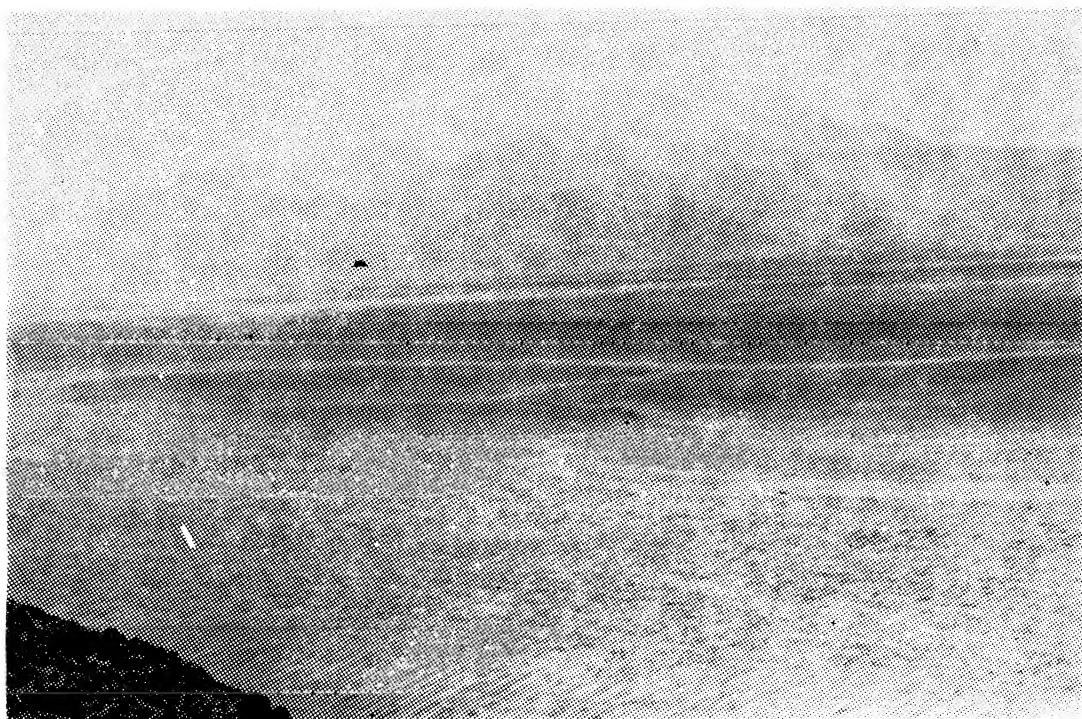


شکل ۴: تپه‌های سنگی در بخش نوبی تپه

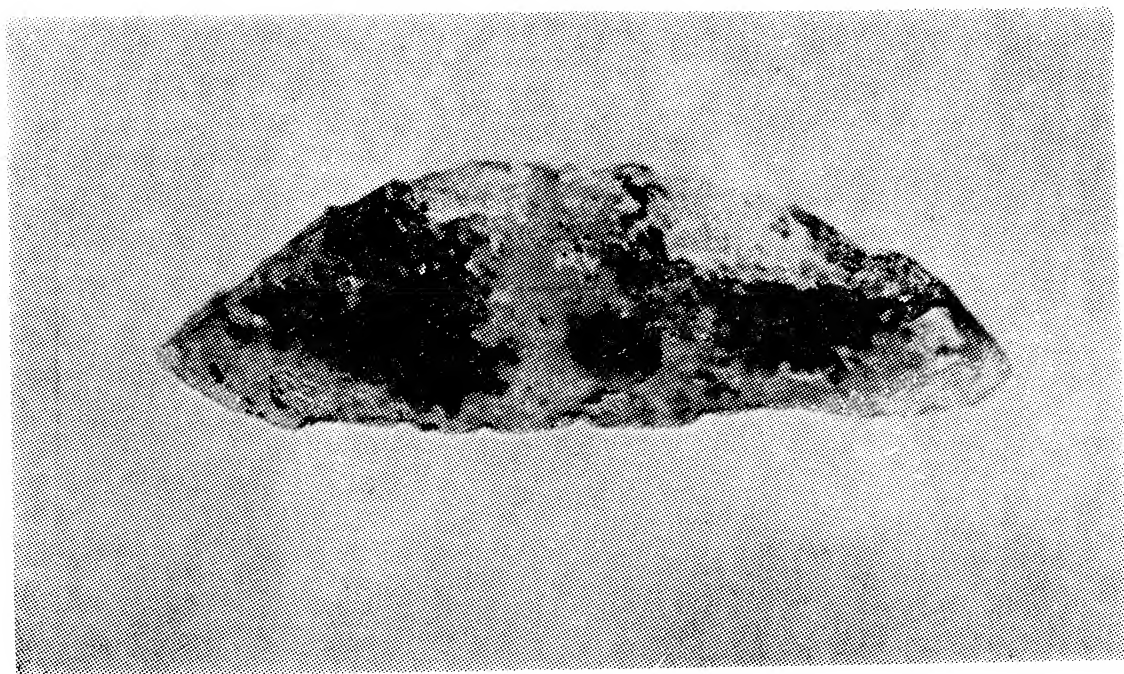


شکل ۵: سنگ‌های کلان که در قبور از آن استفاده بعمل آمده است



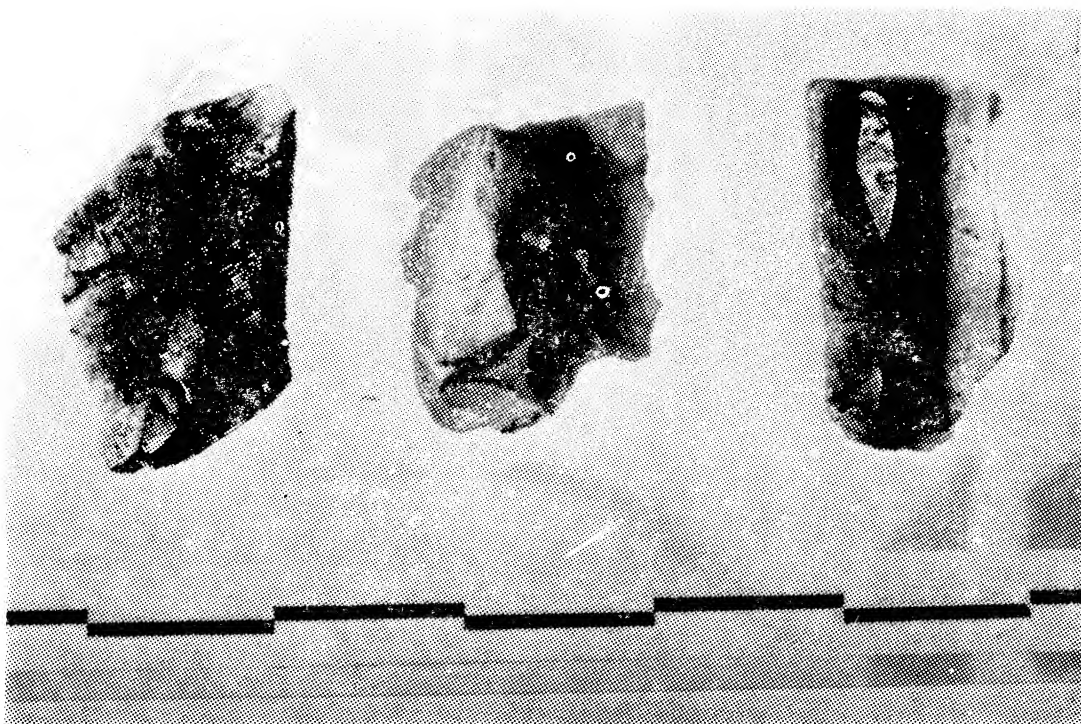


شکل ۶ بقایای زمین های زراعتی

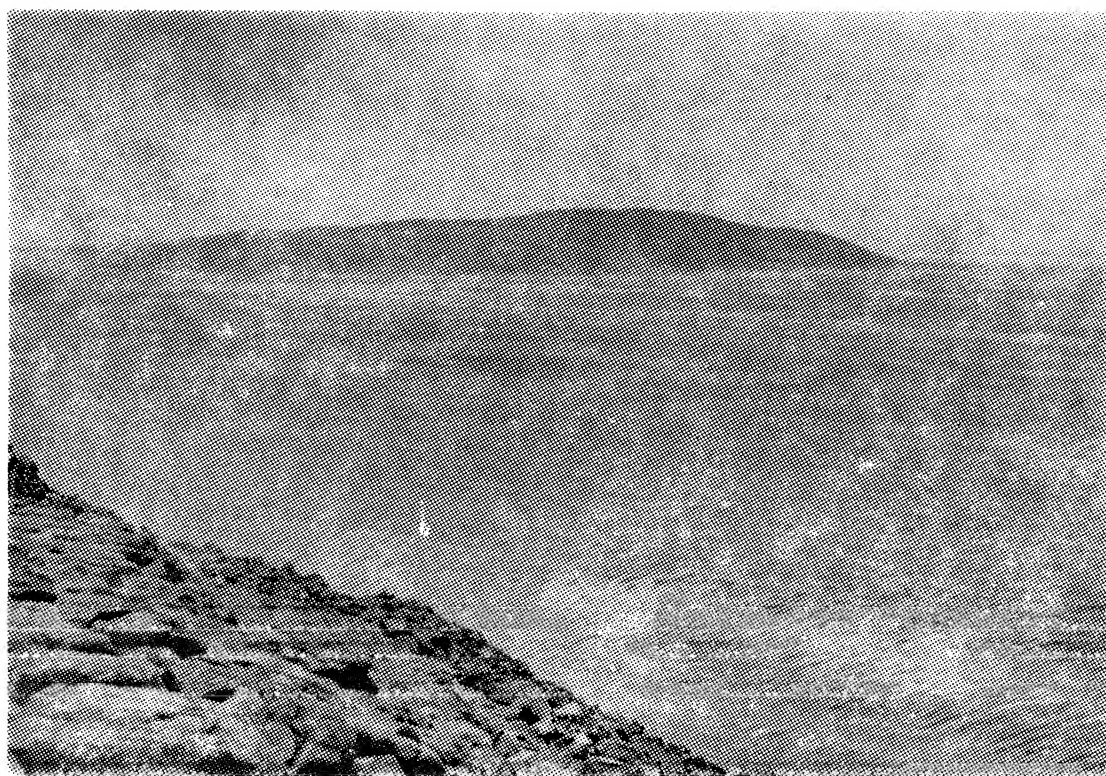


شکل ۷ نمونه از ابزار دشت ناو و باشکل غیر هندسی

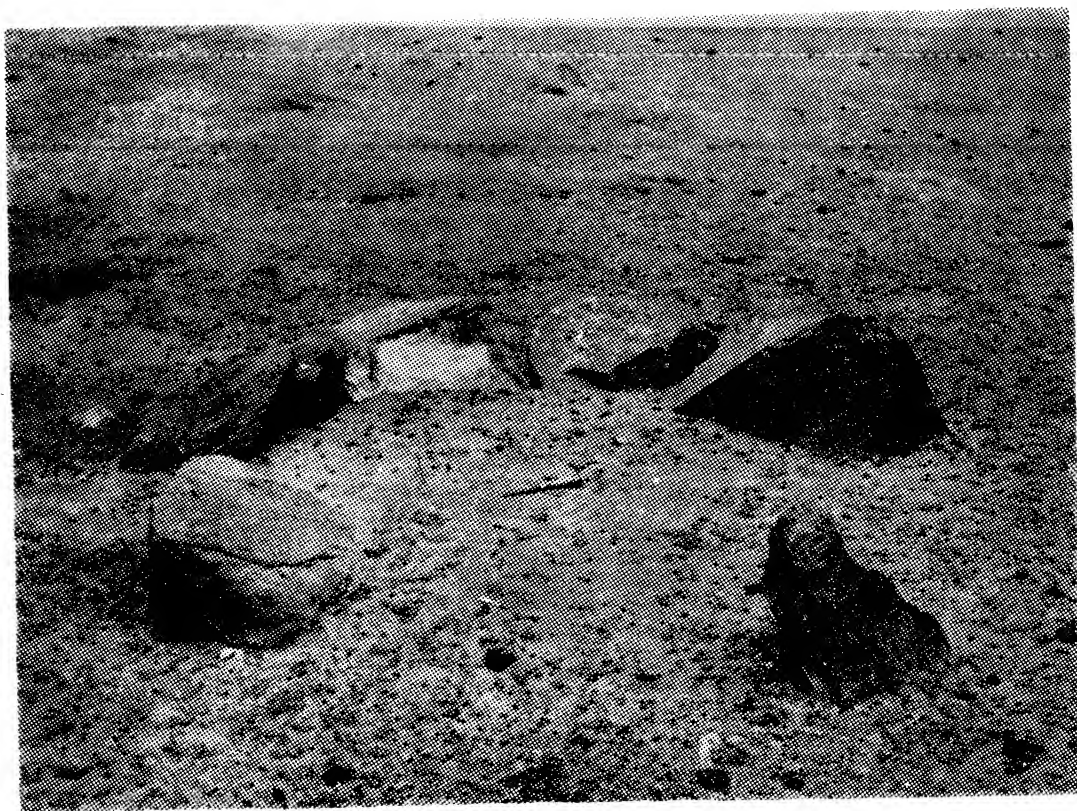




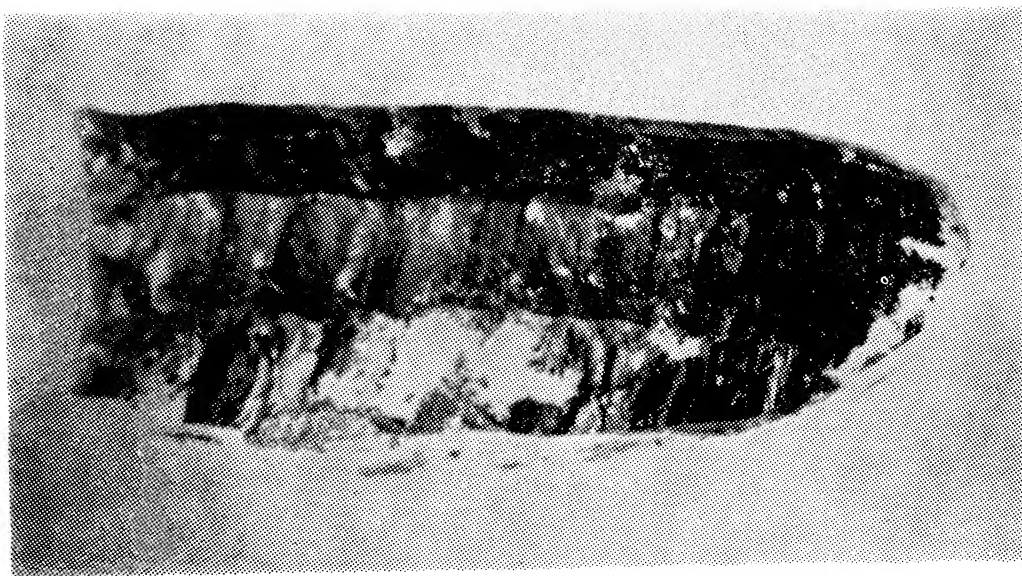
شکل ۸ تبغ‌های خورد سنگی ازدشت ناورغزنی که بیانگر دوره ناوقت کهن‌سنگی واپسین‌رامی باشد



شکل ۹ یکی از محلات کشف‌مواد خام ابزار سنگی آبسیدین

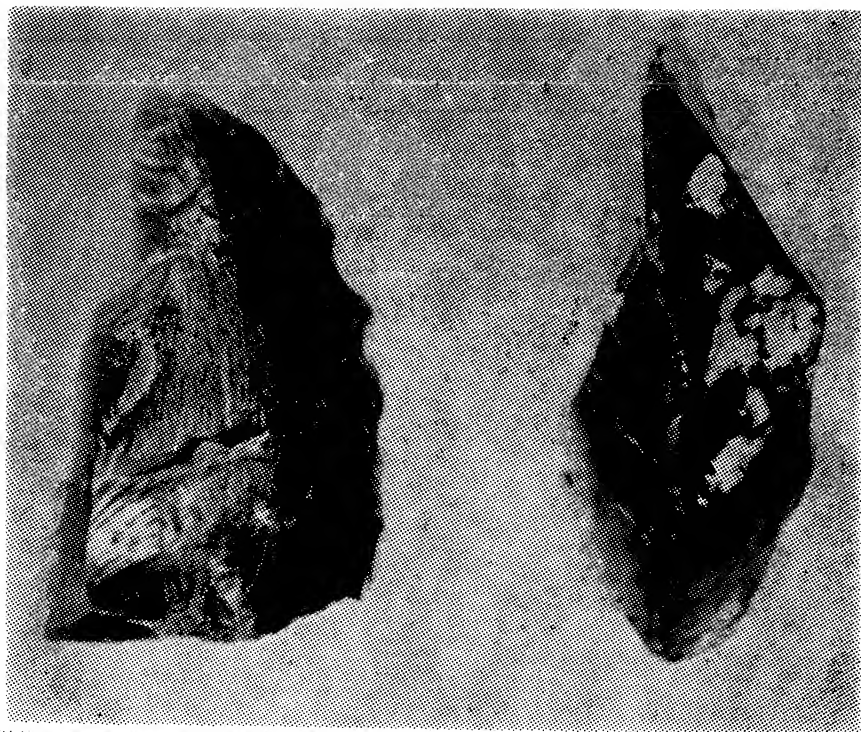


شکل ۱۰ درین عکس تغییر مکان سنگ های بزرگ رابه منظور سا ختمان الحاقیه ها نشان داده شده

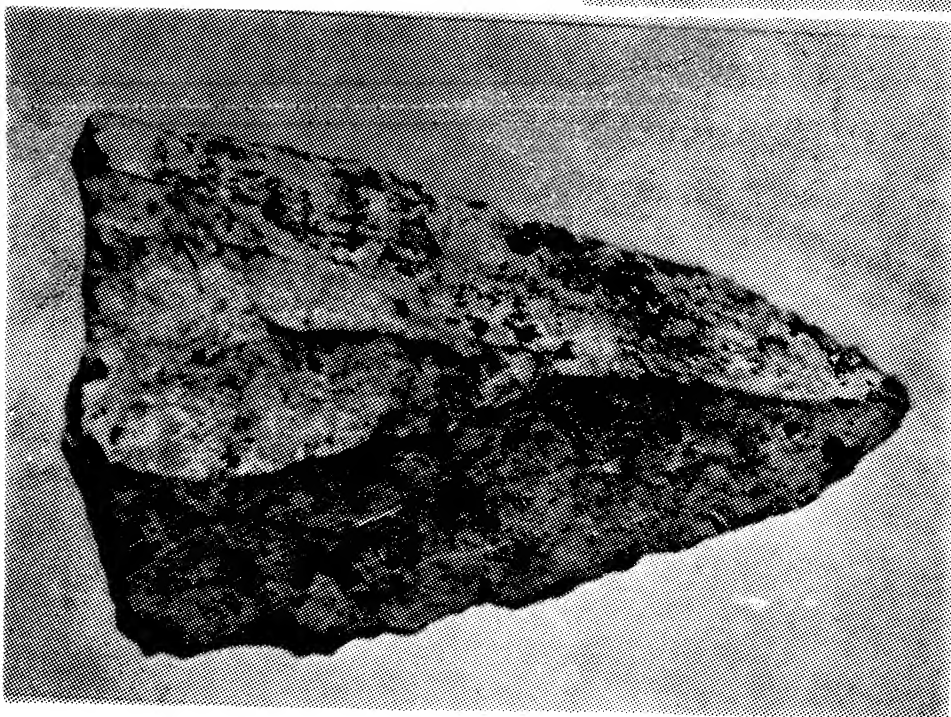


شکل ۱۱ نمونه تیغ های نهایت خورد سنگی

شکل ۱۲ دو نمونه ازابراز سنگی  
سوراخ کننده



شکل ۱۳ ابزار نوک دار سنگی



شکل ۱۴ قسمتی از چوری ساخته  
شده از سنگ آبسیدین





شکلی از اشکال بمنظور استعمال مجدد تغییر داده شده اند .

يك پارچه بی مانند افسیدین احتمالاً قسمتی از چوری نیز در غزنی پیدا شده (شکل ۱۴) . با در نظر داشت تمام مدارك دست داشته احتمال دارد كه صنعت ابزار سازی افسیدین در غزنوی نمایندگی از كهن سنگی نوین میکند . موجودیت تیغ های خورد بدو ن اشکال هندسی و سوراخ کنند ه نیز موجودیات كهن سنگی نوین در ساحه شده می تواند . ممكن كه این صنعت ابزار سازی متعلق به مردمان بادیه نشین باشد كه افسیدین را برای قطع کردن ، تراش کردن و دوختن ابزار ساختند این سوال را تنها كاوش دقیق پاسخ گفته می تواند .

كشف دو ساحه مربوط به صنعت افسیدین و قلعه های استحكامی بر تپه ها دال بر افزایش كلتور های متنوع ما قبل التاريخ در افغانستان میکند . موجودیت صنعت بی نظیر سنگ های خورد در بازار سازی از نوع افسیدین چندین سوال را در باره ابزار سنگی افغانستان خلق میکند منبع افسیدین مورد نظر كجا بوده ؟ چرا در ساحات حفريات شده دیگر ما قبل التاريخ افسیدین به ملاحظه نرسید ؟ بر علاوه قلعه های سنگی باعث ایجاد سوال های از قبیل كه ، کی و چرا این ساختمانها را بوجود آورده اند میگردد . تمام ساحات ، این وادی باید تفحص و كاوش گردد تا در مورد عوامل اقلیمی و كلتوری آن عصر و مردمان مقیم در آن پی برد .

ماخذ :

- ۱- تحقیقات ما قبل التاريخ در افغانستان .
- ۲- بعضی از جنبه های باستان شناسی هند . «ود، مشرا»
- ۳- مطالعات ما قبل التاريخ در وادی بیلن «جی، ار، شرما»



شکل (۱) نمای عمو می تپه در دشت ناور غزنی

## استحصال طلا و منابع آن از نظر محققین آسیای مرکزی و بخصوص باختر

در حوالی باختر زمین و نیز سر زمین های مربوط به علاقه سیبیری طلا را از طریق ریگشویی مخصوصاً از دریای امو و کوکچه بدست میاوردند و بعد از تجمع خاکه طلا را دوباره ذوب مینمودند و بدسترس صنعتگران و اهل پیشه قرار میدادند. و برای ملمع اشیا مخصوصاً مجسمه هاویا قسمتی از ساختمانهای درباری (دیناستیک (Dynastic) از طریق مخصوصی که فعلاً آنقدر مروج نیست، کار میکردند که در سهولت کار هنر مند فلز کاری میسر یعنی طلا سرعت عمل به خرج میداد بدین ترتیب که چندین پارچه طلای کریستل مانند را بین چند قشر پوست آهو که نسبتاً مقاومتر است گذاشته و این هر دو روی کنده چوبی گذاشته میشد و توسط چکش چوبی بالای آن آنقدر کوبیده میشد تا این طلا کریستل مانند خود را نازک نموده و بعد از آن این اوراق نازک طلا را برای ملمع مجسمه ها و یا نسبتاً ضخیم تر برای حصص از ساختمانها یا تالار ها و یا (Particu) بکار میبردند. صنعت ظریفه توسط طلا در کشور عزیز و مخصوصاً در باختر قدیم و مرزهای شمالی آن سابقه طولانی دارد که برای ایضاح این مسأله مطالبی را باید ذکر کرد:

در حوالی (۵۰۰ ق. م) شواهدی مربوط به استحصال طلا از مرزهای مختلف باختر زمین و ضرباتی اکثر مسکوکات طلایی را مربوط به عصر مساجیت ها (Massagete

(۱) در متون کلمه مساجیت ها به انواع و تعبیرهای گوناگونی آمده مثلاً تارن (W.W. Tarn) درین مورد کلمه مساجیت ها را مربوط به قبیله سا که ها دانسته است. و (گون همبلی) این کلمه را مستقل از سا که ها میداند در هر صورت برای مزید معلومات رجوع شود به:

Tarn (W.W.), Euthydemus und Bactrien, in Hellenismus der Mittelasien, Darmstadt, 1969, 8. 138—Polyb. XI, 34.

آسیای مرکزی که خود دارای مرزهای وسیع، غنی و بارور از منابع سرشار اجبار و فلزات گریمه است کنون سه بر چهار حصه از ضرویات قاروی را از نظر تجارت ساینس و تکنالوجی مرفوع میدارد. به همین علت بود که از (۶۰۰ ق. م) تا اواخر نیمه دوم قرن شانزده تا استیلای مغل در مناطق مختلف آسیای مرکزی مخصوصاً کشور ماحض شمالی مرزی کشور تا دامنه های سیبیری (Sibiriens) در دوره های مختلف تاریخ کشور و رگشایان، حکمرایان و تجار پیشه های این مرز و بوم بخصوص در باختر قدیم راه پیمائی نمودند و از این مناسبتها استفاده اعظمی بردند. طوریکه امپراطوری آسیای مرکزی آسیای میانه (هخامنشیان، بابلی ها، آسوری ها، مصری ها و بعد ها یونانیان و رومن ها) به اساس روایات راویان و تجار که از باختر به مدیترانه تا مرزهای آفریقا رفت و آمد داشتند، در اعصار مختلف سفرهای دور و درازی را انجام دادند تا ازین نوع مناسبتها استفاده ببرند. شاهان و حکمرایان، جهت حشمت و جلال شان رنگ بهتر و با عظمت تری بخشند، از این جمله مواد و منابع طبیعی یکی هم طلا است.

این فلز گرانبها در قدیم برای دادوستد اموال تجارتی و زیب و زینت نه تنها برای زنان مورد استفاده قرار میگرفت، بلکه سلاطین از نظر وفرت این فلز گریمه در جریان زندگی سلطنتی شان از آن حداظم استفاده را میبردند.

حفاری دانشمندان افغان و شوروی در طلا تپه در پنج کیلومتری شهر شبرغان شاهد چنین نظریه ما هستند طلا را صنعتگران باختری و آسیای مرکزی از دو طریق بدست میاوردند: در حالت براده و یا خاکه و در حالت فلز کریستل مانند. که حالت اولی آن کاری مشکل و بفرنج بود.

دانسته اند که طائفه مذکور در رکابهای اسبهای تازی شان طلا گرفته بودند و سکه‌ها که خود در یانورد و تجار پیشه بودند در کمان‌ها و تسمه‌های اسبهای شان فلز طلا را بکار برده و زیب و زینت میکردند.

در کتیبه‌های داریوش اول (Daraeus I) استحصال طلا و انتقال آن برای ضرب مسکوکات طلایی از ساردیس (Sardeis) و باختر ذکر شده و نیز تذکر رفته که طلاهای که در معبد آپادانا (Apadana) بکار رفته نیز از ساردیس و باختر (Bactrian) آورده میشد (۲) همین‌طور نفره‌ها از مصر قدیم و چین توسط ستراپی‌های خویش بدست می‌آوردند. (۳)

بارتولد (W. Barthold) نظریه دارد که طلای پکتولیس (Paktoles) که در لیدا (Lydia) وجود دارد خیلی معروف بوده که از نظر نوعیت نسبت به باختر و مصر فوقیت دارد. (۴) ولی در مجموع طلاهای که برای صنعت ظریفه بکار میرفته منابع بهتر و خوبتر آنرا علاوه از طلای باختر در سیبیری (مربوط به اتحاد شوروی) ذکر مینماید. (۵) هما‌نطور یکی از طلا صحبت بعمل آمده استحصال و انتقال لاجورد را از سفیدیا نه یا یمگان (Yamghan) نیز بذکر رسانده است.

پتولوماوس Ptolemaios تذکر میدهد که بهترین منبع طلای ناپ در علاقه زرافشان (Zar-Afshan) میباشد، جائیکه مقدار زیاد طلا در عهدیونانیان مخصوصاً ایوتیدموس (Eutedmos) و دمتریوس (Demetrios) ازین محل استحصال میشد. و برای هنرهای زیبا که درین آوان میتولوجی یونان و مدیترانه‌ئی بر وحیه هنر گر یک (هلنستیک Hellenistic) در باختر توسعه یافته بود (۶) استفاد اعظمی میشد. چنانچه رول مهم و عمد را سکیت‌ها (Scythic) و پارت‌ها (Parthians) بعداً در بدست آوردن طلا و ارسال آن به خارج از سرحدات باختر بازی نموده‌اند.

به عقیده دانشمندان و متخصصین، ساردیس (Sardis) آنقدر ذخایر و صنایع فلز کریمه یعنی طلا به تناسب

باختر زمین نداشته و اکثر طلا از باختر به ساردیس صادر میشد. همزمان با استخراج و ارسال طلاهای باختری به انواع گوناگون چه به شکل خاکه و یا کریستل خارج از مرزهای باختر به امپراطوری‌های فارس قدیم و مدیترانه، ترکستان شرقی طلاهای هندی که از ساحل تات (That) بدست می‌آوردند و درین مورد تذکر میدهد که جنسیت آن نسبت به طلای باختر خوب نیست (۷) سفیری بنام میگاستن (Megasthenes) تذکر میدهد، طلای که از هند بوجود می‌آمد عبارت از طلای تاج پوتا نابود (Tajputana) که از دارستان بدست می‌آمد به اساس نظر یه و یا گزارش هیروdot بهترین نوعی طلا علاوه از طلای تات، طلای پی‌پی‌لیکا (Pipilika) که حکمروای به اسم امیزون (Amizon) از آن تاجی تهیه نموده بود و گویند هم‌ردیف این مساله طلای مذکور از باختر و گنداهارا به کشمیر و سایر محلات ماحول آن صادر میشد. (۸)

آن‌همه مسکو کا تیکه در آن معمولاً شکل پنتا کا پیرون (Panta Kaperion) نقش شده و معمولاً این نقش پرند به اسم کرگسی میباشد مربوط به طلای از جنسیت حوزهای باختر است. بعضی‌ها به این نظر یه‌اند که در باختر نیز طلاها از کوه‌های التای (Atlai) آورده می‌شد که نمونه دیگر آن نیز فعلاً در موزیم ار میستاژ (Eremifage) لیننگراد (۹) میباشد ولی در این اواخر وقتی تحقیق بعمل آمده از کوه‌های التای چندا نکه متصور بود طلا بدست نیامد بلکه از قسمت شمالی کوزنسک (Kusnezsk) جائیکه فعلاً ذغال سنگ از آن استخراج میشود، محل متذکره برای طلا بوده باشد. \* کشف و استحصال طلا نه تنها در اوخر و اواسط قرن ششم میلادی باور و دشاهان در باختر معمول بود، بلکه سابقه ۱۵۰۰ ساله قبل از مسیح داشته چنانچه خزینه طلا که توام با چار سر مجسمه گوسفند طلایی از تپه حصار دامغان یا دامگان بدست آمده شاهده آنست. (۱۰)

هیر و دوت مینگارد که داریوش از ستراپی‌ها و مستعمرات خود در مجموع سالانه به مقدار (۴۶۸۰) تالنت

Tarn (W.W.).— Der Mittelasiien, Darmstadt, 1969. S. 73

7— Herod., III, auf.

8—Laufer 9B., Die sage von den goldra benden, Ameisen, Toung Pao. 1X, 1908, 420.

9—Tarn (W.W.), —op— cit Darmstadt. 1960. S. 73.

\* Enc. Brit. (1977) S.V. AlAltai

10—Tarn (W.W.), —Ibid, in Hell. Mitt. 1969 S. 122.

2—Scheil (V.), —MDP, XXI, 1929, S. 9, in Hellenismus der Mittelasiien, Darmstadt, 1969. Kent (R.G.), J.A. O.S. Li, 1931, 189 ff.

3— Marcopolo I, Kap. XXIX, 2. Aufl. S. 170

4— Allotte dolaFuye, Rev. Num. 290, 1910, in Hellenismus der Mittelasiien, 1969

5—Wolsk I (J.), —op cit, 1915. 122.

6—Euthydmos und Bactrien, Hellenismus—

**Talento** خا که طلا باج و خراج می گرفت که در جمله طلاهای هندی نیز شامل آن بوده است. (۱۱) \* همچنان در پهلوی استحصال و استخراج طلا از معدن باختر مخصوصاً تاهیا (Tahia) و قسمت های یمگان (Yamghan) باختری ها در استحصال لاجورد، Lapizlazuli، مفرغ و آهن مهارت داشته و اکثر سلاح های حربی و وسائل تولیدی را با داشتن کوره های ذوب آهن بوجود می آوردند، چنانچه باور و داعراب مهاجر این کشف و مامول توسط آنها از حوزه اندراب ووا خان بیشتر شده و علاوه بدست آوردن نقره از محصولات مهم این منطقه درین زمان از اقلام عمده به شمار میرفت. درین صورت علاوه از طلا فلز نجیبه دیگری یعنی نقره نیز در ساختن آلات و ادوات ضروری اها لسی باختر رول عمده داشته، چنانچه نظریه دارنده که کمر بند ایو تید موس نیز از فلز نقره بوده و مسکوکات تترا درهمی Tetradrahmi ایو تیدموس نیز از نقره خالص ضرب زده شده است قسمیکه گفته اند شاید علاوه از طلا در بازیا بی نقره نیز مبادرت ورزیده باشند. همین طور فلزی دیگری یعنی نکل نیز مورد استفاد ه بوده و تاجا ئیکه اسناد بدست آمده نکل را از ترکستان، چین وارد مینمودند. (۱۲)

یمگان (Yamghan) عبارت از دره است که در علاقه بدخشان مربوط به ولسوالی جرم و در مقطع از دریای کوکچه الی جرم موقعیت دارد. \* در قسمت استخراج و انکشاف صنایع ظریفه، تزئینات، زیورات (Ornamentic) آلات حربی خاص در بار با اکثر آلات و ظروف طلایی که در اسناد ذکر شده مخصوصاً تزئینات و جود انسان مانند دست بند ها که گرنیو نهایی باختری یاد شده و اکثراً مربوط به دور ایو تید موس میباشد که

11— Herod, III, 94. f.

\* علاوه داریوش خراجی دیگری از قبیل مال و مواشی اسب و حتی جواهرات مروارید هندی می گرفت. از باختر شتر دو کوهانه و از هند نیز فیل های باربر برای وی داده میشد.

12— Tran (W.W.).— Ibid, 1969. S. III—121. in Hell. Mitt.

\* مورخین همانطوریکه کلمه بوبا کنی Bubakene به سغدیان منسوب نموده اند کلمه بند و بن (Bandobene) را به بدخشان کنونی اطلاق نموده اند و این تلفظ از نظر انا لوگی تقریباً هند یست.

گویند این ساحات مربوط به ستراپی های سلوکی ها بودند. نام بدخشان توسط پطلمایوس به

Ovavsapavsa ذکر شده رجوع شود به Ptol VI, 12, 4.

مقداری زیادی آنرا از سیبری و باختر می آوردند و از آنجا از طریق راه های کاروانی به هند وستان ارسال می نمودند، یکی از این شاهراه های کاروانی یا راهی ارسال طلا های سیبری عبارت از طریق سمرقند ذکر شده و علاوه راه های دیگری از طریق فرغانه که راه بدون خطر بود و راهی بود بین منگولیا و چین. در این مناطق آثار وادواتی که بدست آمده زیاد دارای تاثیرات و خصوصیات هنری مهم تمدن هلنیستی (Hellenisme) را دارا بوده و مربوط به قرن اول و دوم ق. م نسبت داده شده است نظر به اسنادی موجود که بدست آمده در جریان این زمان، یونانیان و تعدادی هم باختری ها درین ساحات مسکون بودند. (۱۳)

اپولودوروس (Apollodoros) درین ساحات از مردمی یاد آور میشود که بنام سورها (Serers) یاد میشدند و چان کین، یا شان، کین (Chaun—Ki—ens) سفیر چین اینها را مردمانی گفته اند که بین چین و غرب باختر زندگی داشتند. (۱۴)

پلنیوس (Plinius) درین مورد اطلاعاتی جالبی ارائه نموده و آن اینکه این قبیله مربوط به طایفه سلنین ها (Seleneonen) بوده و دارای موهای سرخ چشمان آبی بوده و زبان نگارش نداشته مشکلات حیاتی خود را توسط افهام و تفهیم و اشارات حل مینماید و قسمت از این طائفه را در حوالی تاریم (Tarim) میداند. این طائفه در هنر تصویری تورنان و ترکستان شرقی بوضاحت ملاحظه شده می تواند.

اینها نه تنها در استحصال و استخراج طلا مهارت داشتند بلکه در تربیه پيله وری، استحصال ابریشم (Silk) نیز بلدیت کامل کسب کرده بودند. بعضی این طائفه را جزء از قبایل یوچی های خورد (Yue—Chie) دانسته اند که فعلاً به اساس اسناد مخالف نظر آنها خواهیم بود. (۱۵)

برای بدست آوردن طلا و طلاهای خا که شاخه دیگری از طائفه مساجیت هاوسرهایکی طائفه وسونها (Wu—Sun) اند که در حوالی بحیره اسمیک کول (Issyk—Kul) و دشت های وسیعی الکساندروفسکی (Alexanderovsky)

زیست می نمودند طوریکه در اسناد گفته شده

13— Tran (W.W.).— Idem, in Hell. Mitt. 1969.  
14— Henning (R.).— Zs.f. Rassen Kunde II, 1935. (Altai) (Eremitage) S. 90

Herrmann (A.), —ebda. III, 1936, S. 200 in Hell. Mitt. Darmstadt,  
15— Decoq (A.V.), Auf Hellas Spurn in Ostturks tan, 1926, Kap. VII.

بحیرۀ کسپین در عین زمان وی را هی تجارتی را از طریق اوکسو، کسپین\* (OXO-KASPIEN) یا مرزهای که بین بحیرۀ کسپین و اوکسو سراسر دارند چنین اندیشه میکند:

(دریای اوکسو سراسر در دوران یونانی ها در بحیرۀ کسپین می ریزد و سیستم آبیاری باختر و همسایگان آن بصورت خیلی زیاد بغرنج و پیچیده تر بود و واخوس (Ochos) محلی از آریوس (Arieos) هرات است که کلمۀ واخوس را در عوض با آتريک Attrek مبدل نموده او خوس اتریک (Ochos—Attrek) را با اوکسو سراسر مقایسه نموده که یکی را با دیگری ضم نموده در حالیکه سترابون (Strabon) درین مورد نظریه یا گزارشی پتروکلس را درست تحلیل نه نموده است، چنانچه دریای اوکسو سراسر آخرین زون (Zone) خود را از طریق خیوه به اورال میرساند مانند سیر دریا چنانچه که در قرن دوم ق.م این دریا در خوارزم میریخت و زمینۀ برای تجمع طایفه ها که خیوه ازین جابه آنسو ی کسپین و اینسو ی اوکسو سراسر، فرصتی خوبی برای انتقال و ارسال طایفه ها باین هم نظریه بود که در دوران هلنستیک شاخۀ ازین دریا به بحیرۀ کسپین می ریخت. (۱۹)

طایفه های که به شمول نقره در عهد ائو کرا تیدوس سراسر ترکستان شرقی آورد میشد و برای ضرب مسکو کات طلائی خود از طایفه مند کو استفاده میکرد زیرا ایوکرا-تیدوس (Eikratid) زمانیکه در باختر مسلط بود چنین سکه ها را به ضرب رساند و روی هم رفته استحصال طلا و احجار کریمه از قبیل لاجورد (Lapizlasuli) یا قوت (Rubin) فیروزه و غیره را میتوان بدورۀ حاکم سلسله سکه های مساجیت ها و کوشانی ها دانست.

چنانچه سکه های کنشکا امپرا طور کوشانی هویشکا-واسودی و او تیپ و اسو دیو اشاهان قبلی کوشانی ازین فلز کریمه در ضرب مسکو کات شان استفاده اعظمی نموده اند. چنانچه حتی نوعیت طایفه باختری کوشش میشد تا به ستاندارد سکه های روم قدیم در بیاید همین طور شاهان سکه ها در تکسیلا سکه های طلائی بضر رسانده اند و آنهم موجودیت طلا های باختری و هندی در آنجا باعث بوجود آمدن آن شد.

(ادامه دارد)

این ها مانند سکه ها جنگجو و سلحشور بود و قبل از سالهای (۲۰۰) در تجارت طلا های سیبری در باختر و از آنجا به ساحات دیگر مبادرت می ورزیدند شبکه های مربوط این طایفه در خدمت شاهان هخامنشی نیز به حیث سر باز و پیاده نظام قرار گرفته بودند. (۱۶)

قرار تحقیق دانشمندان، ایو تیدموس برای بدست آوردن طلائی ناب از منطقه منگولیا (Mangolen) به باختر جائیکه دارای ذخیره طلا بوده (بنام کوهی طلا مسمی اند) از طریق فرغانه به سرزمین های اسپیک - کول و از آنجا شاید به مشکل به محل مورد نظر شش، خویش رارسانیده باشد ولی بدست آوردن طلا را از آن محل توسط یکی از جنرال های خویش به اسم دموداماس (Demadamas) که در متون تاریخی یاد شده به آنجا فرستاد ولی با مقاومت که در مقابل خود توسط قبایل سررها که در قسمت از فرغانه و حصۀ از ترکستان شرقی متوطن بودند، رفته نتوانست. نظری دیگری هم موجود است که ایو تیدموس طایفه مورد ضرورت را به باختر از معادن که در آن رسوبات ریگی زیاد بوده و توسط دریای جینی سی (Genesei) تمرکز میساخت بدست میاورد. (۱۷)

یکی از مراکز دیگر عمده طلا در قرن اول ق.م در عهد شاهان یونانی منطقه مرو یا مارگوس (Margos) بود که از نظر مورخین کلاسیک به حیث دروازه تجارتی خاور شمرده بود که ازین مراکز کاروانهای تجارتی طایفه ها که را از طریق هکاتومبلس (Hecatombles) به آگباتانا (Agbatana) یا همدان و از آنجا به سلوکیه می بردند (۱۸) را هی دیگری از نظر تجارت طلا و احجار کریمه و سایر مواد مورد احتیاج توسط پتروکلس (Patrocles) ذکر شده و او خودش آوانیکه ازین جا در انجام امتداد دریای اوکسو سراسر متوقف شد، فکر نموده بود که شاید اوکسو سراسر هم شاخۀ باشد از

16— Tarn (W.W.),— Iden, in Hell. Mitt. 1969. S. 117-141.

17— Plinius, VI. S. 89., in Hell. Mitt. 1969. "Euthyos-nos und Bactrien, S. 130."

18— Plinius, VI, 15 Strabon, XI, S. 498.

همچنان رجوع شود به: تاریخ ایران باستان تألیف حسن پیرنیا بخش نقشۀ امپراتوری هخامنشیان.

\* دانشمند بنام ویلیام شور (W. Schur) تذکر میدهد که از نظر سیاست امپراتور (Neros) و نیروس ساحات شرقی را که در حوالی اوکسو سراسر بود به اوکسو-کسپین یاد مینمود. Andekson (J.C.C.), CAH X, 880, 884.

19— Tarn (W.W.), Euthydemus und Bactrien, in Hell, Mitt, Darmstadt. 1969. S. 131.



نویسنده - و.ا. سر یانیدی  
مترجم : حبیب اعظمی

# افغانستان در عصر برونز

تا حال پنج تپه باستانی عصر برونز بطور مسلسل بطرف چپ دریا ی شیرین تگاب افتاده، کشف گردیده است.

~~دریا ی شیرین وسطی و جنوبی~~ سروی باستانشناسی به طرف راست دریا فقط آثار دوره قرون وسطی را تثبیت مینماید.

طوری که معلوم میشود دمر دمان عصر برونز در خط اصلی دریا ی شیرین تگاب که به احتمال در دو هزار قبل از میلاد مسیر دریانسبت به جریان فعلی آن غربی تر بوده است، مستقر شده اند.

اینکه چرا در دامنه کوه ها در دو طرف دریا نمیتوانیم آثار برونز را بیابیم خود یکبار دیگر ثابت کننده طرز آبیاری کشتا و رزی قدیم است (۱). بدون تعجب حتی حال هم بقایای کانالهای آبیاری زمینهای طرف چپ دریا ی شیرین تگاب بمشاهده میرسد. گرچه تحقیق خاص در باره کانالهای آن بعمل نیامده اما بمشاهدۀ بقایای بناهای عصر برونز، چون وسط دریا دارا ی مجرای عمیق است. لهندانماۀ دلایل آبیاری با استفاده از طغیان دریا را ناممکن میسازد.

موازی با درۀ شیرین تگاب بعد از گذشتن از کوه (نسبتاً خوردی) دره دو می در امتداد دریا ی میمنه قرار دارد اما درین دره آثار تاریخی کشف نگر دیده معلوم میشود که تنها دره شیرین تگاب دارا ی مساعدترین شرایط پیشبرد کشتا و رزی بوده است.

طبیعی است پیشنهاد گردد که گرچه در فاصله بین دولت آباد و اندخوی دیگر آبدۀ عصر برونز تا حال معلوم نشده اما امکان دارد در سروی های آینده به کشفیات نایل شویم. با این همه لازم است خاطر نشان سازیم که تجسس مخصوص بین ساحات هرات و دولت آباد بعمل آمده اما آبدۀ عصر برونز کشف نگر دیده حقیقت از اینست که دریای متلاطم هریرود همیشه مسیر خود را تغییر

طوری که از مطالعات گذشته برمی آید و معلومات نسبی ما در باره تشکّل و انکشاف زندگی کشتا و رزی مردمان افغانستان عصر اینولیت (Aniolit) و برونز مختص به جنوب افغانستان میشود اما شروع از دو هزار قبل از میلاد گفته فوق راصفحات شمال افغانستان یعنی مناطق باستانی که تا حال مرفق به کشف آن نشده ایم نیز در بر میگیرد و عبارت اند از: دولت آباد، فاروق آباد، دسلی و نیچکه.

مطالعه این ساحات باستانی در دایره علم باستانشناسی موضوعات همه جانبه و خیلی مهم را وارد مینماید که تا حال با همان بزرگی خود ازین ثروت بی بهره بوده است.

به همین لحاظ درین بخش به معرفی اساسی کلتور صفحات شمال پرداخته شده و در ضمن بطور کوتاه از مدارک معلوم و تأیید شده که از جنوب بدست آمده (نخست از آثار مندیگ) استفاده شده است. درین بررسی ما از آبدۀ های عصر برونز دولت آباد که یکی از نقاط غربی، نسبت به دیگر مناطق برونز شمال، ما تثبیت شده است شروع میکنیم.

## اشواهد عصر برونز ساحۀ دولت آباد :

تقریباً در وسط راه بین اندخوی و میمنه قصبۀ بزرگ دولت آباد قرار دارد که در همین جا دریا ی شیرین تگاب از مسیر تنگ و فشرده خود توسط کوه ها رها نمیشود و به عرض ۸-۶ کیلومتر بستر خود را پهن میکند. این دره حاصلخیز و سرسبز نه تنها از لحاظ زراعت بلکه برای تربیۀ حیوانات و گله داری نیز مساعد میباشد، ازین رو تعجب آور نیست که در پهلوی قریه فعلی دولت آباد یکی از غربترین نقاط ~~عصر برونز~~ عصر برونز صفحات شمال افغانستان وقوع داشته باشد.

میداده است. که شا یـداقامتگاه های نه آنقـدر بزرگ ایشان (اما برای ماخلی دلچسپ) به مرور زمان از بین رفته باشد.

در گروپ آبد ه های عصربرونز دولت آباد میتوا نیم چهار تپه باستانی را شامل کرد که نظر به سیستم علامه گزاری تیکر (I) - تیکر (II) و تیکر - III تیکر IV نامگذاری گردید گرچه تیکر IV نام محلی (گردی تپه) رانیز دارا میا شد.

آبد ه های این منطقه به دلا یل زیاد مورد دلچسپی واقع می گردد که آنها تاحال به تنهایی به ارتفاع زیادی طبقات کلتوری را در تپه حفظ کرده و امکان بررسی طرز تکامل مجموع تیکر هارا میا میسازند.

آبد ه تیکر (I) در جنوب غربی قصبه دولت آباد فعلی شما لا و جنوب باء افتاده است که عمیقاً شیازده شده و در بین زمینهای زراعتی قرار دارد. اندازۀ حفظ شده آن (75 x 65m) به ارتفاع (3/5m) میا شد. در سطح شیازده شده تپه توتلهای تیکر که در آنجمله پارچه از ظرف مشروب خوری پیداگردید که در اثر حفاریات دیگر بمشاهد نرسید.

دو سانداز تحقیقاتی بالای تپه صورت گرفت: ساندازنمبر ۱ در وسط تپه و ساندازنمبر ۲ در گوشه شمالی که در نتیجه، چندین سطح ساختمانی تثبیت شد: اول یعنی سطح بالائی که دورۀ ساختمانی آن نسبت شخم زدن روی تپه توسطها لی قسم خراب گردیده حفظ شده اما با آنهم دیوارخشتی که منتهی به فرش میشود معلوم گردید.

بعدی یعنی دوره دوم ساختمانی عبارت از دیوار عریض که به سطح فرش که روی آنرا قشر سفید رنگ خاکستری پوشانیده منتهی شده و بلندتر از فرش را قشر ضخیم خاکری و به به رنگ سبز پوشانیده است. دورۀ سوم قدیمی ترین آن عبارت از دیوار یست که بالای زمین اصلی که متشکل از چند سطح محکم ریگ که بین هر سطح ریگ قشرهای گلی که در اثر رسوبات بوجود آمده اعمار شده است.

طوری که معلوم میشود مرکز تپه شاهد سه دورۀ ساختمانی میا شد طوری که پائین ترین دور هـ ساختمانی با زمینهای زراعتی اطراف تپه مطابقت مینماید. اگر آثار محدود بدست آمده نا دیده گرفته شود تماماً تیکرهای آن در خاک طردارای یک مجموع میا شد.

تماماً ظروف بدست آمده بجز از ظروف تهیه غذا خوری (آشپزخانه) درکارگاه کلا لی تهیه شده دارای رنگ سرخ بوده و خوب پخته شده که بعضی از آنها

از داخل و خارج دارای لعاب سفید رنگ میا شدند در بین ظروف تیکری اساسی میتوان موجودیت میوه خوری (امکان دارد بعضی از آنها پایه دار باشد) چایک نو لدار، کاسه چقر شور با خوری، خم و خمچه ها را تأیید کرد.

توجه را یگانه پارچه تیکری که دارای نقش امواج میا شد به خود جلب میکند که در شمال شرق ایران و جنوب ترکمنستان شوروی نیز دیده شده است.

علاوه از آثار سفالی، آسیاب سنگی، دسته ها - ون، غده های از سنگ چقماق که جاها شکسته شده در آن بمشاهد میرسد از جمله آثار بدست آمده این سانداز میباشند ساندازنمبر ۲ در نشیبی تپه، کلتور ضخیم طبقه بندی به اندازۀ ۲۵ متر را آشکار ساخت اما آثار ساختمانی در آن دیده نشد که این خود برای ساندازهای نشیبی تپه معمول است. آثار تیکری محدودی بطور پارچه بدست آمد که تمام آنها جز ظروف پخت و پز در دستگاه کلا لی تهیه شده مثلاً کاسه های که در گروپ میوه خوری های پارچه دار مشاهده است.

در طبقه بالائی میتوان ظرف را یادآور شد که دیوارهایش خیلی نازک اما قسمت انحنای آن تاخیر هموار میا شد که مشابه آن در داغستان و مرغاب (جنوب ترکمنستان) دیده شده است و در طبقات پائینی یگانه پارچه ظرف سفالی پیداگردید که نقش کنده کاری شده در آن دیده میشود و هم چنان پائینه بلند از یک میوه خوری بدست آمده است.

از مقایسه دو سانداز معلوم گردید که این ساختمان بالای تپه طبیعی اعمار گردیده که از قسمت پائینی تپه برای ریختن خاکری و به استفاده شده است.

تیکر II که از دو تپه شیازده متشکل است شما لا و جنوب باء افتاده و توسط پشته بهمدیگر اتصال پیدا کرده اند. اندازۀ حفظ شده آن ۵۰ x ۸۰ متر بود و دارای ارتفاع ۲ متر میا شد.

در طبقه بالائی سانداز تحقیقاتی اجاق با خاکستر معلوم گردید که امکان دارد همین دوره آخری ساختمانی تپه باشد. از دوره دوم ساختمانی سه دیوار حفظ شده است که دو می آن دارای فرش مشترک میا شدند که گاه گل شده اند، در جنوب غرب سانداز خاکری و به سبز رنگ به مشاهده رسید.

از قدیمترین دوره ساختمانی این تپه تنها یک دیوار که خوب حفظ شده نمایان گردیده که آنهم

با لای زمین طبیعی که از ریگ و قشر های گلی و رسوبی که در اثر حوادث جوی بوجود آمده بنا یافته است .

از این سانداز آثار تیکری محدودی بدست آمده که با آثار تیکر ( I ) کاملاً مطابقت دارد و فوراً اساسی ظروف را میوه خوری های پایه دار و بدون پایه ، کاسه های چقر و خم های کوچک تشکیل میدهد . در قسمت بالائی این سانداز دو قطعه پلستر دیوار که دارای رسم بود بمشاهده رسید .

در تپه تیکر ( III ) تحقیق صورت نگرفت . اندازه آن  $65 \times 55$  متر به ارتفاع ۳ متر میباشند در سطح تپه پارچه های ظروف میوه خوری خم های کوچکی و غیره دیده شد که کاملاً با آثار سفالی دیگر تپه های مطالعه شده مطابقت دارد .

تیکر IV یا (گردی تپه) در شمال دیگر تپه های باستانی دولت آباد موقعیت دارد که نظر به پلان مربع شکل  $95 \times 100$  متر بوده و ارتفاع ۸/۳ متر را دارا میباشد . شاید این آبده باستانی دارای دیوارهای احاطوی نیز بوده باشد در چار زاویه آن بلندی های به مشاهد میرسد که شاید بقایای برج های زاویه وی آن باشد . وسط تپه فرو رفتگی نسبی دارد . در سطح تپه مانند تپه های فوق الذکر پارچه های ظروف سفالی مانند میوه خوری های پایه دار ، کاسه ، غده ( Core ) های سنگ چقماق و نوک های تیراز سنگ چقماق و هم چنان توتاه های دیگ سنگی بمشاهده میرسد .

سانداز تحقیقاتی در بلندترین نقطه تپه حفر و تا زمین (طبیعی) تعقیب شد که در نتیجه چهار دوره ساندازی تثبیت گردید .

در دوره اول دیوارهای بافرش مشترک که نشان دهند متعلق بودن به یک سطح ساندازی میباشد پاک گردید و در سطح فرش حفره بمشاهده رسید که در آن پارچه های از شاخ حیوانات ، ظرف بوتل مانند سالم و دسبند شکسته پیدا گردید .

آثار سفالی دوره اول دارای شکل های ذیل میباشد . میوه خوری های پایه دار ، کاسه های چقر ، دیگ های که کاسه آنها از داخل هموار میباشند و خم های که قسمت کاسه آن مدور است . علاوه مخصوصاً ص ظروف طعام خوری این گروپ رامیتوان بیرون برآمده گی بعد از کاسه ظرف دانست .

کمی پائینتر یعنی در دوره دوم دیوارهای بافرش مشترک که در روی فرش دواج مستطیل شکل وجود داشت نمایان گردید علاوه از اسکلت مکمل

خوک و حشی و شاخ حیوان مانند آهو ، سوزن استخوانی و تارتاب از گل سبزرنگ از جمله آثار بدست آمده این دوره میباشد ظروف سفالی محدودی ازین دوره بدست آمده که در جمله ظروف که کاسه آنها دارای پرو-فیل نا زک میباشد شامل است مثلاً پایه میوه خوری ، کاسه ها ، خم های که کاسه آنها طویل دایره وی میباشد اساسی ظروف آشپزخانه را خمره ها و ظروف تهیه غذا تشکیل میدهد .

در دوره سوم تماماً سطح سانداز به فرش تصادف کرد که توسط پارچه های تیکر پوشانیده شده و در گوشه شرقی و جنوبی آن اجاق های پراز خاکستر حفظ شده بود . شکل آثار سفالی آن بطور عموم تحریر فوق را تکرار مینماید بعضی تغییرات در قسمت کاسه های ظروف از قبیل خم های کوچک که کاسه آنها طویل مقرر شکل قسمت پائینی آن دارای برجستگی میباشد بمشاهده میرسد .

در جمله کاسه مد و رمیتوان ، نوک تیزرانی-یاد آور شد و هم چنان تعداد کم ظروف غذا خوری در قسمت کعب خود از داخل نا هموار و تعداد زیاد آن هموار و صاف اند . یگانه نمونه کمیاب ظرف لب نازک مخروطی شکل دارای رنگ سرخ و بعضی قسمتها جلا دار و خشن که دارای پایه مانند میوه دانی و لی سنگین میباشد . شد نیز بدست آمده . افزار استخوانی مسطح جلا دار را نیز میتوان از جمله آثار بارز زش دوره سوم بشمار آورد .

دوره چهارم به ضخامت ۲/۵ متر حفظ شده و در سانداز دیوار ضخیم که با لای زمین اصلی اعمار گردیده است ، معلوم شد که سانداز آغاز ساندازی درین منطقه میباشد .

ظروف سفالی تپیک که از سطح زمین اصلی بدست آمده دارای دیوارهای نازک جنسیت عالی و خوب پخته شده است ، میباشد تمام ظروف را لعاب سفید مایل به سبز ، بعضی کریمی و سرخ پوشانیده است . توجه را ظروف متوسطو کوچک بخود جلب میکند که اگر از آنها مقطع گرفته شود کاسه ظرف شکل مثلث را دارا بوده ، هموار تقریباً بدون خمیدگی تا بدنه ظرف دوام دارد اما خم های کوچک از این امر مستثنی هستند طوری که از قسمت بدنه ظرف الی کعب کجی زیاد داشتند و دارای سطح خارجی درشت بود که خاصیت ظروف عصر برونز میباشد . سوال پیدا میشود که آیا میوه دانی های پایه دار درین دوره وجود داشته است ؟ امکان دارد معلوم بوده باشد اما طوری که در

دوره های بعدی از آن استفاده اعظمی کرده اند درین دوره آنقدر مورد استعمال نبوده است .

تعقیب تمام تیکر های بدست آمده از ( گردی تپه) از نگاه اصول پیدایش طوری در ذهن خطوط مینماید که انکشاف آن در امتداد ضخامت کلتور هفت متری صورت گرفته باشد چنان بعضی از انواع ظروف مخصوص دور دور های پائینی در دوره های بعدی خود از بین میروند مثلاً ظروف استوانه ای که پائین های آنها بکلی تشخیص داده نمیشود تنها در قسمتهای پائینی سا ندا ژ دیده شده است.

از نگاه تشابه آثار تیکر ( I ) و تیکر ( II ) بهم نزدیک بوده اما کاملاً مشابه نمیباشند . نزدیکی آنها را استعمال وسیع شکل های اساسی سفال ، در نوبت اول میوه خوری های بالای پایه تشکیل میدهد . همچنان تیکر های که دارای نقش حک شده بوده و در طبقات بالای یافت شده اند . اما طوری که در دور های پایینی آثار مشابه بدست نیامده میشود که دارای تفاوت تاریخی میباشند . با ارتباط به این موضوع طوری که در دور های بالای گردی تپه ( تیکر IV ظروف دارای نقش های حک شده و وجود ندارد لهذا میتوان گفت که دور های بالای گردی تپه با دور های پایینی تیکر I و تیکر II مطابقت دارد . در تایید آن میتوان فرقی طبقه های کلتوری رانیز ذکر کرد . طوری که گردی تپه دارای ضخامت هفت متر طبقه های کلتوری بوده در حالیکه تیکر I و تیکر II دارای ۲ و ۳ متر میباشند . با در نظر داشت مشاهدات فوق الذکر میتوان مجموع تیکر های دولت آباد را به دو دوره تاریخی تقسیم کرد : دور گردی و دور تیکر .

قدیم ترین دوره گردی دلالت بر شروع مسکن گزین شدن در ساحه تحت مطالعه ما مینماید و قتی که کاملاً ظروف چرخ کلا لی مورد استفاده بوده و هیچ تزئینات در آن دیده نمیشود شکل های اساسی آن عبارت از خمچه های که از قسمت بدنه ظرف الی ته ظرف کجی داشته گاهی گل آن ریگی که امکان دارد ریگ در آن علاوه شده است میباشد . هم چنان کاسه های چقر که دارای لبه بلند عمودی بوده و قسمت دهن ظرف بسیار فراخ است ، میوه خوری های پایه دار ، خم های که در مقطع کاسه آن مدور ( کمی بیضوی ) است نیز در جمله اشکال اساسی بشمار میروند . بعضی از ظروف میتوانند همزمان باشند اما در اواخر یعنی ظروف بعدتر مرحله تیکر به اشکال فوق الذکر ساخته شده که میوه دانی های دارای پایه های بلند زیاد معمول بود و ظروف که تزئینات حک شده

را دارا میباشند بروز مینمایند که درین حالت میتوان فرض کرد که اگر گردی تپه شاهد شروع مرحله آبادی در دولت آباد باشد پس تپه های تیکر I تیکر II و تیکر III دلالت بر تریکب جدید و یا امکان دارد شاخه از قصبه ما قبل خود باشند .

\* بطور عموم آثار کشف شده از دولت آباد در دایره آثار عصر پرو نز شمال افغانستان و قسمتهای جنوب آسیای وسطی شامل میگردند زیر مجموعه ظروف سفالی ساحات دشلی به قدر کافی شبیه گروپ ظروف بدست آمده دولت آباد است . این مطابقت زیاد تر در دور اول و دوم ساختمان گردی تپه بدست می آید طوریکه تاحال تیکر های که دارای نقش امواج حک شده هستند در دشلی و در گردی دیده نشده است . هم چنان پیشنهاد همزمان ساختن دشلی و گردی را ظرف که شبیه گلستان کوچک است و از گردی تپه بدست آمده معتبر تر میسازد زیرا عین ظرف در آثار دشلی نیز دیده شده است .

با مقایسه دو ساحه فوق الذکر طلاتپه که در نزدیکی شهر شبرغان قرار دارد بر علاوه تیکر های تهیه شده توسط دست و دارای نقش ظروف سفالی کارگاه کلا لی نیز میباشد که قدیمترین ظروف تیکری یعنی سطح بالائی طلا (۱) عمومآ دارای دیوار های نازک ، کیفیت عالی خطوط خراشیده شده امواج در روی آنها بوده (۲) و مقطع کاسه ظروف مثلث نمایی باشد و بصورت تصادفی بداشتن شباهت مقطع به مشکل (۳) ظروف سطح فوقانی گردی تپه را به خاطر می آورد .

مطابقت فوق از یکطرف اجازه همزمان ساختن سفالهای سطح پائینی طلاتپه را با ظروف بدست آمده از تیکر تپه میدهد و از طرف دیگر طرح وجود ظروف چرخ کلا لی را در مجموع ظروف منقوش ساخته شده توسط دست تمدن خراسان شرقی امکان پذیر میسازد .

میتوان این شباهت را به همان اندازه ساحات باستانی جنوب تر کمستان مشاهده کرد ظروف همزمان نمازگاه V نیمه اول هزار دوم ق م شباهت آشکاری با ظروف بدست آمده از شمال افغانستان را دارا میباشد زیرا در جه اول لعاب سفید رنگ در روی سفال ثابت کنند این شباهت است .

بصورت کامل ، فقدان ظروف دارای نقش حک شده در مجموع تیکر های نمازگاه ( V ) گرچه اساسی مقایسه را با آثار طبقه های پائینی گردی تپه فراهم نمیدانند ولی مطابقت های نامبرده دارای جنبه مشترک بوده و در تنظیم تنها طرح شباهت و تشریح مناطق دارای مجموع باستانی شبیه اثر میگذارند .

**دوره بعدی نماز گاه VI** با حفظ شرایط سفال بیان -  
 گر افزودی گل خاکستر در خمیرۀ ظروف سفالی  
 و عمل تزئین ظروف در دوره های بعدی یعنی حک کردن و از  
 همه بیشتر خطوط امواج مانند می باشد و اینکه ضخامت طبقه  
 ها در تیکر تپه به سه متر میرسد (تیکر تپه I و دوره  
 نماز گاه (VI) دارای ضخامت ۵۴ متر می باشد  
 (۴) اتفاقی نخواهد بود در حال حاضر آبد ه های  
 باستانی شمال شرق ایران بصورت بهتر و جدا جدا دوره  
 بندی گردیده اند. در درجه اول تیورنگ تپه این مرکز پایتخت  
 که برای مراحل آخر آن دوره III C-I, III C-2  
 تعیین شده است.

در دوره ۱- III C اشکال جدید ظروف سفالی نمایان  
 میشود طور مثال همان تیپ ظرف شربت خوری (۵) که  
 در تیکر تپه (۱) بمشاهد می رسد. کاسه های چقر که  
 دارای دیوارهای عمودی می باشد که در شاه تپه و در  
 حصار (Hisar) (۶) دیده نشده اما در گردی موارد  
 استعمال زیاد داشته است. راجع به شباهت آثار  
 میتوان تعداد مثالها را زیاد ساخت ولی این شباهت ها  
 تنها در طرح ارتباط متقابل تاریخی اثر میگذارد اما پرابلم  
 پیدایش مغلقت باستانی دولت آباد را بطور قطع حل کرده  
 نمیتواند.

همینطور باید ذکر کرد یکی از قطعات دیگ سنگی شبیه  
 دیگ مینا تور شده تپه حصار (۷) که تنها در دوره حصار  
 III C دیده شد در سطح تپه گردی نیز پیدا گردید.  
 از نتایج مواد فوق میتوان جدول که نشان دهند ارتباط  
 طاق متقابل مغلقت و پیچید باستانی مزبور می باشد تهیه  
 کرد اما سوال حدود تاریخی آن مشکل باقیمانده، زیرا  
 تاریخ گذاری از نگاه رادیوکاربن درین منطقه وجود ندارد.  
 تنها بادر نظر گرفتن جدول ارتباطات متقابل نمبر (۱)  
 میتوان اظهار نظر کرد که دوره تیکر به نیمه دوم هزار  
 دوم ق.م تعلق میگیرد اما تاریخ گردی را ما قبل آن می  
 توان تعیین کرد.

شمال افغانستان	ترکمنستان	ایران
طلا (۱) تیکر،	نماز گاه V.	بیرور نیگ III C-I
دوره دشملی		شاه تپه II
دوره گردی		حصار III C

از مطالعه تپه های باستانی دولت آباد میتوان چنین  
 نتیجه گرفت: باشندگان که در هزار دوم ق.م درینجا  
 اقامت داشتند زراعت پیشه و متکی به سیستم آبیاری از  
 دریا ی شیرین تگاب بوده و هم چنان شاید به تریب

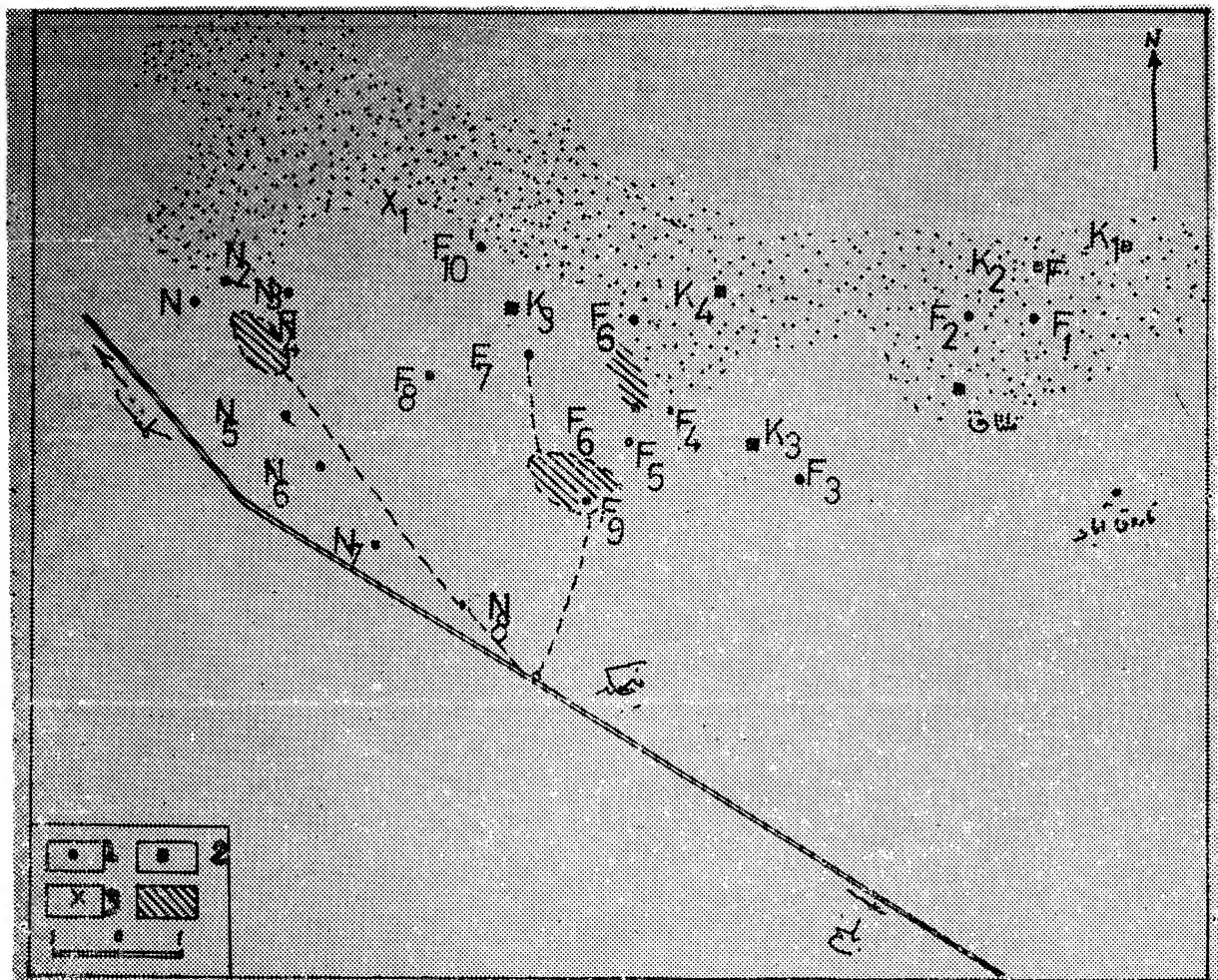
حیوانات نیز اشغال داشته شکار خوک وحشی و گوزن  
 یکی از منابع تولید گوشت برای شان بشمار میرود.  
 قصبه های نه آنقدر بزرگ که دارای اطاقهای اعمار  
 شده از خشت خام و بعضی دارای دیوارهای احاطوی نیز  
 بوده اند می باشد. تمام ظروف سفالی ایشان بجز از ظروف  
 آئین خانۀ در کارگاه چرخ کلالی تهیه گردید که دارای  
 کیفیت عالی و در داشها ی مخصوص کلالی خوب پخته  
 شده اند.

روی هم رفته گرچه دولت آباد از نقاط دور افتاده نسبت به  
 دیگر ساحات عصر برنز بشمار میرود اما امکان دارد  
 این نقطه و سطحی اقامتگاه قبیلۀ باشد که در مسیر شرق  
 در حرکت بوده اند.

## ۲- شواهد عصر برنز ساحه فاروق آباد:

ساحه فاروق آباد که در شمال قریه فاروق آباد فعلی  
 قلتاق موقعیت دارد دور نمای تپیک صحرا را مجسم مینماید  
 که بطور عموم هموار اما در فواصل تپه های ریگی در  
 آن بمشاهد می رسد. تقریباً در چار، پنج کیلومتر از  
 قریه فوق الذکر تپه های ریگی مرتفع متحرک قرار دارد که  
 از ریگهای دریای آموی وجود آمده اند. بدین صورت سرحد  
 جنوبی ساحات تحقیقی قریه فاروق آباد و قلتاق  
 طرف شمال آن تپه های ریگی بزرگ و ظرف شرق و غرب  
 آنرا صحرای خشک احاطه کرده که در بعضی قسمتها تپه  
 های ریگی نیز بمشاهد می رسد اگر چه در حال حاضر  
 منابع آبی (کانال های که از دریای بلخ جریان داشته اند)  
 در قسمت قریه فوق الذکر خاتمه می انجمد، اما فکر می  
 شود تا شروع قرن حاضر آب تا تپه های ریگی نیز  
 جریان داشته زیرا بقایای کانالها و پشته های کشتزار که  
 بعضی قسمتها ی آن تحت ریزش پنهان شده اند تا این  
 تپه های باستانی تا حال دیده میشود قرار که ملا حظ  
 گردید در قدیم منابع آبی تا این تپه های باستانی عصر برنز  
 جریان داشته است که متأسفانه تمام آنها از بین رفته که  
 حال با سطح زمین فرق شده نمیتوانند. (۸)

تپه وسطی بین آنها فاروق آباد (۱) می باشد که سرحدات  
 آن را به مشکل میتوان تعیین کرد اما از روی پارچه های  
 سفالی که در روی زمین به مشاهد می رسد میتوان  
 اندازه (۸۰۰×۱۱۰۰) متر را به آن داد طوریکه در بسیاری  
 از قسمتها ی آن طبقه کلتو ران از بین رفته و بلند ی های  
 کوچک طبیعی در آن بمشاهد می رسد که برای قبرستان مساعد  
 است اما قبور آن حفريات غیرقانونی شده و آثار آن به  
 غارت برده شده است در حال حاضر پارچه های ظروف  
 سفالی در بین خاکهای کشیده شده از قبور دیده میشود  
 از قبر های بزرگ در وسط قصبه و سه دیگر در اطراف  
 آن قرار دارد، زیاد تر قسمتها ی این قصبه را تپه  
 های ریگی پوشانیده اما در بعضی از قسمتها ی آن پارچه  
 های سفالی طور پراگندۀ افتیده است در زوایای غربی



پلان ساحات فاریوق اباد (P) نیچکه (N) قلساق (K)  
 ۱- عصر پروژ ۲- اوایل آهن ۳- اقامتگاه موقتی پروژ

آن بلندی طبیعی معلوم میشود که سطح آنرا سفال شکسته پوشانیده است. در قسمت پائینی دامنه آن خاکستر معلوم میگردد که امکان دارد از دال کلائی باشد.

از قبر های غارت شده تعداد زیاد ظروف سفالی بدست آمد که بعضی از آنها با شکل های اساسی ظروف سفالی مطابقت دارد که آنها دارای اشکال مختلف میوه خوری یا گلدان که در جمله پاپایه های بلند، جام یا قدح چاینگ ها، کاسه ها و دیگر ظروف که بطور مطلق مطابقت با مجموع ظروف سفالی عصر برونز دارد، بعضی دیگر آن بطور استثنایی ظروف پهن مانند قاب های است که چندانی بلند نی نداشته (پست و کوتاه) و ظروف درشت و بزرگ که قسمت کاسه ظرف قطع شده و شکل مثلث را دارا میباشد که پرو فیل آن عموماً برای تیکر های دوره هخامنشی معمول است.

بطور عموم ظروف سفالی آن در کارگاه چرخ کلائی تهیه شده که گل آن سخت و دارای رنگ سرخ است که دارای لعاب سبز روشن میباشد، در صورتیکه ظروف لعاب نداشته باشند دارای رنگ سرخ روشن میباشد. میوه خوری ها و جام های مخصوص وجود دارد که تا حال علامت حک شده را حفظ کرده اند و این علامت بطور عموم صلیب میباشد که در قسمت پائینی ظروف نقر شده است، گرچه ظروف فوق الذکر دارای هیچ نوع تزئین نمیشد اما قشر خارجی بعضی از میوه خوری و جام ها را رنگ سرخ پوشانیده است.

بطور استثنایی میتوان از نقش های نقر شده از قبیل صلیب و امواج در ظروف یادآوری کرد که به بدنه ظرف دوام دارد. یگانها پارچه از ظرف که از گل خاکستری رنگ تهیه شده و هم چنان ظروف نو شیدنی بمشاهده رسید.

در سطح تپه قطعات از قبیل نوک تیر و سنگ چقماق به شکل برمه جهت سوراخ کردن، ظرف میده کردن غله، دسته هاوان، قطعات از ابزار برونزی و مسی وجود داشت. از بین خاکهای قبور غارت شده مهره سنگی و پارچه های مسی پیدا گردید که امکان دارد پارچه های ظروف و یادستبند باشد. توجه خاص را آئینه مسی به خود جلب میکند که دارای قطر تقریبی نوالی ده سانتی متر بوده و دارای سطح نسبتاً منحنی میباشد که ثابت کننده موارد استعمال زیاد آئینه میباشد. قبور بالای زمین طبیعی کنده شده و دارای ساختن مستطیل شکل بوده و در جای که میتوان قبر را خوب تشخیص کرد شمالاً، جنوباً

افتاده است که بطور غیرمستقیم حکایت کنند و آشنائی شان با سمت یا بی برای قبور میباشد.

آبد و باستانی فاروق آباد (۲) را بقایای ظروف شکسته سفالی مجسم مینماید که در روی زمین هموار میباشد. طوریکه از مشاهدات میتوان سمت آبد و که شمالاً جنوباً تقریباً به طول صد متر و عرض شصت الی هفتاد متر افتاده تعیین کرد. در وسط برآمدگی مصنوعی حفظ شده است که امکان دارد بقایای حفريات غارتگرانه قبر های آن باشد. تیکر های آن باتیکر های روی تپه مطابقت داشته و مربوط به اواخر دوره برونز شروع آهن میباشد. درین تپه اجاقی حفظ شده که مربوط به تیپ کوره های دو طبقه ای است. طوریکه آتشدان در تحت قرار داشته و آتش از مدخل معین داخل اتاق بالائی که ظروف پخته شدن در آن جا داده شده میشود. (۹)

### باقیدارد

- ۱- یاد آور میشویم که باشندگان فعلی نیز نوع کشت در دامنه های کوهها را بکار نمی برند.
- ۲- سریا یندی: حفريات طلا تپه در شمال افغانستان مسکو سال ۱۹۷۲ رسم ۳۸ (۱۰۰۶) رسم ۵۶ (۱۹).
- ۳- سریا یندی: حفريات طلا تپه در شمال افغانستان مسکو سال ۱۹۷۲ رسم ۳۶ (۲۰۰۶).
- ۴- سی تینکو ۱۰. یا: و حفريات (برجهای نمازگاه تپه) کتاب مؤلفیت های باستان شناسی آسیای وسطی جلد اول لیننگراد ۱۹۷۲ صفحه ۵۳.
- ۵- دیشیز. جی. تیورنگ تپه و دوره حصار III - C (یوگه ریتیکا)، ۱۹۵۹، رسم ۴۹.
- ۶- دیشیز. جی. تیورنگ تپه و دوره حصار III - C (یوگه ریتیکا)، ۱۹۵۹، رسم ۵۱.
- ۷- سمیت. ای. حفريات حصار. فلادلفیا ۱۹۳۷. PI. LXI...
- ۸- وقتیکه این نسخه تحت چاپ قرار داشت هیئت موفق به کشف دیگر تپه های باستانی مربوط به فاروق آباد وهم چنان تپه های جدید (نیچ که) گردید.
- ۹- سروی بعدی درین ساحه ده ها تپه دیگر مربوط عصر برونز را واضح ساخت.

نویسنده : اتریه بشواس  
مترجم : میراحمد «جوینده»

# تاریخ سیاسی یفتلی ها

## فصل دوم

### اولین دسته هو نها در هند

تو لو از طرف هیو نگ، نو (۷) مورد تعقیب و اذیت قرار گرفت. وی پسرش را در فولو شاه (۸) گذاشت و خودش به غرض مقابله با گروه مهاجم عزیمت کرد. پسر و جانشینش به همین طور سلطنتی را در فولو شاه تا سیس کرد و ازین به بعد به یوچی های خود معروف گشتند. بر سر کی تی لو چه آمد و پسرش شاه فو لو شاه که بود؟ معضله هایست که تا هنوز روشن نگردیده است. اما در هر صورت متن وی، شو و اقعه ایرا که که باعث آن شد تاکید اریها به ایالات شمال غربی بیا یند درج کرده است.

تاریخ دقیق این پیشروی و مهاجرت کیدار یها توسط مورخین و واقعه نگاران چینی داده نشده است، اما به کمک مسکوکات کیدار یها بخوبی درین باره معلوما تی بدست آمده میتواند.

وی شو با ثبات می رساند که کیدار یها به استعمال مسکوکات آشنائی داشتند (۹) در گنجینه مکشوفه از تپه مرنجان (۱۰) یک سکه و رهان اول و یازده سکه های کیدار یکجا بایک درهم شاه ساسانی شاه پور دوم (۳۱۰-۳۸۸م) پیدا شده است. از آنجا ئیکه در مجموع مسکوکات گنجینه

وقتیکه هو نها به مرزهای شمال غربی هند رسیدند، این مناطق به تصرف مردم خاص قرار داشت که عموماً بنام کیدار کوشانیان یاد می شدند مدت اشغال و تصرف آنها در منطقه گندهار او نوا حسی ساحات اطراف آن بدرستی معین نگردیده است. متن چینی بنام وی شو (۱) عملیات نخستین آنها را درج کرده است. بقول این منبع، در نتیجه مزاحمت های مکرر جون جوانها، که در شمال لیوچین شی (۲) می زیستند، بر مرکز یوچی ها آنها به غرب مهاجرت و قلمرو شان را در یو لو، (۳) تاسیس کردند. بعداً شاه آنها کی-تولو (۴) که شخص شجاع و دلیر بود ارتشی را بوجود آورده و از کوه بزرگ (۵) بطرف جنوب رفته و شمال هند را مورد حمله قرار داد. او کانتو لو (۶) و پنج قلمرو اطرافش را به تصرف درآورد. بعداً این شاه یعنی کی،

۱- وی شو، فصل یازدهم (ماخذ از کتاب پیخت بنام مطالعه آسیای مرکزی جرنال آسیا یی ۱۸۸۳ ص ۳۲۷ - ۳۲۸ ما ترجمه های وی را به متن اصلی سردادیم)

۲- لیوچین شی، بنا بر قول این متن به غرب فاتیسه قرار داشت. مرکز دسته دوم پوماو (بامیان) بود ازینرو لیوچین سی بطرف غرب بامیان موقعیت داشت.

۳- اگر چه عموماً پولو یا بلخ تعیین هو یست شده است اما پیخت آنرا در می کند عقیده دارد که نظر به متن وی شی پولو باید در غرب بامیان باشد.

۴- کی، تو، لو یعنی کیدار.

۵- کوه بزرگ عبارت از هندوکش است.

۶- کانتو لو عبارت از گندهار را است.

۷- تونگ تین (کتب ۱۹۲، و ما، توان، لین (کتاب ۳۳۸) میگوید که آنها دسته جوان جوانها بودند که کی، تو لو را مورد هجوم قرار دادند.

۸- فولو شاه اغلباً با پولو شاهوانگ، تسبانگ یعنی پور و شاه پور یا پشاور موجود تعیین موقعیت گردیده.

۹- پایتخت اثر فوق دیده شود ص ۳۳۰

۱۰- ۵۱۰. ج. بیوار، سلسله مسکوکات کوشا نو ساسان در جرنال انجمن سکه شناسی هند جلد ۱۸ چاپ اول ص ۱۳



مدكور يك سكه از شا هپوردوم نيز شامل است پس استنتاج شده مي تواند كه حد آخري زمان دفن گنجينه مو صوف در سال ۳۲۸ م بوده است از اينرو احتمالا هجوم گندهارا كيدار ۱ در اطراف اين زمان صورت گرفته است پس و بارماندگان كي ، تو ، لو به فرما نراوئي ب راي چند نسل ديگر هم ادا مه دادند . مارتين (۱) از يك نوع سكه كيدارا تشریح بعمل مي آورد كه داراي نوشته بر همي بوده و دريك روي آن كيدار ۱ كوشان شا هديده ميشود . كننگهم در طرف ارقا مي را مي خواند كه ۲۳۹ يا ۳۳۹ است و آنها را مربوط به سنه تاك هاي يعني ۷۸ م مي داند كه در آن صورت به سنه هاي ۳۱۷ يا ۴۱۷ مطابقت پيدا مي كند . اگر تشریح فوق درست باشد پس فرضيه فوق كه كي ، تو ، لو در گندهارا و نواحی هم جوار در بخش آخر سلطنت شا هپور دوم وارد شد و بعد پسرش را به قلمرو پور شو پور را گاه داشت تائيد و تقويت مي كند .

سوالی بوجود مي آيد كه پيشينيان اصلي كيدار يها كه بودند ؟ خوشبختانه كتيبه مشهور اله آباد درين زمينه به ما ياري مي بخشد (۲) درين كتيبه از قبولي دوا طلبانه تا بيعت ديوا پوترا شاهنو - شا هي كه در منطقه سرحدات شما لي غربي مي زيستند ذكر بعمل آمده است ترديدی نيست كه اين ها القاب كوشانيان بزرگ گروپ كنيشكا بودند (۳) بنا برين كامل محتمل است كه باز ماندگان خانواده كنيشكا در بخش هاي شمال غربي هند در زمان سمود را گو تپا يعني ۳۴۰ - ۳۸۰ م زندگي مي كردند ماديد يم (۴) كه اينوس مار سلينو س كه از جنگي ميان شا هپور دوم و هيوسيني با كوشانيان كه در مرز هاي شرقي وي مي زيستند ياد آوري مي كند پس بنا بر مدارك ازين نويسنده يوناني و كتيبه سمود را گو تپاد اله آباد ما فرضيه قايم کرده مي توانيم ، وقتي كه كي - تو ، لوبه گندهارا ايالت هاي مجاور آن آمدند اين مناطق در تصرف باز ماندگان كنشكا قرار داشت .

۱- م ، ف ، سي مارتين ، مسكو كات كيدار هارا و كوشاني هاي كوچك جوزنال انجمن سيما ئي بنگال ضميمه شماره ۴۷-۱۹۳۷

۲- كتيبه اله آباد سطر ۲۳

۳- لقب شاهنو شاهي براي كنيشكا و اسو ديواوغير ه بر مسكو كات شان داده شده بود لقب ديوا پوترا در كتيبه هاي كنيشكا و هويشكا مانند كتيبه نوو يهارا سال يازدهم كنيشكا و كتيبه سال پنجاه ويك متورا متعلق به هويشيكاه ديده شده مي تواند (سركار كتيبه هاي برگزيده شماره هاي ۴۱ و ۵۴)

۴- كتاب فوق ص ۲۱

متن چيني وي - شو كي تو - لورا بطور خاص بحيث شاه تا - يو - چي ذكر مي كند . آيا واقعا او متعلق به كوشاني ها بود ؟ در درست بودن معلومات فوق شكی داريم زيرا پريسكوس (۵) از جانب ديگرمي گويد كه كيدا ر يها هو نها بودند . چون پريسكوس يك نويسنده هم عصر آنها بود پس چنين به نظر مي آيد كه معلومات وي بيشتر معتبر تر و قريبن به حقيقت است . بسيار مشكل است تا اين هردو نظريه متضاد و متناقض بايكديگر را آشتي بد هيم . ما فكر مي كنيم يگانه امكان تشریح آنست كه نگارنده وي - شو معلومات خود را در باره منشاء كوشاني كي - تو - لو به كمك مسكو كات وي باز ماندگان نش بدست آورده باشد . مسكو كات آنها بطور قطعي با نبشته كيدا را - كوشان شاه ضرب شده اند به نظر مي آيد كه نگارنده وي شو نتيجه گيري با ساس آن بعمل آورده ديده و ياشنيده بود كه آنها مسكو كات شان را باين نبشته ضرب زده اند . ما ديديم و قتيكه كيدا ر يها به سرحدات هند رسيدند اين مناطق توسط بقايای كوشانيان تصرف شده بود بنا برين معقول به نظر مي رسد تا فكر شود كه آنها كوشان شاه را بخاطر آن انتخاب كردند كه سر زمين كوشاني ها را به تصرف خود در آوردند تاثير كوشاني هابر د و دمان جديد كيدار يها بر انتشارات بعدی مسكو كات شان بخوبي ديده ميشود كه نه تنها القاب كوشانيان را مي گيرند بلكه شيوه كوشاني شاه ايستاده و رب النوع نبشته را بر مسكو كات تقليد مي كنند اگر اين توضيحات و تشریحات قابل قبول باشند بخوبي نتيجه گيري کرده مي توانيم كه كيدار يها متعلق به هونها بودند و به گندهارا در حوالی ۳۸۸ م در تحت رهبري كي - تو - لو هجوم آوردند و ايالت هاي كوشاني را متصرف و پس ازين شاهان آنها لقب كوشان شاه را بخود گرفتند . باز ماندگان كي - تو - لو براي مدت درازی در آن ايالات به شمول پشاور فرمان را نندند . يك تعداد مسكو كات كيدار يها كه در يك طرف آن شاه ايستاده ديده ميشود بخوبي اين ادعا را اثبات کرده مي تواند . كيدار ا بحيث يك نام خانوادگي قبول شده بود و ساي آنها كه مسكو كات شان را با لقب خانوادگي كيدار ضرب زدند عبارت بودند .

۵- پريسكوس ص ۴۷ ديده شود (۳) .

۶- جور نال انجمن سكه شناسي هند نمره ۱۸ لوحه اول ص ۱۹ جور نال انجمن سلطنتي آسيای بنگال ضميمه به ۱۹۳۷ ص ۳۱ و قايع سكه شناسي ۱۸۹۳ ص ۱۸۴

۷- سوپر ۱ - ص ۴۸

از شری که تا ویر یایا (۱) شری و شیوا (۲) شری کوشالا (۳) شری سیلا دیبا ۴ شری پرا کا شاه (۵) و سالونا (۶) و غیره. درباره سلسله تاریخی تا هنوز در تاریکی قرار داریم.

هونها یکه هند را موردنجا جم قرار دادند یفتلی هایا هونها سفید بودند نه کیداریها، اگر چه کیداریها خود یک شاخه از قبیله بزرگ هونی بودند. در حقیقت کیداریها توسط مها جمین جدید هونها سفید بیرون رانده شدند.

نخستین تنها جم حمله هونها که توجه امپراتوران خاندان گوپتا هند را به طرف خود جلب کرد در کتیبه ستون بهیپتاری ثبت گردیده است (۷)، در وضع موجود معلوم است دست داشته بطور قاطع گفته نمی توانیم که آیا این هونها اجداد تورمانو و میهرا کول بودند یا نه. اما بخاطر اینکه بزودی بعد از این تنها جم می یابیم که آیا این هونها اجداد تورمانو و میهرا کول بودند یا نه. اما بخاطر اینکه بزودی بعد از این تنها جم می یابیم که پدر کلان میهرا کول درگذشت. ها را حکومت میکرد و کاملاً احتمال دارد که هونها مذکور در کتیبه ستون بهیپتاری متشکل از عین شاخه بودند.

در کتیبه بدون تاریخ بهیپتاری گفته شده است سکند گوپتا و قتیکه هنوز هم و لیمه بود باید با بحری از مشکلات مقابله می کرد. پوشیمترا (۸) بسیار نیرومند و قوی شد و برای شهزاده لازم بود تا تمام شب را در زمین بخوابد تا نبرد را ازین دشمن قوی و نیرومند ببرد (۹).

۱- ای-جی-راپسون-مسکوکات هند لوحه دوم-شانزدهم وقایع سکه شناسی ۱۸۹۳ ص ۲۰۱ لوحه ششم-یازدهم.

۲- وقایع سکه شناسی ۱۸۹۳ لوحه ششم شماره دهم-۳- همانجا ۱۲۶.

۴- همانجا ۱۴۶.

۵- همانجا ۱۵۶.

۶- پریاک دیال یک رئیس جدید کیدارها، جور-نال انجمن سلطنتی آسیای بنگال ۱۹۳۴ ضمیمه سکه شناسی ۳۰ مقاله ۳۲۲.

۷- کارپوس انسکرپشن اندیکروم نمره ۱۳ لوحه هفتم بهیپتاری نزدیک بنارس کتیبه در ۱۸۳۴ بدست آمد.

۸- از ص ۴۸ ترجمه شود.

۹- کتیبه های هند - سوم ص ۵۳-۴ سطر ۱۰، ۱۱.

خطر از بین رفت و به نزد ما درشرفت تا از پیروزی بوی اطلاع دهد اما ما درش را با چشم گریان در حالت بیوه گی یافت. سکند گوپتا بزودی به صحنه جنگ فرا خوانده شد چون هونها به بسیار نزدیکی به دنبال پوشیمترا فرا رسیده بود. او باثبات رسانید که یک قهرمان ارزشمند در زمان نهایت بحران است مادر یافته ایم که با در هم ریختن متهاجم آنها وی یک گرداب خلق کرد. کتیبه مو صوف چنین ادامه دارد: «توسط کنینگم با با زوا نش زمین به لرزه افتاد و قتیکه ۱ و ایجاد کننده یک گرداب خطر ناک که هونها در نبرد مواج شده». (۱۰)

حقیقت اینکه سکند گوپتا در آغاز سلطنتش با هونها جنگید در کتیبه جونا گده (۱۱) که متعلق به همین شاه تاریخ به سنه گوپتا ۱۳۶-۱۳۷ و ۱۳۸ نیز مورد تأیید قرار گرفته است. این کتیبه از فتوحات وسیع سکند گوپتا بر همه دشمنانش به شمول ملیچا ها یاد آوری نمود.

قدیمترین تاریخ احتمالی این کتیبه طویل سال ۴۵۵ می باشد پیش ازین و انمو دشده است که شاه مو صوف پاراندا تا را بحیث والی سور شترا پس از مشوره های زیاد انتخاب می نماید ولی مو صوف پسر خود چکرا پاشیتا را بحیث محافظ شهر مند سور، تعیین می کند بعد از نتیجه بارندگی های شدید بند آبی سور شترا دفعه تاً به شکست روبرو می گردد که تاریخ آن روز ششم ماه پرورشته پدا در سال ۱۳۶ است.

قرار سنجش و کنورفلیت (۱۲) مصادف است به ماه اگیست ۴۵۵ میلادی. وی عقیده دراد که اگر همه این فعالیت ها در محدود زمانی این تاریخ تکمیل شده باشد باید که سکند گوپتا در پایان سال ۴۵۴ میلادی به تخت نشسته باشد. با موافقه درین محاسبات مای توانیم تاریخ پیروزی سکند گوپتا را بر ملیچا در پایان ۴۵۴ میلادی تعیین کنیم. ما معلوماتی در باره تهاجم خا رجی در او لیسن سال های سلطنت سکند گوپتا باستثنای حمله هونها نداریم. بنابراین گمان اغلب که ملیچا

۱۰- کتیبه بهیپتاری سطر ۱۵

۱۱- کتیبه های هند شماره ۱۴ جونا گده در کشمیر است کشف آن در جورنال انجمن سلطنتی آسیا جورنال انجمن سلطنتی آسیا جلد اول ص ۱۴۸ راپور داده شده.

۱۲- کتیبه های هند. جلد سوم ص ۵۸ کتاب اول. شام تاریخ پایان سلطنت کومار گوپتا اول دیده شود. نشریه مکتب مطالعه شرق شناسی و افریقا ۱۹۵۵ جلد هفدهم چاپ دوم ص ۳۶۶-۶۹

عبارت از همین قبیل — هو نه است. کتیبه جونا گدمی گوید. (۱)

«سکند گوپتا با افتخار بزرگ که توسط قدرت خودش بدست آورد، نمونه خوب از صفات شاهان که کسیکه پدرش در موقفی داخل شد که دوست خدا گردید (یعنی که مرد)، کسیکه شهر تشس بر علاو به دشمنانش در کشور ملیچا را در هم شکست با کلمات ذیل اعلام میدارد، در حقیقت پیروزی توسط وی بدست آمد.»

پس هر دو کتیبه های فوق بدون شک به اثبات می رسانند که سکند گوپتا هو نه را در آغاز سلطنت خود یا ۴۵۴ میلادی به شکست مواجه ساخت. محل ثابت را که در کجاسکند گوپتا دشمن را شکست فاحش داد مشکل است به درستی تعیین نمود یگانها و امکان و احتمال از کتیبه جونا گده (۲) بدست می آید و اظهار میدارد که سکند گوپتا نهایت در تعیین یک والی در سورترا سراسیمه گردیده بود. می توان حدس زد که صلح توسط پوشیمتیرا و هونهار یکی از نواحی این منطقه مورد تهدید قرار گرفته بود که شاه در مورد تعیین والی در تردید و بلا تکلیفی قرار داشت. اما این یک فرضیه سالم نیست زیرا که بسیار مشکل به نظر می رسد که هونها در اوان آغاز تهاجم شان تا سورترا سیده بودند بنابراین بهتر است تا فکر شود که سکند گوپتا با هونها در سرحدات شمال غرب امپراتوری و با پوشیمتیرا در جای نزدیک کاتیواد جنگیده در زمانهای میان ۴۵۴ و ۴۶۵ میلادی از تهاجم دیگر و بیشتر هونها در هند معلومات نداشته و فهمیده شده نمی تواند که آیا آنها به حمله پرداختند و یا نه بگمان اغلب درین زمان هونها به تهاجم در داخل هند دست نزدند. برای اینکه ما در می یابیم سکند گوپتا بقیه دوران سلطنتش را به صلح پیش برد. از روی کتیبه جون گده مدرکی بدست ما قرار گرفته است می گوید: سکند گوپتا با سایش خاطر در کشوری فرمان روائی کرد که توسط چار بحر احاطه شده بود. این ادعا در یک اثر مربوط به قرن هشتم میلادی بنام منجو شری مولا کالپا (۳) نیز تایید گردیده است.

متن کتاب فوق لست از شاهان را در بر دارد که با سمود را و یگرا ما میند را با حرف اول (اس) دیورا جا و غیره شروع میشود ما می توانیم با نظر به جسیوال (۴) که آنها را بحیث امپراتوران مشهور دودمان گوپتایی خواند موافق باشیم میند را ذکر شده در کتاب منجو شری

- ۱- کتیبه های هند نمر ۱۴ سطر ۳-۴.
- ۲- همانجا سطر ۶ تا ۹
- ۳- منجو شری مولا کالپا اندوین توسط گنا پتس شاستری ص ۶۲۸.

مولا کالپا بدون تردید با کومار گوپتا میند را دتیا، یکی است که وی باین نام در کتیبه سنگی بیلسا د سال ۹۶ کتیبه سنگی کدهوا سال ۹۸ کتیبه سنگی منگو وار سال ۱۲۹ نیز یا دگردیده است (۵) متاسفانه لقبی که برای کومار گوپتا در کتیبه اخیر داده شده تنها مهار اجاشری گوپتایی باشد. فلیت (۶) با اساس این القاب که عموماً برای حکمرانان تحت قیادت استعمال گردیده است گمان می برد که کومار گوپتا در اخیر زندگی شاید به مقام حکمران محلی یا امیر محلی با اثر حملات پوشیمتیرا و هونها که در کتیبه ستون بیستاری ذکر است تنزل مقام کرده باشند اما منجو شری مولا کالپا هیچ ذکری در مورد اینک — امپراتوران گوپتا و یا در زمان میند را بخشی از قلمروشان را از دست داده باشد بعمل نمی آورد. چنین به نظر می آید که استعمال لقب پائین تر در کتیبه سنگی منگو وار در مورد کومار گوپتا در نتیجه غفلت نویسنده یا حاکم آن صورت گرفته است. منجو شری مولا کالپا شخصیت وی را بحیث نریا سر شیتا دهر مه و — تساله بود همین ذکر می کند در حقیقت بشکل غیر مستقیم از پیروزی وی بر هونها یاد می نماید.

ما تشریح فوق را از روی متن دیگر بودا ثی بنام چندرا گر بها سو ترا (۷) نیز مورد تفسیر و تعبیر قرار داده می توانیم. «شاه میند را سینا پسر ی داشت با بازوان قوی و قدرت شکست ناپذیر.

بعد از اینکه او دوا زده ساله شد قلمرو میند را از طرف سه قدرت خارجی یعنی یا و آنها و لپیکا ها و ساکون ها، که در ابتداء هر سه میان خود می جنگیدند، مورد حمله قرار گرفت. و بعداً آنها بخش های از گندهارا و مرزهای واقع در شمال رود گنگا را تصاحب نمودند. پسر جوان میند را از پدر اجازه خواست تا ارتش را در نبرد علیه متجاوزین رهبری کند... شهزاده ارتش دشمن را در هم شکست و از نبرد پیروز مند بیرون آمد. بعد از بازگشت، پدرش وی را بحیث شاه تاج بر سر نهاد. از همان آوانوی بحیث امپراتور در کشور جمبود ویا به صلح و آرامی ادامه داد.» میند را بدون تردید همان کومار گوپتا میند را دیتادود مان گوپتایی باشد. دشمن سه گانه این دودمان را جسیوال (۸) چنین می شناسد: ولپیکا برای پارا سیکا چندین بار در ادبیات هند ی بکار گرفته است. چنان به نظر می

- ۴-ك. پ. جسیوال، تاریخ امپراتوری هند ص ۳۶
- ۵- ۹۱، ۱۰۹، C 11, 111, nos. 9.
- ۶- همانجا ص ۴۶.
- ۷-ك... پ. جسیوال کتاب فوق الذکر ص ۳۴.
- ۸- همانجا ص ۳۴-۳.

نیز در یابد (۶) يك سلسله مسكو كات بسیار مشا به به آنها را مانیز یافتیم که در لوحه مسكو كات پایا ن کتا ب آورده شده اند (۷).

با پیشرفت شان بطرف جنوب شرق هونها متا ثر از مذ هب و زبان هند گردیدند که در مسكو كات شان با بکار بردن سمبول های مذ هبی هندو یزم و بکار انداختن نگارش بر همی به وضاحت تشخیص شده می تواند ۸. اما آنها کوشیدند تا اصلیت شان را با ضرب سمبول یفتلی بر مسكو كات نیز نگه دارند. متاسفانه ما نمی توانیم تاریخ یانام دقیق آن رهبران که به ضرب این مسكو كات پرداختند در یابیم، اما بدون تردید گفته می توانیم که این مسكو كات توسط اولین دسته هونها یکه ارتش شان را بداخل هند هدایت کردند به نشر رسیده است و آنها بگمان قوی پیشینیان اولین به تا یعنی شاه گندهارا بودند. که توسط سونگ - یون از آن ذکر بعمل آمده است.

زیرا چینی بنام سونگ یون که بین سال های ۵۱۵ و ۵۲۰ میلادی از هند دیدار بعمل آورد می گوید که دو نسل از آن زمان می گذرد که یه - تاها گندهارا را فتح کرد و لیه - لی رابحیث پادشاه برکشور رویکار ساخت. بیل نام، لیه - لی را تفسیر می کند که شاید یکی از افراد دودمان لارا باشد اگر چه او خود قبول دارد که این توجیه نادرست است کنگهم ۹ و را پسون (۱۰) با قبول این خواندن کلمه اولین یه، تاشاه لیه - لی را بالکها نه او دییادیتا که در مسكو كات آمده است و بالکها نه نریند را دیتا که در واقع نگاری کشمیر یعنی کلها نه یکی می دانند. چا - وانیز و پاو (۱۱) پلیوت (۱۲) در خواندن آن با بکار بردن

۶- این مسكو كات توسط ب. وایت هید مطالعه گردید. يك كشف از مسكو كات یفتلی ها یا هو نهایی سفید ضمیمه نمبر ۳۰ سکه شناسی مقاله ۱۲۲۰

۷- ضمیمه شماره اول لوحه اول اشكال ۷-۱۳ دیده شود.

۸- دروین انواع سیستم پولی ساسانی ها بر سیستم پولی هند کنفرانس بین المللی سکه شناسی پاریس ۱۹۰۰ ص ۱۵۹-۶۲

۹- س. بیل، سی یو کی جلد اول. مقدمه ص ۱۰۰  
۱۰- کنگهم، اند و، سیتی های بعدی ۱۸۹۴ ص ۲۴۷،  
۲۵۱ و ۲۷۹

۱۱- راپسون. مسكو كات هند ص ۲۸

چاوانیز، سفرنامه سونگ یون، نشریه شرقی نهائی فرانسه ص ۵۱۸-۲۲

۱۲- پلیوت، نظری بر چاوانیز ص ۴۷۹

رسد که شا کونها شکل تحریف شده کلمه کوشانها باشد و یا و آنها عبارت اند از یا لواها یا هونها که در پوران ها از آنها یاد گردیده است. واقعیتی است با ثبات رسیده که در بخش چارم سده چارم یادر اوایل سده پنجم فارس ها، کوشانیان و هونها بیرون از مرز های هند با هم در نبرد بودند و در اخیر هونها توانست پاراسیکا (۱) و کوشانیان (۲) را از میدان رانده و هند را مورد تاخت و تاز قرار دهد. چند را گربه سو ترا می گوید که پسر مهنید را آنها را در هم شکست و بعد از آن در قلمرو پدر به صلح فرمان راند. طوریکه ما دیدیم به عین شکل معلومات در کتیبه جونا گده توسط منجو شری مولا کا لپا نیز داده شده است.

کتیبه سنگی کا هوام متعلق به سال ۱۴۱ (۳) بهمین منوال از سلطنت صلح آمیز سکند گوپتا یاد آوری میکند. مرحله اول تاخت و تاز هونها در هند (یعنی ۴۵۴ - ۴۶۵) توسط مسكو كات (۴) شان واضح گردیده است که در حقیقت ادامه تقلید از مسكو كات ساسانی ها می باشد. بعد ازین هجده م اول هونها که در کتیبه بیهار ی ذکر گردیده است ما هیچ نوت منبع و اثری را با استثنای مسكو كات که بتواند چو كات و قالبی را برای روشن ساختن تاریخ این دوره طرح کند در دست نداریم این همه مسكو كات بدون تاج در نقش های منقوش بر آنها می باشد سرهای آنها با نوعی از کلاه خود ملبس بوده گاهی با هلال در پیشانی شان نقش گردیده است. به نظر می آید که عدم موجودیت تاج بر فرق شاهان این مسكو كات در حقیقت بیانگر آنست

که موقوف سیاسی آنها یکه این مسكو كات را ضرب زده بودند تغییر یافته بود متصور است که آنها والی های بودند که موقوف سلطنت نداشتند. اما از آنجا یکه آنها هر چه بیشتر از قدرت مرکزی شان در وادی های آمو دریا (۵) دور تر و پیش تر می رفتند احتیاج عملی بمیان می آمد تا سران محلی بدون تاج مسكو كات خود شان را به ضرب رسانند. این موقعیت که آنها والی ها بودند با نظری در مسكو كات که کله ها یشان بدون تاج اند به اثبات رسیده میتواند. از جاییکه این مسكو كات بدست آمده اند نشان می دهد که آنها قدیمترین سکه های یفتلی در هند اند. در سال ۱۹۱۱ حنینیکه هارگریو س به حفاریات در چیتا ی مربوط به کنشکا واقع در شاه جی، کی دیری در نواحی پشتونستان مصروف بود در پهلوی سایر کشفیات موفق گردید تا خزینه دارا یی شا نزده سکه های یفتلی هارا

۱- همانجا ص ۲۰۲۴- همانجا ص ۲۸.

۲- CH1, III, No. ۱۵۳۳ کا کوبها قدیم در منطقه گور کپور

۳- ضمیمه نمبر اول دیده شود.

۴- کتاب فوق الذکر ص ۲۵

کلمه تیجین در عوض لیه، لین تصحیح بعمل آوردند، تجین لقبی است ترکی که برای والیان ایالات بکار می رفت .

**ما دیده آمدیم که عملیات (۱) هونها را بر هندو الیا ن رهبری می کردند بنا برین مسکو کات آنها فاقد تاج اند . به نظر می آید که لقب رسمی تیجین به معنی والی راسو نگ ، یون که دونسل بعد از وقوع حادثه آمد بحیث نام شخصی یکی از سران که فرمانروایی به، تا ها رادر گند ها را تاسیس کرد قبول نمود هاست . این فرضیه توسط تاریخ چینی لیا نگ تفسیر گردیده است می گوید که گند ها را بحیث یک ایالت تحت فرمان یفتلی ها قرار داشت که مرکز شان و ادیهای امودریا بود (۲) تیجین که توسط سونگ یون ذکر گردیده است باید که پدرکلان میرا کولا و پدر تورمان باشد ، برای اینکه نویسند ه چینی می متذکر می گردد که وی دو نسل قبل قدرت را در دست داشت . سونگ یون در حوالی ۵۱۵ - ۵۲۰ میلادی به هند آمد وشاه یعنی به - تا را درگندها را ملاقات کرد . وی زبادشا ه مورد نظر نام نمی برد ، اما باساس تشریحات شخصیت شاه موصوف وقتیکه مقایسه گردد همچنان باساس کرونولوژی که می دهد قویا استنتاج شده می تواند وی میراکولا بود که بازایرین چینیائی پیش آمد سردی می نماید . بدین لحاظ گفته می توانیم که نخستین رئیس به - تا یعنی تیجین باید در حوالی ۴۶۵ میلادی می زیسته باشد (تقریباً دو نسل قبل) .**

اکنون با در نظر داشت سلسله سکه بالا که ما آنرا به رهبران هونها قدیمتر از تیجین نسبت دادیم . پدرتورمانه بوده است ، سکه ای را خاطر نشان ساخته می توانیم که بسیار مشابهاً به آن بوده اما حروف برهمی در شش و نامظم بان نقش است . این سکه تحت بحث ما که نوشته توجانا در آن صریحاً نگاشته شده است که آنرا می توان باتو جینا یکی دانست که تلفظ درست کلمه هونی تون - جینامی باشد که در را جاترنجینا آمده است مامصور می کنیم که نام اصلی توجینا بعدها سانسکریتی شده و حرف Tha به تا تبدیل گردیده است . در منابع کلهانه ما به سه نام تونجینا برمیخوریم . نخستین تونجینای کشمیر پسر جالو کا و پدر رویا یاست (۴) او و ملکه اش

هر دو پیرو آیین شیوائی بودند و بر همن ها را همیشه مورد نوازش قرار می دادند .

تونجینا ی دوم که در منابع کشمیری آمده است بسیار بجا ومناسب است اگر باتونجینا ی سکه مورد مطالعه مایکی دانسته شود . همین شخصی مورد نظر تحت دو نام های دیگر سر شسته سینا و پروره سینا نیز در کلهها نیاد گردیده است . نقطه بسیار مهم و دلچسپ در باره وی در کلهها نه اینست که او راپدر تورمان و بنیان گذار

یک دودمان جدید محسوب کرده است . بنابراین ما می توانیم تونجینا ی متذکره در کلهها نه یعنی پدر تورمان را با تیجین زیر چینی سونگ یون یکی دانست پس ما فرضیه قایم کرده می توانیم که تیجین ، تونجینا و توجینا همه تلفظ های مختلف عین نام اند . تونجینا ی سوم که در کلهها نه ذکر است نام دوم نادیتیارا نیز با خود دارد که با احتمال قوی او یکی از بازماندگان تورمان بود (۱)

دسته دوم مسکو کات شباهت بسیار نزدیک به سکه های توجینا می رساند (۲) این سلسله دارای نوشته برهمی اند و اشکال شری شاهمی جابولا (۳) شاهمی جابولا (۴) شاهمی جاروکا (۵) و غیره خوانده شده می توانند یک خزینه این مسکو کات از حفريات مارشال در تاکسیلا (۶) بدست آمده است . آنها یا متعلق به تورمان که لقب شاهمی جولا (در کتیبه کورا) را اختیار کرده بود و یا از پدرش توجینا (تیجین یا تو نجینا) می باشد که مسکو کاتش بسیار نزدیک به اینها اند .

برای نتیجه گیری پیرامون توجینا می تواند حقایق زیر را بر شمرد :

۱- همانجا کتاب سوم ص ۳۸۶

۲- ضمیمه شماره اول دیده شود

۳- ۱- کنگره اندوسیتی های بعدی ۱۸۹۴ الی هشتم شماره

سیزده لوحه نهم شماره دهم

۴- راپسون . مسکو کات هند . او حه ششم شماره هزدهم .

۵- وایت هید . یک کشف مسکو کات یفتلی .

۶- مارشال ، یک محاسبه کاوش های باستان شناسی جلد دوم فصل ۳۹ ص ۸۲۴ شماره های مسلسل مسکو کات ۳۰۱ - ۳۱۱

۱- کتاب فوق ص ۵۲ . (۲) همانجا ص ۲۴ - ۲۵

۳- کلهها نه را جاترنجینا ، ترجمه توسط اشتین کتاب سوم ص ۹۷ - ۱۰۱

۴- همانجا کتاب دوم ص ۱۱ - ۶۱



۱- تو جینا (تو نجینا یا تیجین) پدر تورمان ونخستین رئیس یه، تایا تجین بود که امپراتوری تابت هو نهایی سفید یافتلی هارادرگند هارا قاسیس و احتمالا تا کشمیر آنرا وسعت داد .

۲- ماتاریخ وی را در حوالی ۴۶۵ میلادی قرار داده می - توانیم برای اینکه وی دونسل قبل از رسیدن سونگ یون (۵۲۰ میلادی) زندگی می کرد .

۳- او مسکو کا تشس رابه شیوه رهبران قبلی یافتلی ها که عملیات و لشکر کشی های نخستین را برآوردند ضربه زد ، اما دربار آنها معلوما ت مادر تاریکی قرار دارد . مسکو کا تونجینا بشکل برجسته با حروف تو - جینا نگاشته شده است . سلسله دیگر مسکو کا ت بسیار نزدیک و مشابها اینها با کلمات مانند شاهي جابولا ،

جارو کاو غیره تحریر یافته است آنها ممکن بیانگر نوع دوم مسکو کا تونجینا بالقب قبا یلی اشن شاهي جابولا باشد و یا توسط پسر وی تورمان به نشر رسیده باشد .

۴- از همان آوان نخستین استقرار شان در هند . هونها کوشیدند کلتور هندی را بکاربرند و دلچسپی زیادی به ادیان و زبان هندی نشان دادند که در مسکو کا ت شان به صراحت دیده میشود . کلپانه کریدت سا ختمان معبد پرور - شوره را یکجا باز یار تگاهای درپور آنا دیشتا نه به تونجینا می دهد . ضرورتی را نمی بینم تا همه جزئیات کلپانه رادرست باور کنیم چون تاریخ وی چندان اعتباری ندارد ، اما نظری به مسکو کا ت او و بکار بردن حروف برهمی بر آنها بیان گر این است تا قبول کنیم که تونجینا (تو نجینا) کوشیده تا کلتور هندی را تطبیق کند .



نوشته از میرمن ایرینا کر -  
وکلیکوا. \*  
مترجم، عبدالولی اچکزی.

# تحقیقات هیأت مشترک باستانشناسی شوروی و افغانستان بالای ساحه یو نانو کوشانی دلبرجین در باخترا - افغانستان

نشان میدهد. يك حصار دارای استحکامات که در مرکز آن  
يك قلعه قرار دارد و در خارج آن محل بود و باش کارگاه  
های پیشه و ران و ساختمانهای معابد مذهبی دیده می  
شود. (شکل - ۱)

دیوارهای حصار که از سطح زمین شش الی هفت متر ارتفاع  
دارد و از خشت خام ساخته شده، شکل مربعی را دارد که  
طول هر ضلع آن در حدود چهارصد متر بوده و بنظر میاید  
که توسط جریان خندقی دورادور آن احاطه بوده است.

حصار مذکور دارای برج های مستطیل شکلیست که اضلاع  
آن بترتیب ۱۲-۱۴ میباشد. دروازه اصلی آن در حصه  
وسط جدار جنوبی در جهت بلخ باز می گردید. ماحفریات  
خود را در انتهای شمالی جدار شرقی آن انجام دادیم  
که در آنجا بطول نود و عرض چهار متر يك دالان میان خالی  
را کشف کردیم دالان مذکور که برای تیر اندازان ساخته  
شده بود دارای برج های مربع شکل و يك دروازه است  
که بابا روها ئی محافظه می گردید ولی بعداً متروک شده  
است در مقابل حصار شمالی آن یکسلسله عبادتگاه های  
کوچک معبد يك معبد بزرگ که جدا از حصار است، و در  
عین جای موقعیت دارند که مجموعاً محله مقدس شهر را  
تشکیل میدهند. زاویه شمال غربی توسط فرو رفتگی یا  
چقروی بزرگی اشغال شده که از قرار معلوم جای ذخیره  
و مخزن آب را تشکیل میداده است. در سمت دیوار غربی،  
خانه های بود و باش، يك معبد دیده میشود.

هیأت مشترک باستانشناسی افغان و شوروی که متفقاً  
در سال (۱۹۶۹) تاسیس گردیده و هدف عمده از آن  
تهیه و تنظیم نقشه یا اطلس باستانشناسی صفحات  
شمال افغانستان میباشد. پروگرام تحقیقاتی، نتیجتاً  
برای ما اجازه معاینه اصولی و سیستماتیک ساحات باستانی  
منطقه را داده و بر علاوه زمینه آغاز تحقیقات عمیق و دقیقتر  
را بالای ساحات معین تحت مطالعه بعد از بررسی و تدقیق  
اهمیت خاص آنها آشکار گردیده است مساعد می سازد  
چنانچه فعالیت های حفاریاتی ما از نه سال باینطرف در محلی  
بنام دلبرجین متمرکز بوده است.

در اینجا خرابه های يك شهر بزرگ با ختری زمان  
باستان دیده میشود که در انتهای شمالی واحد بلخ  
در چهل کیلومتری شمال غرب شهر بلخ واقع است.  
این شهر در حدود سال های (۱۵۰) قبل از میلاد  
در اخیر دوره یونانو، باخترا ایجاد گردیده و برای مدت  
تقریباً ششصد سال تا قرن پنجم بعد از میلاد پابرجا بوده  
است.

آثار باستانی شهر که توسط ریگ پوشانیده شده در  
دشت بی آب و علفی جاگزین است. این دشت زمانی واحد  
سرسبزی بوده و توسط کانال ها و آنهاری آبیاری  
می شده که منبع آن دریا ی بلخ بوده است. ساحه مذکور  
سه قسمت متمایز را که از همدیگر بخوبی تفریق می شوند

\* میرمن کرو کلیکوا عضو انستیتوت باستانشناسی  
آکادمی علوم اتحاد شوروی است.

در مرکز حصار بالای پلاتفرم گلی مستحکم و وسیع، قلعه ای با پلان دایروی و ارتفاع ده متر قدرب افراشته است که مجهز بابر ج های مربع و دایروی شکل میباشد. در اینجا نیز يك جـرسا ختمان استحکاماتی و دفاعی را تکمیل میکنند در آخرین دوره جاگزینی مردم در شهر مرتفع ترین نقطه قلعه توسط اقامتگاه های محقری اشغال گردیده بود. پلان دایروی و استحکامات دفاعی که فاتحین و جهان کشایان یونانی با آن بیگانه بودند مربوط به صنعت محلی معماری نظامی در اعصارعتیق پروتز و آهن میگرد. چنانچه مادر بعضی آن به زمان قبل از یونانی ها ارتباط گیرد. چنانچه مادر بعضی قسمت های ساحه مذکور کاشی های تیپ هخامنشی را پیدا کرده ایم.

در خارج جدار های شرقی و جنوبی حصار به وسعت (۵۰۰-۸۰۰) متر مربع يك منطقه آبادی گسترده شده که ما ساختمانها و عمارات مختلفی را در آن کشف کردیم. از جمله می توان از يك خانه بزرگ شخصی نامبرد که طرح ساختمان آن از قرار معلوم از نقشه های یونانو- باختری آیین خا نم الهام گرفته است. این خانه چندین اپارتمان را احتوا می کند که جهت اسکان فامیل های متعدد و شاید هم برای عین اشخاص صیحه ارتباط طایفه نسل داشتند تهیه شده است. همچنان يك خانه کوچک دیگر را که از حیث طرح ساختمان کمی تفاوت دارد معه داش های مختلفه کوزه گری و در سمت جنوب شرقی يك معبد بودائی را کشف کردیم.

ازین دوره یونانو- باختری دوفر سک بالای اندوده گاه گل دیوار بدو طرف دروازه ایکه دهلیز و حجره (Cella)

را بهم ارتباط می داد وجود دارد. (شکل ۳) این تصاویر که بصورت متناظر بدو طرف دروازه فوق الذکر وجود دارد. دیوسکور های (Dioscures) یونانی را نمایش میدهند آنها بشکل ایستاده در پهلوی حیوان مرکوب شان در حالیکه از لگام آن محکم گرفته اند. قرار دارند آنها به استثنای پلان که عقب شان نه هایشان یافتند پیلوس های (Pilos) وصفی شان کاملاً

برهنه اند. نظر به موازین و معیارات نقاشی یونانی قسمت های برهنه بدن سرخ رنگ گردیده که از رنگ گلابی متن و یازمین پرده نقاشی و رنگ سفید اسپ هایشان بخوبی تمیز و تفریق میشود. بالاتر از دیوسکور ها اثرات بسیار کوچک از نقش پارچه های نخیه همراهی اشخاص دیده میشود که دارای حرکات تند و قوی اند و شاید کدام صحنه سپورتی را نمایش دهند. اعتبار و محبوبیت این خدایان یونانی در پانتون یا مجموع ارباب النوع یونانو- باختری با ظهور آنها در مسکوکات دوره سلطنت اوکراتیدس (Eucratides) بخوبی

تاکید و تأیید می گردد. این خدایان بالای سکه ها بشکل سوار بر اسب هایشان ضرب زده شده اند. بناء از امکان بدو نیست که ایجاد این معبد را به پادشاه مذکور که در حدود سال ۱۵۰ قبل از میلاد سلطنت میکرده،

در مرکز حصار بالای پلاتفرم گلی مستحکم و وسیع، قلعه ای با پلان دایروی و ارتفاع ده متر قدرب افراشته است که مجهز بابر ج های مربع و دایروی شکل میباشد. در اینجا نیز يك جـرسا ختمان استحکاماتی و دفاعی را تکمیل میکنند در آخرین دوره جاگزینی مردم در شهر مرتفع ترین نقطه قلعه توسط اقامتگاه های محقری اشغال گردیده بود. پلان دایروی و استحکامات دفاعی که فاتحین و جهان کشایان یونانی با آن بیگانه بودند مربوط به صنعت محلی معماری نظامی در اعصارعتیق پروتز و آهن میگرد. چنانچه مادر بعضی آن به زمان قبل از یونانی ها ارتباط گیرد. چنانچه مادر بعضی قسمت های ساحه مذکور کاشی های تیپ هخامنشی را پیدا کرده ایم.

در خارج جدار های شرقی و جنوبی حصار به وسعت (۵۰۰-۸۰۰) متر مربع يك منطقه آبادی گسترده شده که ما ساختمانها و عمارات مختلفی را در آن کشف کردیم. از جمله می توان از يك خانه بزرگ شخصی نامبرد که طرح ساختمان آن از قرار معلوم از نقشه های یونانو- باختری آیین خا نم الهام گرفته است. این خانه چندین اپارتمان را احتوا می کند که جهت اسکان فامیل های متعدد و شاید هم برای عین اشخاص صیحه ارتباط طایفه نسل داشتند تهیه شده است. همچنان يك خانه کوچک دیگر را که از حیث طرح ساختمان کمی تفاوت دارد معه داش های مختلفه کوزه گری و در سمت جنوب شرقی يك معبد بودائی را کشف کردیم.

از آنجا ئیکه تشریح مفصل تمام کشفیات مقدور نیست لهذا شرح و بیان خود را بالای ساختمانها ی مذهبی و تزئینات آن متمرکز می سازیم زیرا مهمترین و جالبترین محبت کشفیات را تشکیل میدهند، ما مطالعه خود را از معبد دیوسکور ها (Dioscures) شروع میکنیم که قدیمی و مجلل ترین بنا های مذهبی را تشکیل میدهد و در زاویه شمال شرقی حصار موقعیت داشته، دیوارهای گاه گلی آن در حدود شش متر ارتفاع دارد. تاریخ آن پنج دوره اساسی را نشان میدهد.

اوایل ساختمان آن از قرار معلوم به اواخر دوره یونانو- باختری (Greco-Bactrienne) تصادف میکند. طرح ساختمان آن متسطیل شکل میباشد که اضلاع طویل آن جدار شرقی و غربی را تشکیل میدهد و دارای ابعاد قابل توجهه (۱۷ × ۲۳) متر است. (شکل ۲)

از سه طرف توسط دیوارهای کم ارتفاع محصور گردیده و بدو شک شکل يك معبد بدوین سقف و سرباز را نشان میدهد. راه دخول آن که شکل يك دهلیز وسیع را دارد. در سمت شرقی وجود داشته و به يك اطاق یا حجره کوچک منتهی می گردد که شکل چهار ضلعی نامرتب

نسبت دهیم . موجودیت این تمثال ها و نقوش فوق در درواز ه ورودی ساختمان ما را وادار به شناختن آن بحیث يك معبد دیو سکور هامی کند .

در اوایل عصر کوشانیان شاید در زمان سلطنت اولین پادشاه خاندان مذکور یعنی کجولاکد فیزس (Kujula Kadphises) در نیمه اول سده دوم میلاد معبد مذکور وسیع و بزرگتر گردیده (شکل ۴) در آن يك حجره کلا نتر دیگر ساخته شد که حجره قبلی نقش کفش کن یا (Antecella) آنرا دارا بوده حجره جدید که هر ضلع آن به (۱۱) متر رسید از قسمت عقبی ساختمان تجاوز می کرد .

**دوره سوم را می توان به عصر سلطنت کنشکا (Kanishka) اواخر قرن اول** اوایل قرن دوم میلادی نسبت داد که توسط ترمیم و اصلاح کاری زیاد واقع می گردد . (شکل ۵) دیوار محوطه تخریب گردیده و معبد پیش از پیش وسیع گردید که بزرگی آن به (۲۲۵ × ۴۳۵) متر میرسید منبع شکل آن مستطیل و طولانی بوده و دارای يك دالان بزرگ محیطی است که در دو قسمت پیش برآمد خود دو دهلیز را احاطه می کند . این دو دهلیز فراخ و وسیع بوده که از خارج با هم ارتباط دارند . يك دهلیز دومی داخلی حجره بزرگ و کفشکن آنرا از دو پهلوی محدود می سازد . در جناح غربی دالان محیطی خارجی در مقابل دیوار حصار ، زیر ستونی های مرمری از تیپ اتیکو-آسیائی (Attico-Asiatique) وجود دارد که شاید بهمان حالت اولی و اصلی خود دریافت شده اند . فرسك یا نقوش دیوار دیو سکور ها بعداً توسط دیوار های داخلی دهلیز جدید پوشیده شده است .

درین دیوار بدو طرف دروازه دو طاقچه ساخته شده و در آن مجسمه های از گل خام جور شده که فعلاً از آنها بقایای ناچیزی مانده است از جمله پارچه های مختلفه مجسمه از سر شهزاده مزین باتا ج می توان نام برد که در زیر طبقه سطحی زمین مدفون بود . در مرکز حجره بلندیی معلوم میشود که از تخته های آهکی موجوده در آنجا ساخته شده که از دو طرف آن دو قطار خشت خام امتداد یافته است مجموعاً شاید منبر یا بعبا ره دیگر جای و عظوظا به معبد بوده است . از خرابه های منبر یا و عظوظا به فوق الذکر بقایای بسیار ناقص مجسمه های گلی یافت گردیده است . بر علاوه از بین همین آورا و خرابه های دوره سوم است که پارچه های زیادی از يك کتیبه مهم کوشانی یافت گردیده (شکل ۷) که بعد از کتیبه سرخ کوتل طویل ترین متن نوشته شده است که ما در لسان فوق که از جمله زبانهای فامیل ایرانی بود و تاحال کاملاً توضیح خوانده نشده در دست داریم .

**مطالعه کتیبه مذکور بعد از پروفیسور لیو شیتز (Livshitz)** گذاشته شد . طبق نظریه او سه عنوان که از منصب و مقام حکمرانی نمایندگی میکنند در کتیبه بوضاحت خوانده شده و قرار ذیل اند : جبگو (Jabgu) لقب یا عنوان شهزادگی و شاو (Shao) یا شاه وزواد نو (Xoadno) متأسفانه نام پادشاه در قسمت هایی از کتیبه که سلامت مانده دیده نمیشود اما نظر به علم خط شناسی قدیم (Paleographie) کتیبه فوق نسبت به کتیبه سرخ کوتل در زمان فرمانروائی هوویشکا (Huvishka) نوشته شده کمی مقدم تر می باشد . بنا شده

میتواند که در زمان سلطنت سلف وی یعنی کینشکا و یا حتی در زمان ویماد کد فیزس (Vima Kadphises) نوشته شده باشد در متن و نوشته کتیبه فوق الذکر مانند کتیبه سرخ کوتل از کارهای تعمیری و مرمت تذکراتی بعمل آمده چنانچه به ستون های تعمیر ستون ها و شاید بیک چاه اشاراتی صورت گرفته است از حقیقت بدور نخواهد بود اگر گفته شود که کارهای فوق الذکر دوره سوم موجودیت معبد مذکور را نشان میدهد .

در دوره چهارم معبد که بدو شک به دوره سلطنت واسودوا (Vasudeva) در قرن سوم بعد از میلاد مربوط میشود ، طرح و خطوط اساسی معبد بدو تغییر مانده اما دالان محیط داخلی آن توسط خشت خام پر و مسدود و صحن حجره مرتفع و بلند ساخته شده است . (شکل ۶) قسمت منبر معبد دوباره از تخته های آهک ساخته میشود که به آن شکل تخته های مربعی ۲۵ × ۲۵ متر داده شده است . خصوصاً در کفشکن (Antecella) ترسیم

فرسك های جدید نمایندگی از تحولات اساسی و بنیادی مذهب و آیین و قوت میکنند (شکل ۸) . در اصل امر رب النوع شیوا : (Siva) بصورت نشسته بالای حیوان مخصوص که نرگاوانندی (Nandi) باشد ترسیم گردیده است . نرگاوانندی جهت اینکه برای معبودا شن رول تخت را بازی کند بطور خوابیده قرار گرفته رب النوع فوق الذکر بالای زوجه اش (Parvati) که در کنار او نشسته ، تکیه کرده است . بالای ران چپ شیوا (Siva) جسم مد و ری گذاشته شده که شاید یکی از علامات و نشانه های رب النوع بودن باشد .

در دو طرف این زن و شوهر مقدس دو نفر از رهبران قرار دارند که لباس محلی بتن دارند . در پائین نیز چهار راهب دیگر که قد های شان بسیار کوتاه است ، دیده میشوند . درین فرسك نقاشی از رنگ های جدید مانند رنگ آبی استفاده کرده بر علاوه منبر رنگ پوست یا جلد گلابی میباشد . مذهب شیوادار اوایل سلطه کوشانیان توسط مسکوکات ویماد فزس تأیید و تصدیق میشود درینجا بخوبی دیده میشود که مذهب موجودیت هندو نیست

هندی، دو قرن بعد از ایجاد خود عمیقاً در باختر ریشه گرفته است.

در دوره پنجم یا آخری معبدزوایای عمارت مذکور با زیر ستونی ها و ستونهای سنگی چهار کنج آراسته و مجهز گردیده. در مقابل در ورودی آن يك دالان ستون دار ساخته شده که ستون های چوبی آن بالای تها ب های سنگی بی تناسب از تیپ ایتگو، آسیائی تکیه داده شده است (شکل ۴).

منبر معبد (Autel) با اتصال جناح های موازی بهم بشکل  $\Pi$  تغییر یافته که منبع شکل و فورم تختگاهی را بخود می گیرد که دارای نقوش و مجسمه هایی بوده ولی فعلاً از آنجا تقریباً هیچ اثری نمانده است.

در جریان عصر کوشانیان در مقابل وجه داخلی حصار شمالی یکسلسله معابد متشکل از هشت عدد ساخته شد که پهلوی یکدیگر قرار دارند.

از جمله تمام معابد فوق دراول آن یکی دیگر از تصاویر شیوا (Siva) کشف گردیده است. در اینجا رب النوع در حالت رقص ترسیم گردیده است. معبود مذکور توسط وضع و حالت اشش بخوبی شناخته میشود که بر علاوه آراسته بودن بانوارها موجودیت گردن بند زنگوله دار و تصویر شناسی هندی در زمینه شناخت آن کمک زیادی میکند. ناگفته نباید گذاشت بقایای يك شخص که برنگ آبی بوده و دو جمجمه در زیر پا هایش افتاده، بدون شك به تصویر سازی شیوا ئی (Siva) ارتباط می گیرد.

ما بر علاوه بقایای نقوش دیگری را کشف کرده ایم. خصوصاً از جمله تصویری عجیب سر يك قوچ را می توان نامبرد که متأسفانه قسمت تنه و پا هایش معدوم گردیده است. در پهلوی حیوان مذکور شخصی از جنس مذکر با یالان سفید دارای حاشیه آبی و سرهای دو نفر از پیروان مذهبی دیده میشود که یکی آن باتاج مروارید دار مزین گردیده و دارای چشمان بادام گونه اند. در اینجا دیده میشود که همه و همه دلالت به آسیائی بودن شان میکند (شکل ۱۰).

در همین معبد بقایای يك تابلوی بزرگ دیگر کشف و از گزند حوادث نجات داده شد. در بخش بالائی نقاشی فوق الذکر شخصی دیده میشود که بالای پاچه های پف کرده سفید تنبانش که درموزه های زرد رنگ محکم گردیده اند، پیراهن سفیدی پائین آمده که دارای گلابتون سیاه بوده و از پیشروی، شکل دامن مدور پیمش بند مانند را بخود گرفته است. در نزدیکی شخص مذکور قسمت خلفی یا نیم عقبی بدن يك اسپ و در پائین شخص کوچکتر دیگر دیده میشود.

در بخش پائین تابلو يك قطار از پیروان یا عابدین که تحایف و قربانی ها ئی در نزد شان دیده میشود و از جمله از گل می توان نامبرد که بعضی ایشان آنرا در دست راست خود بلند گرفته اند. این فرسك تصویری بسیار واضح و روشنی از طرز پوشاک مفشن و مجلل آسیائی مرکزی را بما میدهد. شلوار های پر چین و پف کرده بوده و در موزه ها که تازانومی رسنید محکم گردیده اند. گفتان یا جبهه های دراز يکه حاشیه های آن باگلابتون تزئین گردیده و صرف در حاشیه راست خود دارای يك سجاف یا مغزی می باشند، دشنه ای که غلاف آن دارای دو چنگک مدور بوده و در کمر بند می محکم گردیده که جبهه را به بدن بسته میکند همه این شواهد ادعای فوق را تصدیق میکند.

البته ابتکار و نوآوری رسام در تنوع رنگ ها و گلدوزی جبهه از نظر دور نمی ماند. لباس های مذکور شباهت زیادی با فرسك های قزل (Kizil) ترکستان چینی می رساند. موهای سردرینجا بواسطه گلهائی تزئین گردیده که یا بشکل تاج و یا بشکل يك گره بزرگ گل مانند که نهایت گلبرگ های آن آبی رنگ است. درست شده است همچنان تزئیناتی بانوعی از علوفه و بته ها ئیکه زیاده در دلبر جین یافت می شوند صورت گرفته است و احتمالاً شاهد و گواه بر تاثیر و نفوذ هندی میباشد. در همین فرسك عین گل را بالای اشخا شبیه هم که در مقابل درخت های دارای برگهای سفید قرار دارند، میتوان دید.

تمام نقوش یا فرسك های فوق به نحوی از انحا در کتیبه های کوشانی یاد بر همی (Brahmi) که زبان مقدس هند یان است تشخیص تغییر و تفسیر گردیده است. (Paleographie) یا علم خط شناسی قدیم قدرت تعیین تاریخ و زمان کتیبه های فوق را به ما میدهد که میتوان با آن نقاشی های قرون سوم و چهارم میلادی را تعبیر کرد.

به دوره های آخری موجودیت شهر یعنی اوایل قرن چهارم میلادی بقایای فرسك هائی ربطی می گیرد که توسط فقر در تنوع رنگ های خود مشخص می گردند، رنگ آبی که بوفرت در دوره قبلی استعمال می شد کاملاً ناپدید می گردد و صرف ازین به بعد رنگ های سیاه سرخ زرد و سفید استعمال می گردد. از پرسوناژ اصلی که بدون شك بالای تخت نشسته است فقط ساق چپ اش باقی مانده که با شلوار پف کرده و بوت های زرد ملبس است. در عین قسمت فرسك آثار تصویری مبهم دیگری وجود دارد که قرار ذیل و صف می گردد: بر پشت پرند بزرگی که پا هایش لاجرم انسان را بفکر شتر مرغ می اندازد، شخصی نشسته است که فقط قسمت پایهای برهنه و آویزان اش باقی مانده است. در بخش



پائینی فرسك كه از بخش قبلی توسط نوار یا گلابتون مرواریدی جدا گردیده (شکل ۹) تحفه دهندگان مختلفیته دیده می شوند. از جمله دوی آنها چنین بنظر می آیند كه يك نوع بشقاب را بالای منبر معبد بلند گرفته اند. در قسمتی از تابلو رنگ سرخ نقاشی ناپدید می شود كه بقایای تصویر نقاشی قبلی و پیشین بوده می تواند.

در معبد دیگری سلسله از تصاویر زنانی دیده می شود كه پیراهن شان دراز بوده و توسط پوست حیوانات مزین و گلدوزی شده است آرایش موی سر تصاویر فوق توسط پوشش محجمی (برحجم) تامین گردیده كه از آن از پیشروی گوشها دسته های پیچ در پیچ موی بشکل فتیله بیرون برآمده كه یکی دیگر از مشخصات مودزنانة منطقه را در عصر کوشانیان و کوشانوی ساسانی ها نشان میدهد.

یکی دیگر از مهمترین فرسك هائی كه كشف شده است ، تابلو ایست با ابعاد ۱۷ در ۱ متر كه دیوار درونی یکی از معابد ثانوی را كه بشکل استوانه ئی ساخته شده تزئین می کرده و مربوط به عصر کوشانیان میگرد (شکل ۱۱). در مرکز تخت الهه از مقابل دیده میشود كه زانو هایش بشکل ساسانی از همدیگر دور گردیده است و بادست چپ اش بالای جسم مدور ی كه بالای ران چپ اش گذاشته شده فشار می دهد ، جسم مدور مذکور بایك ماسك كه چهره خشن و عبوس دارد تزئین گردیده است. بادست راست خود دسته يك جسم دایروی شكل را بالا گرفته كه به احتمال قوی آئینه میباشد. الهه مذکور بایك پیراهن یا نیم تنه زرد رنگ كه در روی آن پیراهن دراز سرخ رنگ دیگری قرار دارد ، ملبس می باشد.

يك شال آبی رنگ بالای شانه هایش قرار داشته ولی تنه را كاملاً پوشانیده بالاخره ساق ها را مستور می سازد. سرش بایك كلاه عجیب مزین با خطوط پیچ در پیچ آبی رنگ كه از جوانب كشاد میباشد ، آراسته گردیده است. گشادگی كلاه مذکور در دو جانب بالاخره به دود كمة شكل نوك نیزه خاتمه می یابد. يك دكمة دیگر كه عین شكل قبلی را دارد بالای قبة كلاه مذکور قرار دارد. كلاه عجیب مذکور چیز دیگری از تغییر شكل یافته ای كلاه یا كاسك یونانی تیپ اتیک Attique نخواهد بود.

چنانچه در پارچه دیگر نقش كه عین الهه را بهرامی خدایان دیگر نشان میدهد كه كلاهش از پهلوی دیده شده كه پرك آن بخوبی قابل تشخیص است (شکل ۱۲) در عقب شانه ها الهه نوارها بشکل ساسانی آن متموج و شناور است. در گوشها ییش گوشواره آویزان بوده و سینه اش توسط نوعی از گردنبند كه دارای يك

نگین بزرگ است ، مزین گردیده است. واضح و مبرهن است كه الهه مذکور بادر نظر داشت تصویر شناسایی یونانو با ختری مستقیماً از اتنای (Athena) یونانی مشق گردیده است. درایکونوگرافی (مجموعه تصاویر) یونانو ، با ختری بالای مسكو كات همچنان بالای قالب گچی ایكه درین نزدیکی ها از آی خانم بدست آمده بخوبی دیده میشود. اثراتی كه در الهه مذکور از اتنای (Athena) یونانی باقی مانده ، كلاه مخصوص یالان یا بالا پوشش شكل یونانی اش میباشد. بر علاوه سپر بسیار كوچك كه در آن تصویر گورگونئون (Gorgoneion) نمایش داده شده نیز دیده میشود. اما در اینجا آئینه جای نیزه معمول اتنا (Athena) را گرفته است و نشان میدهد كه ما با تصویر و نمایش سنكرتست (Syncretiste) سروكار داریم كه بعضی از خطوط و مشخصات الهه بزرگ سرزمین های آریانا را كه انا هیتا (Anahita) باشد در خود هضم و مدغم ساخته است كه میتوان از آئینه و نوارهای ساسانی نامبرد مانند اتنا (Athena) انا هیتا (Anahita) وظیفه رزمی و جنگی داشته كه مسالته فوق بخوبی اختلاط و ادغام هردو الهه را كمك کرده است. در دو پهلوی الهه مذکور دو زن و دو مرد را هب قرار دارد كه از جمله یکی از آنها تاجی را به شیوه ساسانی بسوی الهه پیشکش و تقدیم کرده است. قابل تأکید است كه دو پیرو و معتقد از جنس مرد گلی در موهای سرشان دارند. كه كه ما اكثراً در دلبزجین بان بر خورد کرده ایم.

در قسمت غربی حصاً رتقیقات و حفريات خود را بالای يك ساختمان كه از نگاشته نقشه مغلق و پیچیده است شروع كردیم. ساحه شمالی آن توسط يك معبد اشغال گردیده است در وسط ساختمان مذکور كه قسمت مهم و اصل آنرا تشكيل میدهد تختی وجود داشت از خشت خام و دارای مجسمه های گلی ای بود كه سه شخص را در حالت نشسته نمایش میدادند. در دو نهایت آنها يك مرد و يك زن دیده میشود. موهای دراز و زیورات مجسمه مرد بخوبی آرت عصر كوشانوی ساسانی را نمایش میدهد. پوست یا جلد گلابی و چشمان آبی سر مجسمه زن به اسانی قابل تشخیص است. از شخص وسطی تنها دست راستش كه با آن جسم مدوری را گرفته چیز دیگری باقی نمانده است. در نزدیکی مجسمه ها در يك اطاق قاشق های برونزی و يك كوزه كوچك یافت گردیده كه بالعب كوزه گری آبی ، رنگ گردیده است و بدون شك آلات و وسایل مذهبی و پرستش بوده اند. از امكان بدور نیست كه موجودیت سه پرسوناژ مذکور در يك معبد مقدس كه بخشی از يك عمارت وسیع است حتماً صورت و تمثال های سلطنتی را نشان میدهند

که بان اطلاق آئینی پر ستش فرد و دمان سلطنتی شده  
میتواند. توته پارچه های سر تصو پر مزین باتاج يك  
زن که كاملا از نگاه طر ح و فن از تصاویر سلاطین کوشانو  
ساسانی فرق دارد به دور ؤمقد متر معبد مذکور ارتباطی  
گیرد. خطوط چهر و چشمهای تصو پر مذکور بكمك قلم توش  
یا قلم های نقاشی برنگ سرخ و گلابی روشن واضح  
و تعمیق گردیده است. پیشانی و رخسار با دایره ها تیکه  
مملو از نقاط سفید است مزین گردیده که به وضاحت  
ادامه عنعنۀ بسیار قدیمی هندی میباشد چشمها بسیار بزرگ  
و بادام گونه اند. موها مرصع و مطلا بوده و تاج با يك مرجان  
آراسته شده است. مافرضیه ذیل را پیشنهاد می کنم که در  
اینجا بقایای انا هیتا **Anahita** دیده میشود که در  
عصر کوشانو ساسانی آئین تثلیث سلطنتی جای آنرا گرفته  
است.

همچنان شهر مذکور ردارای يك معبد هیراکلس  
(Heracles) بوده است. این خدای رزم و غلبه  
حامی و پشتیبان عسا کروزرز مجویان دریکی از دوبرج  
دفاعی ای عبادت می گردید که در دروازه بزرگ شهر در  
دیوار جنوبی حصار قرار داشت. در آنجا درطاق يك  
حجره مجسمه رب النوع مذکور یافت گردیده است.  
مجسمه يك متره فوق الذکر از گل خام ساخته شده ولی  
متأسفانه بدو ن سر میباشد (شکل ۱۳). مجسمه مذکور  
کاملاً شبیهی مودل یونانی خود است و بشکل برهنه  
نمایش داده شده که بادرست راست خود بالای گریزی فشار  
داده است، اما تزئینی سینه اش با نقوش مروارید و گردنبند  
که بالای جلد سرخ مجسمه نقش گردیده علامت شرقی  
ساخته شدن رب النوع مذکور است. در زیر پاهای مجسمه  
هیراکلس (Heracles) فوق الذکر پاهای مجسمه

دیگر عین رب النوع که قدیمی تر است کشف  
گردیده از بخت نيك در یکی از پاهای سکه از شاه آخری دومان  
سلطنتی کوشانی یعنی واسودوی دوم (Vasudeva II)  
را بدست آوردیم از اینر و به خوبی دانسته میشود که  
مجسمه دو می هیراکلس (Heracles) که بخوبی  
حفظ گردیده مربوط به زمان بعدی یعنی دورۀ کوشانو  
ساسانی می گردد. در دورۀ قبلی یعنی همزمان با مجسمه ای که  
ما فعلاً فقط پاهایش را بدست داریم، طاق مقدس که  
مامن تمثالهای مقدس و خدائی بود با هلالی از گل فیته دار  
و حلقۀ ای از شاخ و برگ مزین گردیده بود. همچنان  
مجسمه های کوچک از گل بخته که طرح و سبك آنها  
بسیار ناهنجار و بدو ن ظرافت است به عین عصر و  
زمان نسبت داده شده میتواند مجسمه های کوچک فوق دریکی  
از دالان های این محل گذاشته شده بود که بعداً  
مسدود گردیده است.

بعضی از این مجسمه های کوچک حتماً هیراکلس  
(Heracles) و بعضی دیگر که دارای موهای دراز  
اند، الهه هائی را نمایش میدهند. در دور اخیر شهر  
برجی که معبد فوق الذکر در آن وجود داشت وظیفه و نقش  
دفاعی خود را از دست داده و به انبار کوزه یا صراحی  
های بزرگ آب مبدل گردیده مجسمه های کوچک دیگری  
شاهد زنده مذاهبی است که ارتباط آن با هیلینزم  
كاملاً روشن و آشکار میباشد بچه جوان برهنه  
که در دست راست خود يك خوشه انگور را گرفته است و  
يك طوطی را در دست دیگر خود دارد میتواند که دیونیزوس  
(Dionysos) باختری ساخته شده را نمایش دهد  
(شکل ۱۵). ما بر علاوه سربك مجسمه را که دورا دورش را  
حلقۀ از تشعشعات نور احاطه کرده و احتمالاً يك هلیوس  
(Helios) است معه يك ماسك با چهره ناهنجار  
و عبوس که شاید از ماسك های گورگون (Gorgone)  
مشق گردیده با مجسمه الهه هائی که شدیداً از تاثیرات  
و الهامات یونانی متأثر گردیده در دست داریم. آثار  
فوق همه و همه شاهد بارز ارتباط مذاهب فوق با هیلینزم  
است.

هنده تنها آئین و مذهب هندوئیست که تصاویر  
شیوا (Siva) بخوبی شاهد انست به دلبر -  
جین صادر کرده بلکه بواسطه جودیت آئین بودیزم در  
آنجا اثرات خود را گذاشته که تخصیص يك معبد بزرگ  
به مذهب فوق در خارج حصار نزدیک زاویه جنوب شرقی  
شاهد این مدعا است (شکل ۱۴). نقشه و طرح ساختن  
معبد مذکور مانند و یها را می معابد بودائی کلاسیک که  
بدور يك محور مرکزی تنظیم و ترتیب می گردند بلکه بشکل  
عمارت طویل (۳۲ x ۲۱) متر است. در اطاق مرکزی یا  
اصلی يك ستوپه بالای سکوی مربع شکل قرار داشت که در  
مقابل يك سلسله از منبرهای مدور از خشت خام وجود  
داشت که تا حال پوشیده از خاکستر اند. این طرز استفاده  
از آئین آتش پرستی در معبد فوق که خارج از رسم و قاعده  
يك عبادتگاه بودائی است قابل دقت و توجه میباشد.  
کنار شرقی ساختن توسط يك اطاق طویل اشغال گردیده  
که دارای درازچوکی ها در طول دیوارهای خود بود و  
بدون شك اطاق مجلس و اجتماع را تشکیل میداد. بر  
علاوه در کنار اطاق مذکور ساختن كوچك مدور و  
گنبدی شکل که از متبائی قسمت ها قدیمی تر است و در  
داخل عمارت قرار دارد نیز دیده میشود. دیوارهای معبد -  
شیده از فرسك بوده که متأسفانه چیز قابل توجهی  
فعلاً از آن باقی نمانده است در قسمت های از فرسك ها که  
نسبتاً سالم مانده اند يك ستوپه که در نزدیک آن  
شخصی استاده است مشاهده میگردد. در معبد يکه ستوپه

در آن قرار دارد ما قسمت سفلی مجسمه گلی بودا را که حالت تا مل و اندیشه را بخود گرفته یکتعداد زیاد تکه پارچه های مجسمه های دیگر را از قبیل (انگشت ها قسمت های از رخسار یا چهره حلقه های کوچک و غیره) را یافت کردیم که تا اندازه راجع به غنای تزئینات آنجا بما معلومات میدهد.

از جمله شواهد مذاهب و معتقدات کاملاً محلی باید از يك طرح بسیار ابتدائی و عجیب تذکر داد که از گل پخته جور شده و يك بوم را که بالای گادی نشسته نمایش می دهد.

جهت اختتام به این بحث يك سند كوچك یحیی يك کتیبه كوچک یونانی را از اراکله می داریم که از ساحه جغه تپه (Djiga Tepa) در سه کیلومتر دلیبر جین بدست آمده است شکل (۱۶) کتیبه مذکور کنج بالائی چپ يك لوحه كوچک از گل پخته است که در آن ابتدای شش سطر دیده میشود. نوشته مذکور اولاً در گل خام حکاکی گردیده و بعداً پخته شده است نظر به شکل حروف بصورت قطع کتیبه یونانی عصر یونانو - باختری می باشد که بنابر کلمات استعمال شده به احتمال قوی يك متن منظوم مورد بحث است. اهمیت کتیبه

مذکور باوجود تکه تکه بودنش ازین جهت است که بصورت قطع و مطمئن بما نشان میدهد که تمام ساحه شمالی واحه بلخ توسط یونانی ها اشغال گردیده بود. تمامی زمین های آبیاری شده و سرسبز واحه مذکور در عصر یونانی ها توسط يك دیوار وسیع دفاعی احاطه گردیده بود که ما بقایای آنرا تا ۱۰۰۰۰ متر بطول (۶۰) کیلومتر در منطقه شمال تعقیب کنیم دیوار مذکور قابل مقایسه با دیوار معروف انتیوشوس اول (Antiochos I) است که در اطراف واحه مرو انتیوشوس مرکیان (Marv-Antioche de) (Margiane) قرار دارد.

در پایان بالای دونگنه می خواهم تاکید زیاد کنم اولاً بالای تنوع آئین و مذاهب شهر باید اشاره کرد زیرا مذاهب و ادیان مختلفه خارجی از قبیل یونانی و هندی بودائی و هندوئیست با عنعنات مذهبی و رسوم محلی و منطقوی که همان آئین آریانیان باستان باشد با هم اختلاط یافته است. جها نکشایان و مبلغین مذاهب مختلفه در ایجاد این مانع غنای آسیای مرکزی و خدایان عسرو موزیم حقیقی تمام ادیان

سهم بزرگی گرفته اند بدو اینکه پیکره و عنعنات و سنن ملی و محلی در زیر بار سنگین امواج پیایی خارجی خفه گردد چند سالی میشود که اهمیت رول مذاهب هندی در تاریخ ادیان آسیای مرکزی در دوره بعد از یونانی ها دانسته شده است، چیزی را که کشفیات دلیبر جین بمای آموزد و جود بقایای ثابت و مستحکم بعضی از ادیان

یونانی است که از جمله از دیوسکور ها (Dioscures) میتوان نام برد که بعد ها از نگاه اهمیت در عصر یونانی توسط یکی از شاهان آخری خانواده یونانو - باختری در قطار اول قرار گرفت که از قرا معلوم دوام زیادی نکرد، چنانچه ماقبل تغییرات عمیق و بنیادینی را که در یکی از معابد صورت گرفته بود دیدیم و آن جانشینی آئین هندی رب النوع شیوا (Siva) برجای مذهب یونانی فوق الذکر

است. اما باوجود آن اتنا (Athena) باقی ماند حتی با اناهیتم مزوج و مختلط گردیده، همچنان هیراکلس (Heracles) که چندان تغییرات شرقی در آن دیده نمیشد از بین نرفت. انتشار وسیع و عمومیت آئین هیراکلس (Heracles) نه تنها در دوره توسعه تسلط یونانی ها به آسیای مرکزی باقی ماند بلکه از سرحدات فوق تجاوز کرده بین النهرین و ایران را نیز استیلا کرد که شواهدی از آن در دست داریم هیراکلس (Heracles) زیاد تر از اپولون (Apollon) که شخصیت اش جهت

تحمیل بر مردم محلی عالی نبود. خدای بزرگ اتنا و انتشار یونانی در آسیای مرکزی بود که به خوبی مورد قبول طبقات و گروه های مختلفه مردم از مدیترانه گرفته تا اموا (اکسو سن) و سند (اندگ سن) که در تحت نفوذ کلتور و فرهنگ یونانی بود قرار گرفت نکته دوم قابل توجه اینست که تحقیقات و کشفیات دلیبر جین کمک های موثری جهت از دیاد و توسعه معلومات مادر باز پدیده بزرگ هنری و مذهبی ای میکند که حفاریات و تحقیقات آن صرف بعد از جنگ دوم جهانی شروع گردیده است.

در اینجا هدف ما از موجودیت عنعنه بزرگ نقاشی و رسامی بین قرن اول میلادی تا رسیدن دین اسلام در آسیای مرکزیست که کشفیات بلا لیک تپه (Balalyk Tepe) پجنجیکنت (Pjandjikent) افراسیاب Afrasyab، ورخشا Varakhsha و ساحات دیگر همه شاهد این مدعای ما است حتی اهمیت آریافت شده در مناطق فوق الذکر اگر اضافه تر از کشفیات ترکستان چینی و اجانتا (Ajanta) نباشد کمتر از آن نیز نیست. عنعنه

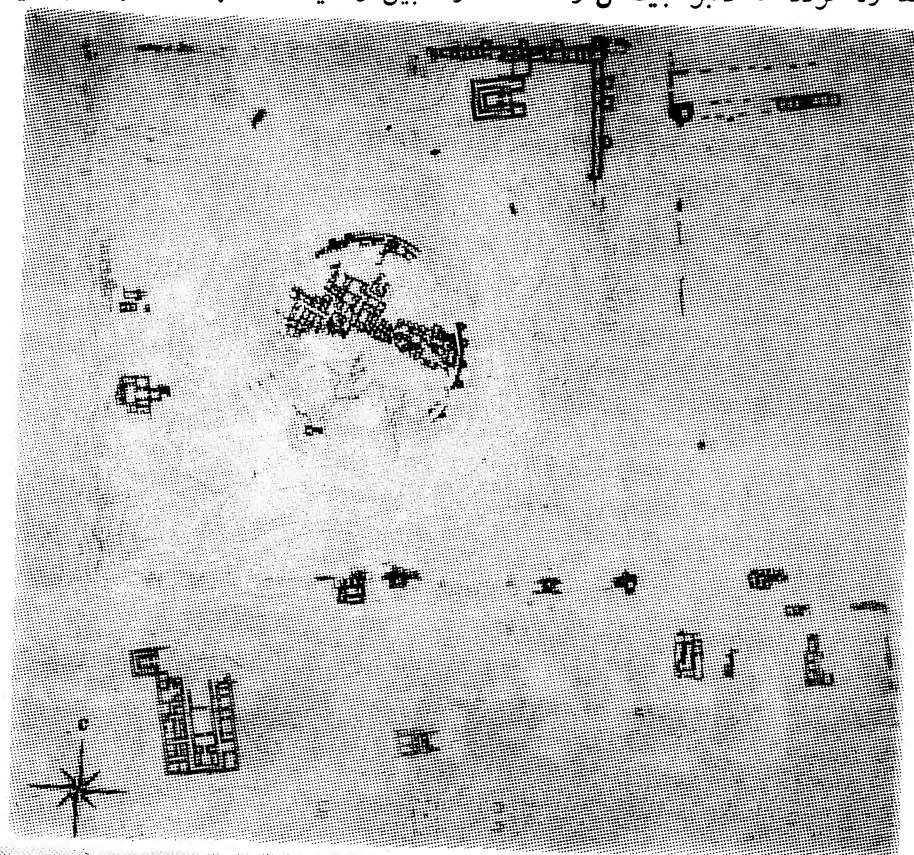
بزرگ نقاشی و رسامی فوق که تا حال صر ف در سوا حل راست دریای امو (اکسوس) دیده شده بود از این به بعد موجودیت آن بواسطه کشفیات جدید در ساحل چپ دریای امو در قلب باختر باستان به اثبات رسید که بدون شک شروع آن به عصر یونا نو، باختری ارتباط میگیرد.

تذکر: جهت مزید معلومات خوانندگان عزیز لازم است اشاره گردد که دلبیر جین در مناصفه راه بین ولایت

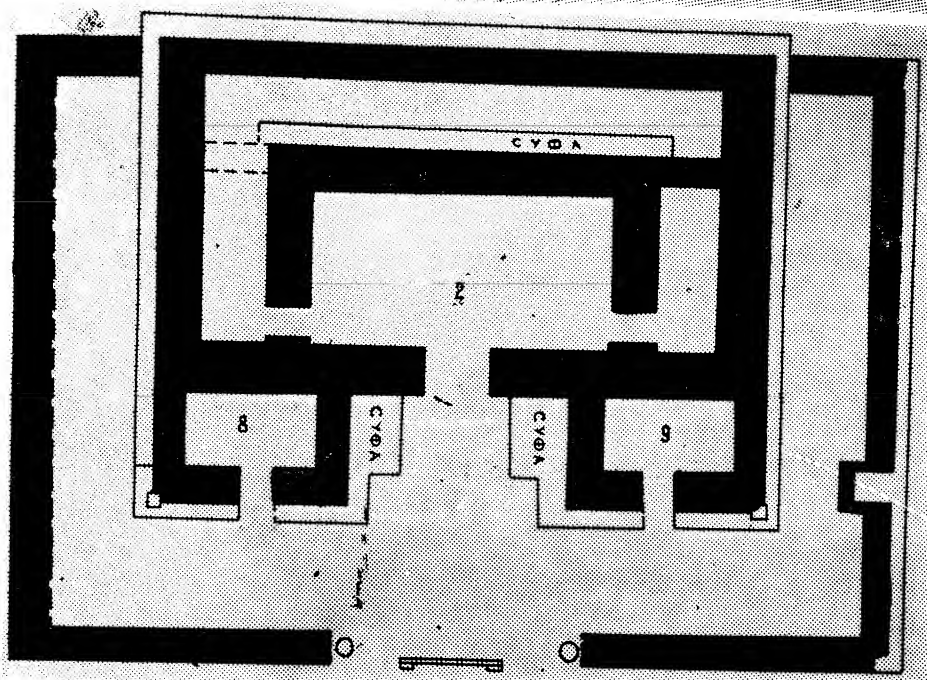
بلخ و بندر کلفت قشلاق بنام نیچکه، بطرف چپ سرک بفاصله پانزده کیلو متر از قریه فوق الذکر بعد از عبور از ریگزارها موقعیت دارد. همچنان ابعاد خشت های یکار رفته در عمارات دلبیر جین (39x38x12) ، (39x40x11) و (40x40x10) سانتی متر میباشد. در اخیر اضافه میشود که جغه تپه در زاویه شمال شرق دلبیر جین بفاصله (۵-۶) کیلو متر واقع گردیده است

بزرگ نقاشی و رسامی فوق که تا حال صر ف در سوا حل راست دریای امو (اکسوس) دیده شده بود از این به بعد موجودیت آن بواسطه کشفیات جدید در ساحل چپ دریای امو در قلب باختر باستان به اثبات رسید که بدون شک شروع آن به عصر یونا نو، باختری ارتباط میگیرد.

تذکر: جهت مزید معلومات خوانندگان عزیز لازم است اشاره گردد که دلبیر جین در مناصفه راه بین ولایت



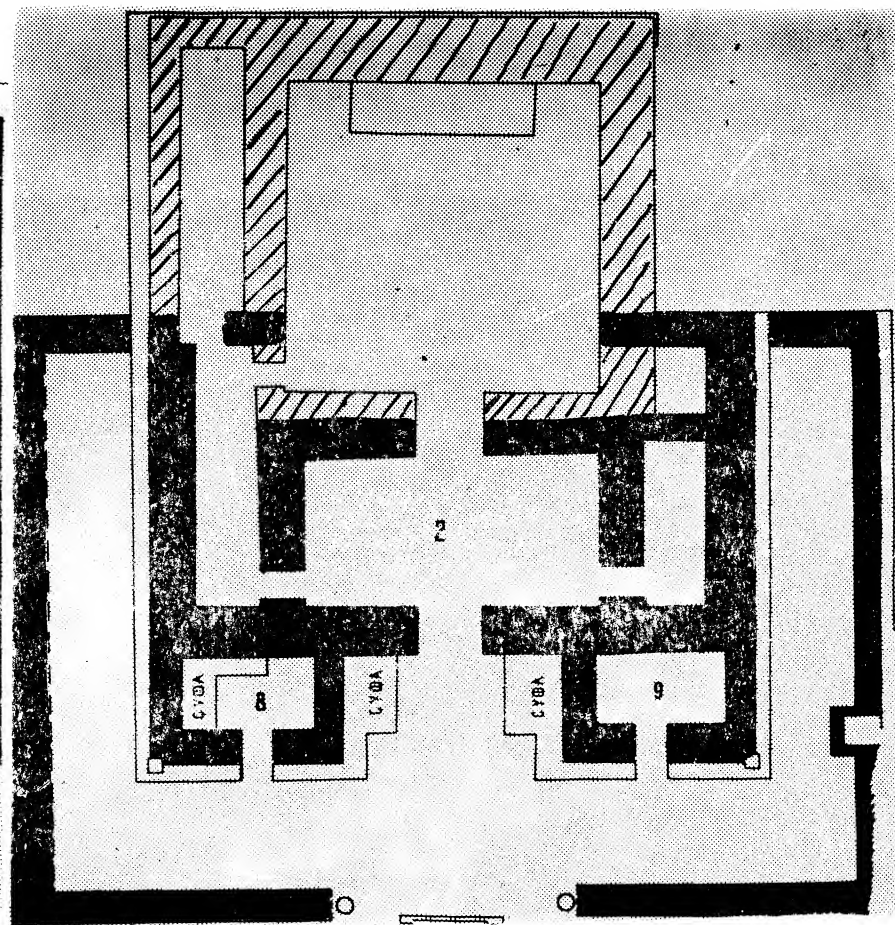
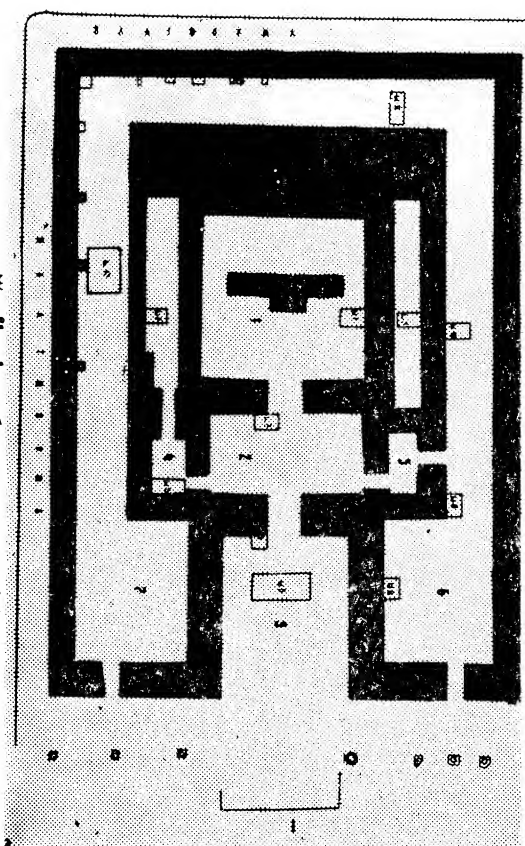
شکل ۱ پلان عمومی ساحه دلبیر جین.



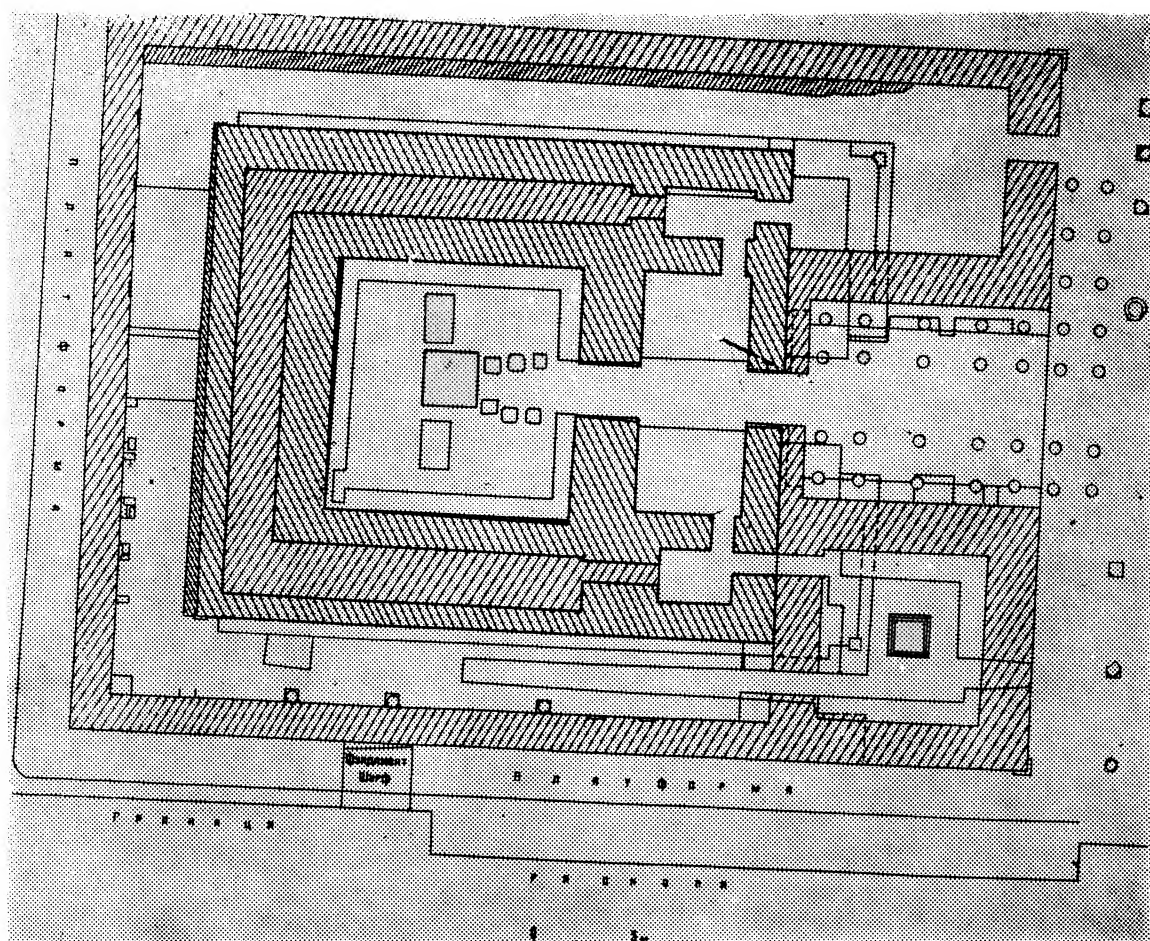
شکل ۲ معبد دیو سکو رها حالت ۱-



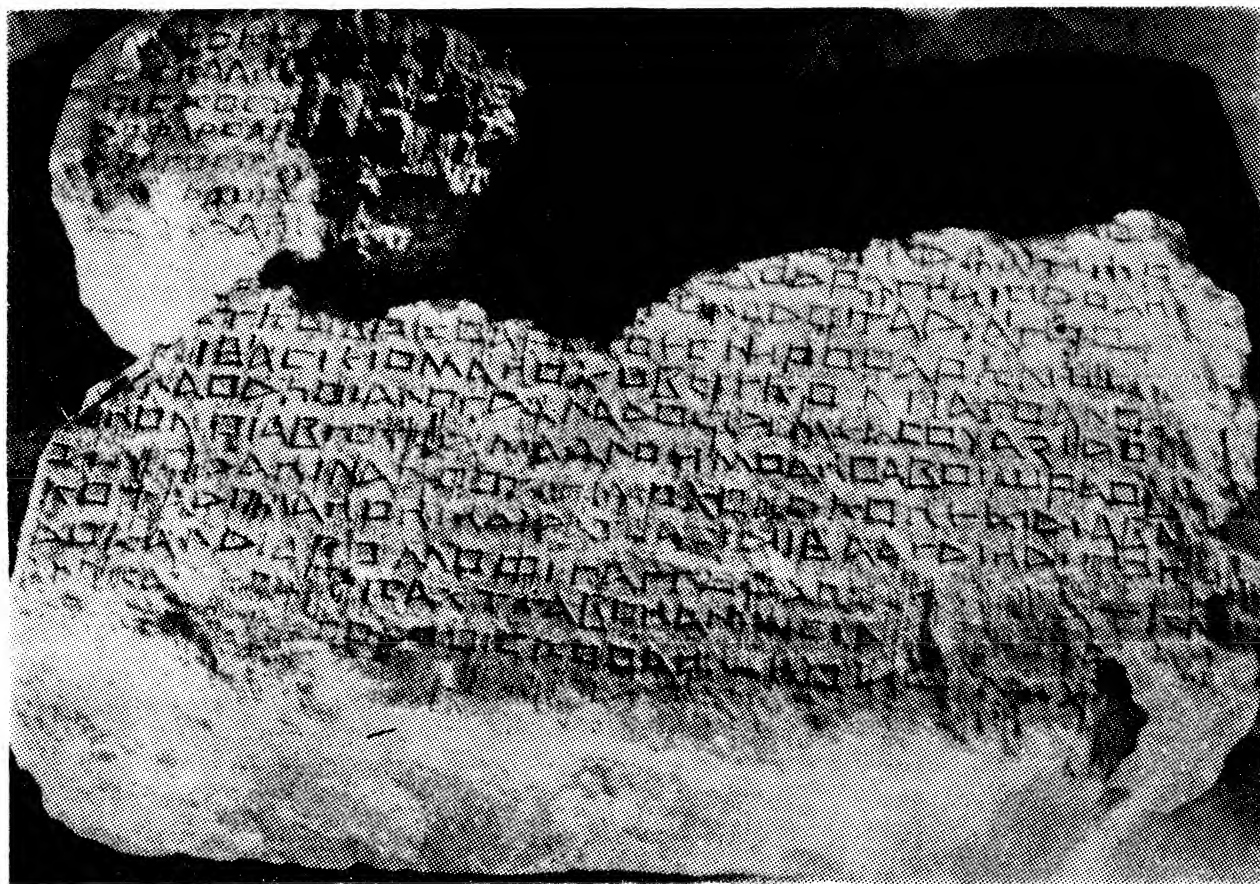
شکل ۳: مبدیوسکورها حالت ۳



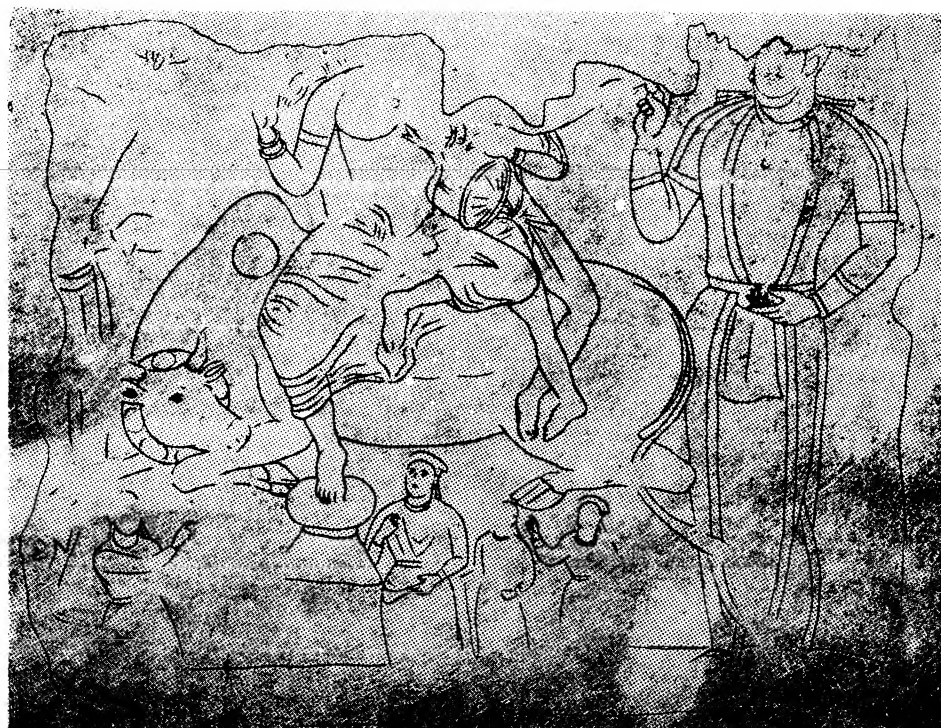
شکل ۴: مبدیوسکورها حالت ۲



شکل ۶: مبدیوسکورها حالت ۶

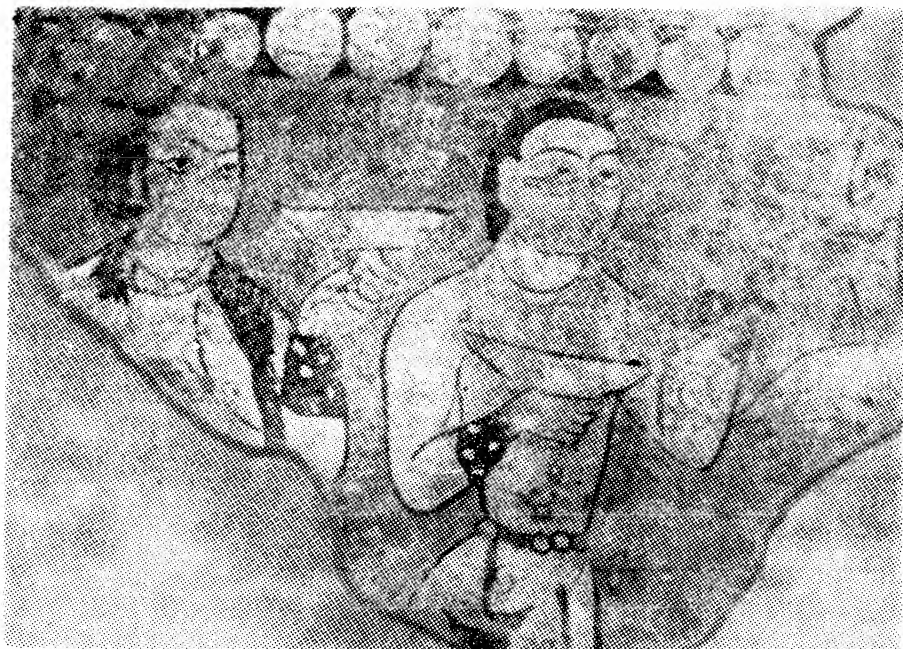


شکل ۷ پارچی اصلی و بزرگ کتیبه بزرگ کوشانی



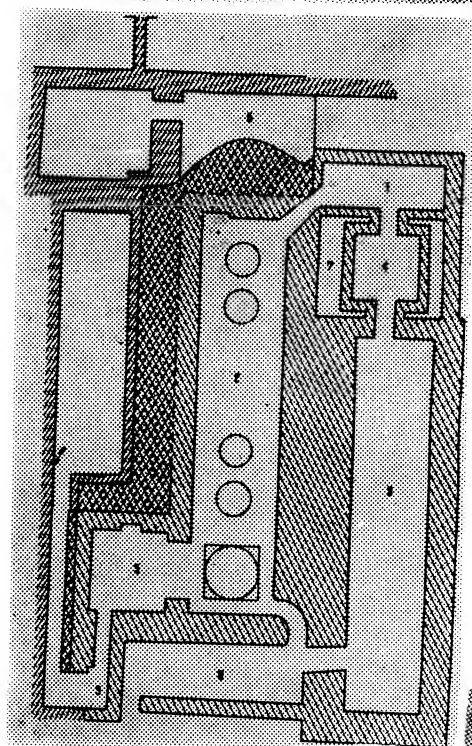
شکل ۸ فرسك شیوا و پرواتی





شکل ۹ تحفه دهندگان جام بردست

شکل ۱۰ تکه پارچه از فرسك كه در آن شخص یا پرسوناژ تاج دار دیده می شود



شکل ۱۴ پلان معبد بودائی خارج حصار



شکل ۱۱ فرسك اتنا انا هیتا





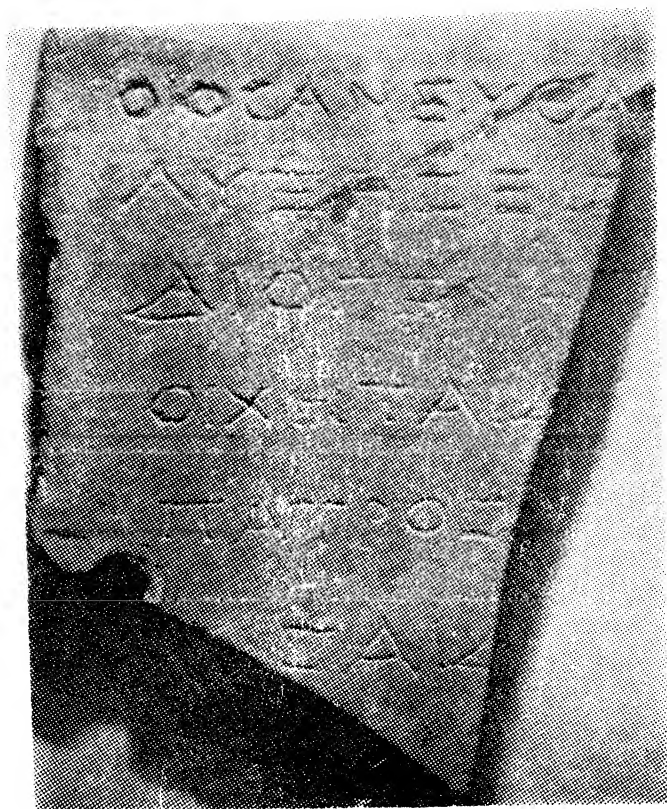
شکل ۱۲ پارچه از فرسك كه در آن سراتنا انا هیتا از پهلو دیده می شود



شکل ۱۳ مجسمه هیراکلس كه از گل خام جور شده است



شکل ۱۵ مجسمه کوچکی كه طفل طوطی بدسترا نمایش می دهد



شکل ۱۶ تکه پارچه از کتیبه یونانی





شکل ۳- فرسك دیوسکو رها با جزئیات .

لیکونکی. اچ دی سانکالیا.  
ژبا پونکی . صدیق الله-  
عتیق زوی .

# مندیک

دا لر غونۍ غونډۍ په (۱۹۵۱) عیسوی کال کی کڼدو نکی فرانسوی هیات او د قبل التاریخ متخصص مسیو- کزل له خوا کشف شوه . په دی غونډۍ کی دانسان دوروستی هستو گنی تاریخ څخه دری زره کاله تیریری چی باد او باران په دی موده کی دی لرغونۍ غونډۍ ته مخروطی شکل ورکړی دی . ددی لرغونۍ غونډۍ په شا او خوا کی د کرنی ځمکی لږی دی ځکه چه او به نژدی ورتنه پیدا کیری او وهغه لږی ځمکی چی د کرنی دپاره لیدلی کیری هغه په پیرو ستونځو د کار یز داو بوڅخه خړو بیرۍ . هغه وخت چی مندیک و دان ووداحتیاج وړ او به د سیندونو څخه اخیستل کیدی . دا چی څرنګه دمندیګ او سیدونکو د سیندونو څخه او به راوپلۍ نه ده څرګنده شوی.

مسیو کزل وروسته له پیرو څیر نو او کیند نو څخه دیار لس دوری آبادی چی دسر په سر آبا دیو دمرا تب تسلسل چی دزرگو نو کالونوپه تیرید لو کی یو دبل د خرابو په منځ باندی بنا شوی دی څر گندیری چی هره دوره یی بیله بڼه لری چی له دی دورو څخه څلور لومړی دوری ډیر دار زښت وړ دی.

څرنګه چی دافغانستان په جنو بی برخه (مندیک) کی کلتور او هنر پراختیا ومونده او بر سیره پر هغه سختو شرایطو او نا مساعده حالاتوچه ترانسپور تی ستو نفخی ډیری او له یوه ځایه بل ځای ته تګ اوراتګ لږوو څرنګه دی کلتور او هنر پراختیا ومونده . دکلتور او تمدن منشا په نیمه قاره د سند او دمندیګ تمدن وده په ریښه، څلور مه او پنځمه دوره کی ډیر لوی او لوړا زښت لری. دمندیګ د لومړی د وړی ودانی مستطیل شکل لری چی لومړی دپخسی او وروسته دخا مو خښتو څخه و دان کړی

پخوا تردی چی دمندیګ کیندنی او دا چه کوم ډول آثار د دغی سیمی څخه لاسته را غلی تر څیرنی لاندی ونیسم لازمه ده چه دمندیګ د تاریخ او جغرافیا یی مو- قعیت په هکله معلومات وړاندی کړم .

مندیک یوه لو یه غونډۍ ده چی د کندهار د ولایت دمرکزی ښارد شمال لویدیځ لور په (۵۵) کیلو متری فاصله دمیوند (کشکنخود) اوخا کریز په حوزه کی د شاه مقصود دغره په جنو بی لمنو کی د کشک- نخود دوچ رود دمجرا شمالی غاړی پلوته واقع ده . په بل عبارت دالو په لر غونۍ غونډۍ ددوولویو سیندونو ( ارغنداب او هیر مند) په مینځ کی پرته ده او همدارنګه ددی غونډۍ د نږدی څخه دکشک نخود سین تیریری چی داسین یوسیلابی سین دی او دبا رانو په وخت کی طغیان کوی داسین زیاتره وچ او بی او بو وی .

دمندیګ د لر غونۍ غونډۍ اوسنی مو قعیت چی په یوه گو ښه او لیری سیمه کی واقع دی انسان حیرانوی او که موږ دمندیګ مو قعیت تر ژوری څیرنی لاندی ونیسو داسی نتیجه اخلو چی مندیک د (قبل التاریخ) په دوره کی هرو مرو دکاروانو دلارو پرمرو ددو سیندونو په مینځ کی پروت وو چه ډیر ارزښت یی در لود .

دمندیګ غونډۍ چی دځمکی دمخ څخه شل متره لوړ والی لری دا غونډۍ د قبل التاریخ د دوری د پاتی شویو آثارو له حیثه بهای او غنی ده ورو، ورو دا لر غونۍ سیمه متروکه او هیره شوه او څرګنده خبره ده چی ددغو دوو لویو سیندونو ( هلمند او ارغنداب) په شاوخوا دافغانستان په جنو بی برخه کی د قبل التاریخ دوری دهستو گنی مرکز وو .

شوی دی ، دمنډيگک اصلي اوسيدو نکو وروسته خښتی  
**اختراع کړی چه د لو مړی دوری وروستنی پړاو د خا مو**  
 خښتو څخه و دانی شو ی ، دتیکر یا کود و پو ټو ټی ډیری  
 کمیا به دی او یو څه چی شته هغه هم یو پریپ گلا بی رنگه  
 بی نخچه تیکر (چندوپ) دی . ډیرین اسبا بونه ، داور بلولو  
 لپاره دچقما ق تیره و لیدل شول مگر د فلزا تو هیڅ اثر  
 نشته که څه هم دمنډيگک د غونډی د لومړنیو او سیدو نکو  
 دهویت په باره کی سمدستی نظر په څرگندول پخوا له وخت  
 څخه ده خو سره له دی د قرائنو له مخی اټکلید لی  
 شی چی هغوی بدوی او کوچی خلک وو خاورین لو بنی یی  
 ډیر ابتدا یی او څیره جوړول په کوټو کی دننه مد ور او  
 کرد نغری داور بلو لو او تودولو د پاره جوړ کړی شوی  
 دی . په ځینو خونو کی داش لیدل شویدی چی دا داشی  
 یوازی د خاورینو لو بنسو د جوړو لو لپاره جوړ شوی وو ،  
 دهغه وخت لو بنی ابتدا یی وو چی په لاس جوړیدل . ددی  
 دوری لو بنی دقلعه گل محمدیه کوپته او حصار په ایران  
 کی د خاورینو لو بنسو سره څه توپیر نه لری او یو شان دی .  
 د غونډی دا شغال په دوهمه برخه کی داسی کوټی  
 لیدلی کیږی چی په پخسه یی دیوالو نو احاطه شویدی د  
 یوی کوټی په مینځ کی نغری هم څرگند بریښی د تیکر ډول  
 لکه چی پخوا وویل شو ل یعنی پیپ اوبی نخچ تیکردی .  
 په دی دوره کی د څارویو څیری ، مس او د سپین مرمر  
 دتیگی ټو ټی چی دسپر لوپه وخت کی لاس ته راغلی ددی  
 ځای داصلي او سیدو نکو هنرنه دی یعنی دا هنر په دی  
 سیمه کی داصلي او سیدو نکو له خوا مینځ ته نه دی را وړل  
 شوی او په بل ځای کی یی وده کړی او وروسته د مها  
 جرینو یا د تجارانو له خوا دافغانستان جنو بی سیمی ته  
 راوړل شویدی .

دمنډيگک د غونډی د اشغال په دریمه مرحله کی  
 ډیر ژور بدلون را غلی دی ، او هغه دا چی په نورو دوو  
 مرحلو کی خاورینی لو بنی په لاس جوړ شوی وو او ددریمی  
 دوری خاورین لو بنی په څرخ جوړ شویدی چی خاص شکل  
 لری او رنگ کړی شویدی چه نژدی شبا هت د کوپتی او  
 حصار له لوبنو سره لری . دکور جوړو لو پلان په دی  
 دوره کی کومه نوی بڼه نه ده غوره کړی او په پخوانی شکل  
 جوړ شویدی ددی دوری په پای کی د کور جوړو لو پلان  
 نوی شوی مگر کو ټی په بل ډول جوړی شوی چی ډول یی  
 نه دی لیکلی شوی . په دی دوره کی دمړو قبرو نو  
 بنی نښانی لیدلی شوی چی دقبر خښتی مستطیل شکل  
 لری او ډیر حیرا نو نکي دی چه په دی دوو قبرو کی مړی  
 ټوټی ، ټوټی موندل شوی او یوازی یو د ستبند د یوه مړی  
 سره پیدا شویدی . په همدی دوره کی دوه ډول له دبرونز

تبرونه هم وموندل شول ، همدارنگه یو قسم ډیرین او د  
 پخی ختی مهر او (د رس) دختی مجسمه لاس ته را غلل  
 چی ددی دوری داصلي اوسیدو نکو دهنر استعداد لوی  
 تحول ښکاره کوی . په هندسی نخچو نو ډک ډیرین مهرونه او  
 دخټو هیکلو نه ددی دوری دهنر تحول او وده ښئی .

• دمنډيگک داوسیدو نکو دقبل التاريخ د ژوندانه له  
 نورو ممیزا تو څخه د غشی هغه سرو نه دی چی دچقماق  
 له تیږی څخه جوړ شوی او ډیر وروسته دمرمر د ډبرو  
 مدور لو بنی څرگند شویدی .

دمنډيگک په څلور مه ساختمانی دوره کی هغه ډول  
 ودانی لیدل کیږی چی په دریمه ساختمانی دوره کی  
 ولیکل شول او یوازی یو توپیر په دی دوره کی لیدل کیږی او  
 هغه دا چی یو ډیر لوی دهستو گنی ځای جوړ شوی  
 چی په دری لومړیو دورو کی نه دی لیدل شوی . په همدی  
 دوره کی یو قصر د غونډی پاسه جوړ کړی شویدی ،

دا قصر په ستنو او یوه لویه صفه چی ټول د خامو خښتو  
 ا دخټو تهداب څخه ودان کړی شویدی ، ددی و دانی  
 ځینی برخی او ددیوالو نومهمه برخه چی دکیندنو په اثر  
 څرگنده شوه ، له منځه نه ده تللی د ودانی دمخ دیوالو نه  
 یو شمیر مخ ته راو تللی توپلری چی هریو یی دیوی  
 مدوری (فیل پایي) شکل نیولی چی ودانی ته یی ښکلی منظره  
 ور کړیده دو دانی مخ شما ل بلو دی . دا قصر سپین پلستر  
 لری او په ځینو ځایو کی سره (قرمزی) رنگ آثار هم موندل  
 شویدی ، ددی و دانی له ځینو کوټو څخه یو شمیر خاورین  
 لوبنی هم لاس ته راغلی چی ټول دنیلو فر د گلا نو ،

دځنا وړانو او مرغانو په شکلو نو نخچ شویدی ، ځینی  
 تیکری لو بنی دنخچو نو له مخی دبلو چستان دکو ټی  
 دمکشو فله لو بنسو سره شبا هت لری ، قصر ، یو معبد او نوری  
 ودانی دیوه لوی او لوړ دفاعی دیوال مینځ کی جوړ شویدی  
 دمنډيگک په څلور مه ساختمانی دوره کی ددریو دورو  
 په پر تله بدلون او تحول راغلی دی داځکه چی دڅلورمی  
 دوری دخلکو شمیر زیات شوی دی چی دمنډيگک کلی پراخیږی  
 ددی دوری سامان او وسایل ډیر ښکلی دی ځکه هنر په دی  
 وخت کی لږ څه پراختیا ومونده ددی دوری دهنر  
 پرمختگ دخو پوهانو له خواچی نو مونه یی نه دی لیکل  
 شوی دکوچینی ، ساده سامان او لوبنو له مخی هم تایید کړی  
 شویدی . دمنډيگک څخه دیوسړی سر چی دستو ک (گچ) ،  
 څخه په ډیر ښکلی صورت جوړ شوی او په غاړه کی یی  
 غبرگی غاړه کی لیدل شوی .

همدارنگه په همدی شکل دیوه سړی سر دمو هنجو دارو څخه  
 دسپین مرمر څخه جوړ شوی او دمنډيگک دستو ک مجسمی

او پروړا پری لاس ته را غلی چی دایرو پیپ والی (ضخامت) په ځینو خونوکی ۴۰ سانتی مترو ته رسېږی .خونی له پخسی او خامو خښتوڅخه و دان کړی شوی .

ددی دوری خاورین لو بڼی دوه ډو له دی یو هغه

ډول لو بڼی چی په لاس جوړشوی چی ښکلی نه دی بل هغه ډول خاورین لو بڼی چی په څرخ جوړ شوی ډیر ښکلی دی ځینی نخچونه په دی لوبڼوکی لیدل کیږی . همدارنگه په دی دوره کی هیڅ ډول مهر ونه لاس ته نه دی راغلی .

دمنډیگک په او مه ساختمانی دوره کی چی دکزل په واسطه یی کیندنی شویدی یو د غلی لوی گدام چی مستطیل شکل لری و دان کړی شوی ، دا دغلی گدام دهره پی دغلی گدام په پرتله کوچینی دی . په اصل کی دمنډیگک د غلی گدام دهره پی، سنډ او اندوس حو زی له غلی خانو او گدا مو نوسره یو شان دی چی داگدا مو نه دوه اودری پوپریزه یو دبل پرسر جوړ شویدی او دیوی اوږدی دوری هستوگنی باندی دلا لت کوی .

دتیږی دغشی سر ونه او دخټو غونډاری یا کلو لی چی په مچینو غیزی کی یی ایښودل ، دا ثابتوی چی ددی ځای اصلی او سیدونکی د خپلو غلو او گدا مو نو د ساتلو دپاره څارنه او دفاع کو له . موږ ډیر شواهد او یو والی دافغانستان او سیستان په کور جوړو لو کی لرو چی په دی سیمه کی دکور جوړو لوپلان یو شان دی هغه دادی چی ټول کور او دښار و دان په یو مستقیم خطه او موازی ودان کړی شویدی . دمعبددته دپان د جوړو لو پلان او نقشه په څو گوښو یا څنډو چی ډیر اضلاع لری جوړ شوی یو معبد په همدی پلان او نقشه سره په مو هنجودارو کی موندل شوی ، چی په مو هنجو دارو ، هرپه او اندوس کی د ښار جوړو لو ډیر بڼه دا ډول پلان اونقشی لیدل شوی . بر سیره پردی چی د کور او ښار پلان جوړول ټول په یوه شکل دی او ډیر نږدیوالی لری دا پلان په یوه لویه او پراخه منطقه کی دایران څخه تر هند پوری رواج شوی وو چی یو له بل سره ور ته والی لری .

منډیگک او شهر سوخته په سیستان کی د تخنیک کی موادو د جوړو لوله پلوه برتری لری، زیاتره په فلزاتو کی لکه برونزی تبرونه ، او ډیر نږدیوالی ، دفلزی شیانو په جوړو لو کی ، ډیرین د غښی سرونه سره یی لری تراوسه هغه شیان چی لاس ته راغلی دی ډیر ښکلی دی .

ددی لر غونی سیمی هنر ددغی منطقې داوسیدو نکو خپل اصلی میراث دی . یادا چی دبل ځای څخه راو پل شوی ؟ کزل فرانسوی لرغون پیژند ونکی له ډیرو څپرنو

سره څه ټو پیر نلری پیداشویدی . دمنډیگک د څلورمی دوری څخه دیوی ښځی مجسمه چی ډیری لویی سترگی لری سر یی پټ او په غاړه کی یی څلور لره غاړه کی لیدل کیږی موندل شوی ددغی مجسمی شباهت او ډیزاین دهره پی

پنجاب او بلو چی ( زها ب) له سیمو څخه اخیستل شوی اوداډول هنر اوسبک د پورتنیو منطقو څخه منډیگک ته راو پل شویدی دا ډول هنر تراوسه په گجرات او راجستان کی نه دی موندل شوی . برسیره پردی ډیر ښکاره او

روښانه ارتباط چی منډیگک داندوس له تمدن سره درلود منډیگک په ټو لو کلتوری او هنری دورو کی ډیر نږ دیوالی له ایران او بلو چستان سره لری او دیادولو وږ خبره هم ده چی دمنډیگک دخاورینو لوبڼو شکل او ډیزاین ډیره ښکلی بڼه لری . حقیقت دا دی چی د شمال لویدیځ هنر او

کلچر په ډیرو برخو کی داندوس د کلچر څخه پومبی دی . دا کلچر پلرنی اواجدادی نه دی چی دلته داجداد و څخه میراث پاتی شوی وی کلچر دیو ځای څخه بل ځای ته دخلکو په واسطه و پل شوی او کیږی .

دمنډیگک د پنځمی دوری ودانی مستطیل شکل لری چی دپخسی او خامو خښتو څخه ودانه کړی شوی ده ددی دوری په ودانیو کی کوم ژور بدلون نه لیدل کیږی او خښتی یی مربع شکل لری چی اندازه یی نه ده لیکلی شوی . په دی دوره کی ختیځ پلو یوه لویه خونه و دانه کړی شوی چی ددی خونې تر مخی یوه لویه صفه لیدل شوی او پنځه ستنی لری چی دستنو ځایونه یی څرگند شویدی .

دخونو دننه کو چنی نغری داور بلو لو او تو دو لو لپاره جوړ شوی، ددی دوری خاورین لوبڼی ښکلی دی چه په څرخ جوړ کړی شوی ، ددی دوری دخاورینو لوبڼو رنگ سوردی چی دخاورو ډول یی هم ښه دی چی ورته والی یی دحصار او کوټی له لوبڼو سره یوشان دی چی ځینی نخچو نه لوی همدارنگه دغشی سرونه هم موندل شویدی .

ددی دوری ودانی دنورودورو د ودانی په پرتله ډیره خرابه شویده زیاتره دجنوبی او شمالی خواو دانی ټول له مینځه تللی او یوازی څو خښتی پاتی دی او دنورو برخو څو دیوالو نه پاتی دی چی نوری برخی یی له مینځه تللی دا څرگنده وی چی ددی دوری او سیدونکو کله چی دا ځای یی پرینی او وروسته له اوږدی مودی دشپږمی د وری ودانی جوړی شوی چی په دی موده کی د پنځمی دوری ودانی باد او باران له مینځه وپای او ورانی کړی دی .

شپږمه دوره چی منځنی دوره ورته ویلی شو ددی دوری دکور جوړو لوپلان تقریبا نوی تغیر موندلی چه ځینی کوټی په بل ډول یعنی مربع شکله جوړی کړی شویدی . دکوټو مینځ کی ځینی نغری لیدل شوی دځینو بوټو



مدنیت اوهم دایران د حصار د غونډی سره د مقایسې عوامل لاس ته راغلي دي .

ښکار دمنډيگک داصلي او سیدو نکو مهم شغل نه وه بلکه د ښکار سره څنگ په څنگ چي ددوی د ژوندانه جز گرزيد لی وه اهلي څاروی هم در لودل . دوی پخسه یی استو گنځیو څخه دڅښتو دکورونو په جوړو لو پیل کوی . څیره خاورین لو ښی یی په نفیسو خاورینو لو ښوېدلیږی سربیره پر ښکلي څمبیر یی لو ښی د څارو یو او مرغانو ښایسته تصویرو نه لری . هنری استعداد د خاورینو لو ښو په تصویرو نو منحصر نه پاتی کیږی بلکه هیکل تراشي هم زده کوی اود هماغی زمانی دڅا رویو په تیره بیا ددو بوکانه غویانو اونور ډبرین هیکلونه جوړ شویدي . په پای کی ددی دپاره چي موضوع او بده ا ومېه نشی دمرا تېو له ذکر څخه یی څا ن ژغورو او یوازی دومره وایوچي دلوی ودانی د خرابو دپا سه آبادیو هم دبرونز ( مفرغ ) په دوره کی ادامه در لود له او فقط دمنډيگک د غونډی له سطحی څخه دوسپنی د دوری شواهد لاس ته راغلي دي او دوسپنی د دوری له شرو ع کیدو څخه وروسته نوموړی غونډی مترو که پا تی شویده یعنی دمنډيگک غونډی مو ښ ته لار ښودنه کوی چي دصیقلی ډبري له دوری څخه شروع شویده او دمفرغ (برونز) ټوله دوره په غیږ کی نیسی او دوسپنی په دوره پای ته رسیږی . او دالر غونډی غونډی مترو که کیږی .

لیکونکی ددی مضمون دلیکلو دپاره له لاند نیوماخندو څخه استفاده کړیده :

1— Casal, Jean—Marie, Fouilles de Mundigak Paris, 1961

2—Ibid, Tome II, pl. VII A

3— Fairservis, W.A. Jr the roots of Ancient India, New York 1971 p.127.

4— Ibid., pl. XXXIXB.

5— Ibid., pl. XIV.

6— Ibid. p. IV.XI. XIII

7— /bid. pl. VLI. 2,3.

8— Ibid. pl. XII

9— Ibid. pl. XVIIIIA, pl.XXB and XXIB.

څخه وروسته په دی هکله لیکي چي دمنډيگک هنر د لويديځ له پلوه دی سيمي ته دخلکو د کوچیا نو او مها — جرینو ، په واسطه راو پل شويدي .

په نتیجه کی ویلي شوچي له څیړونو او شو اهدو څخه وروسته دا سی څرگندیږی چي ددی سيمي د قبل التاريخ دوگړو اصلي مر کز دمنډيگک غونډی وه چي دلومړی دوری هستو گنی څخه دری زره کا له تیريږی . ځینی ښی ښانی او ډیر ساده اوابتدایي آثار لکه دتیری ساده شيان، دڅا رو یو هډو کی اونور شيان لاس ته راغلي دي . همدارنگه یوه لویه او مجلله ودانی چي ساری یی نن ورځی نه پو مبی په څلور زره کاله لرغون والی ، دایشیا په نورو سیمو کی نه دی لیدل شوی .

دمنډيگک غونډی د پراختیا او ساحی لوړ والی له حیثه چي یو دقبل ا لتاریخ دآباد یو پراخوا لی او بل د هغو دورو اوږ دوا لی ښی ، یوه ډیره مهمه غونډی ده او دهغی کشف دافغانستان د قبل التاريخ په زمینه او د هغی دوری د خلکو دتحول په مراتبو ستره رڼا اچوی . دمنډيگک غونډی چي دهلمند او ارغند او ددو سیندونو دحوزو په مینځ کی واقع شویده دیو مرکز په حیث د قبل التاريخ د زمانی ژوندون د نمونی په تو گه ښی چي دهلمند او ارغند او د سیندونو کوزو حوزو او په عمومی صورت سره جنو بی لويديځ افغانستان د قبل — التاريخ د ژوندانه له نظره دنیو لتيک Neolithic په دوره یا د ډبري په نوی دوره کی خاص اهمیت درلود .

منځ کی مو وویل چي دمنډيگک نخچو نه ، مهرونه او خاورین لو ښی له یوی خوادسند د حوزی له آثارو سره اوله بلی خوا دایران د غونډیو له شواهدو سره مشابه دی . دا ور ته وای لی دتاریخی تحلیل له مخی پوره اهمیت لری . ځکه چي دافغانستان جنو بی لويديځو خاورو ته دقبل التاريخ په دورو کی دیوه ملیت داسی مرکز ور کوی چي رول یی د فرهنگي او هنری ور کړی راکړی له نظره زیاتره ثابت شی . هغه ستره ودانی چي مخکی مو ذکر کړه دنن څخه څلور زره کا له پخوانی زمانی پوری تعلق لری دمنډيگک آثار د بلو چستان کویتی له لیاری دسنددسيمي

# باستان شناسی و ساینس

## تفحصات باستانی :

میتود سروی مقناطیسی : سروی و تعیین موقعیت يك ساحه باستانی باشیوه های علمی كمك بسزای برای تشخیص وضو رت کاوشن مینماید ، در این او اخر طریقه بسیار مهم و با ارزش علمی که عبارت است از بخش حساسیت مگنیتو متر های قوی در چندین مرحله تفحص باستان شناسی به منظور تعیین نمودن ساحه مهم اختراع گردیده که با استفاده از آن به سهو لت میتوان تفاوت میان يك ساحه باستانی و يك ساحه غیر باستانی را دریافت .

اصول اساسی مطالعه يك ساحه به وسیله شیوه میتود مقناطیسی اینست که ساحه تخریب شده باستانی عکس العمل مختلف نسبت به يك ساحه طبیعی که نقطه دایمی مقناطیسی زمین در آن موجود است از خود بروز میدهد . اختلاف تیکه دريك ساحه مقناطیسی بملاحظه رسیده به كمك مگنیتو متر ها اندازه گیری شده و بعدا خصوصیات این تفاوت برای تعیین تخریب آن بکار میرود . درین میتود هیچ نوع اشعه یا انرژی بزمین فرستاده نمیشود . این مگنیتو متر ساحه مقناطیسی را از نقطه نظر حوادث طبیعی که مواد زیر زمینی در آن پراکنده است اندازه میگیرد .

## میتود اندازه گیری مقاومت برقی :

این طریقه بر اصول مقاومت برقی خاک یا زمین که بد آن مربوط است و اینکه تا چه اندازه تخریب گردیده و یا تخریب صورت نگرفته آیا ساحه موصوف دارای رطوبت ، سنگ و یا گل است یا خیر ؟ استوار است

باستان شناسی در اصل مطالعه فرهنگ گذشته انسان ها را در بر میگیرد . کاوشهای باستانی پیگردی درسروی و بررسی بقایای اشیای مادی و وسیله مهم تعقیب اهداف این رشته تحقیقی بشمار میرود . اکثرا نگرش و مطالعه آثار باستانی بر نوع ، شکل اندازه و رنگ اشیای مکشوفه اساس گذارده میشود . تاریخ گذار ی آثار بدست آمده بر مطالعه لایه نگاری و مطالعه افشار زمین متکی است يك ساحه باستانی بعد از گردآوری آثار موجود بر سطح آن به منظور کاوش انتخاب میگردد . این نحوه های مطالعه مربوط به وقت و زمان بوده اغلبا قابل اعتماد و باور اند ، و از جانب دیگر طرق مذکور نسبتا عینی بوده و در پهلوی آن به قضاوت و طرز تفکر شخصیکه آنرا کاوش و سروی نموده نیز مربوط میباشد از طرف دیگر بکار بردن روش های علمی زمینه خوبی را برای باستان شناسی بمنظور تعبیر و تفسیر مسایل مهم میسازد . پرسش های زیادی موجود است که کاوشگر بدان رو بر و میشود مانند تسلسل تاریخی پدیده ها و اندازه انکشاف نحوه ساختن يك اثر یا آثار باستانی این کاوشگر است که فرق میان اصلی و جعلی قایل شده می تواند یا خیر ؟ ترمیم کاری که به يك و یا چند اثر مواجه میشود باید آگاهی داشته باشد که اثر بدست آمده چگونه ساخته شده و عکس العمل های جوی آن در مقابل مواد کیمیای که به غرض محافظه و ترمیم بکار میرود تا کدام اندازه خواهد بود . سایر رشته های علوم چون کیمیا فزیک ، بیالوژی و جیولوژی چنان طریقه های انکشاف داده اند که از آنها بخوبی میتوان استفاده نمود و به منظور معین از آنها کار گرفت .

ضمناً طریقه متذکره نشاندهنده این نکته است که ساخت باستانى عكس العمل كاملاً متفاوت از ساحات غير باستانى از خود نشان میدهند.

### تاریخ گذاری :

تاکنون چندین شیوه تاریخ گذاری علمى در دست ماقرار دارد . بطور كل میتوان آنها را بچند بخش تقسیم نمود.

۱- تاریخ گذاری مطلق یا قطعى .

۲- تاریخ گذاری نسبى .

۱- تخنیک جدید و پیشرفته‌ها نند میتود هاى ترمولو ما-

تینیسنت Thermoluminescent و رادیو کاربن در ساحه تاریخ گذاری مطلق انكشاف کرده و در خدمت باستان شناسى قرار گرفته است نحوه تاریخ گذاری نسبى تنها میتواند تاریخ‌های اشیای مختلف را که از يك نقطه یا سطح بدست آمده‌اند مقایسه نماید یا به عبارت دیگر با استفاده از این میتودها میتوان دریافت که دواىر بدست آمده هم دوره‌اند یا نه؟

ترمولو ماینیسنت Thermoluminescent

يکى از میتود هاى تاریخ گذاری :

از این طریقه به منظور تاریخ گذاری ظروف گلی استفاده می شود . از آنجا ئیکه ظروف گلی ، تیره کو تا و سایر مواد پخته گلی همیشه بوقت از کاوش هاى که در يك ساحه باستانى بعمل میاید بدست می آیند ، بنا برین شیوه متذکره داراى اهمیت خاصى میباشد اگر طریقه فوق بصورت درست و کامل بکار برده شود شیوه مطالعه آن برتر از طریقه رادیو کاربن خواهد بود زیرا اشیای باستانى داراى مواد کاربنى به تناسب مواد گلی پخته به مشکل بدست می آید . اکثر منازل ها و عناصر وقتیکه بالای آتش حرارت داده میشوند اندك روشنى از خود بروز میدهند که این حادثه را بنام Thermoluminescence ترمولومینیسنس یاد مینمایند .

انتشار روشنى از اثر خارج شدن انرژى که توسط الکترون محبوس در کرسنال هاى مواد معدنى بصورت ناقص جمع گردیده بوجود می آیند انرژى ذخیره شده از اثر جذب تشعشعات که بصورت طبیعى توسط ایزوتوپ هاى او رانیم ، توریم ، پتاسیم که بصورت کثافات در ماحول جسم مدفون موجود است بوجود می آید مقدار انتشار ترمولو مینسنس کرسنال ها متناسب با الکترون هاى مجذوبه که در آنها موجود است میباشد اکثر ظروف سفالى حاوى مواد معدنى از قبیل کوآرتز و فلدسپا رت میباشد صفت کلالى ماحول ابرای محکم نمودن ظروف سفالین ازین مواد معدن استفاده مینماید . و گل رست را برای این منظور بکار میبرند . این

مواد معدنى در اجسام سفالین به پیمانه هاى مختلف موجود بوده و کرسنال هاى مشبك میتوان الکترون هاى منتشره را- دیوا کتیف متکاشفه که در گلسفال و در زمین ماحول آن موجود است انتشار دهد . مجموع تشعشعات هستوى در طى قرون متمادى به مقدار قابل ملاحظه تزیاید اختیار مینماید . به مشاهده رسیده وقتیکه جسم سفال بیشتر از پنجصد درجه سانتی گراد حرارت داده شود ترمولو مینسنس بکلى از بین میرود و الکترون ها منتشر میگردد بنابر آن انرژى ذخیره شده به صفر تنقیض میکند این عملیه وقتى رخ میدهد که جسم سفالى در دانش کلالى به يك درجه حرارت بلند قرار گرفته و پخته شود بمرور زمان بعد از پخته شدن کرسنال هاى معدنى که در سفال جا دارند به انرژى ضرورت داشته و ترمولو مینسنس دوباره هویدا میگردد ، هر ترمولومینیسنس توسط جسم سفال نشان داده میشود که عبارت از مقدار انرژى است که در وقت پخته شدن ضرورت داشته فلذا این موضوع برای سنج گذاری ساختمان سفال بکار میرفت .

تجمع انرژى و یا ترمولومینیسنس مربوط به تکالیف

هستوى است که در قشر سفال موجود است و اندازه سالانه تشعشع و قابلیت تکالیف در سفال برای جذب الکترون ها نشان میدهد .

ظرفیت جذب و محافظه در هر قشر سفال واضح است . از روی آن اندازه تعیین ، دوره سفال امکان پذیر است این اندازه گیرى با گذاشتن سفال مورد نظر تحت تشعشع رادیو ایزوتوب مصنوعى که در لابراتوارها موجود است صورت میگیرد که با اندازه گرفتن مقدار تشعشع که ضرورت برای ترمولومینیسنس است متعادل باشد سوپیه ترمولو مینسنس بود که بصورت طبیعى نشان میدهد . این عمل را بنام دوز Dose متعادل یاد میکند اندازه مقدار تشعشع سالانه توسط اندازه گیرى مقدار او رانیم ، توریم ، پتاسیم که در سفال و در زمین ماحول آن موجود است محاسبه میگردد . و ادوار توسط معادله ذیل محاسبه میشود .

$$\text{عمر به سال} = \frac{\text{دوز متعادل Equivalent Dose}}{\text{دوز فى سال Dose per year}} = \text{Age-in year}$$

ولى این میتود بعضى محدودیت هاى نیز دارد که برای اصلاح نمودن این تکنیک بکار برده میشود . همین حالا این میتود برای حل پرابلم هاى متعدد تعیین ادوار بکار میرود .

# تحقیقات باستانشناسی

## در شهر کهنه کندهار

(ام البلاد) با میان کهن، بگرام تخت، نشین مدنیت کوشا نی گندهاره (حوزه رودخانه کابل) مهد هنرو هیکل سازی مشرق زمین، غزنه گهواره افتخارات تمدن های کوشانیان و غزنویان، هرات سرزمین علم و فرهنگ در ادوار گذشته و بالاخره حوزه ارغنداب حوالی کندهار، هلمند، سیستان همه بازگوی گنجینه های ازمفاخر باستان افغانستان عزیز بشمار می آیند.

در کندهار مند یگک و حوزه ارغنداب و هیرمند کانو نهایی زندگانی تاریخی و قبلالتاریخ اند، چنانچه مند یگک توسط هیات فرانسه و شمشیر غار، دیمو راسی غندی و تورغار که همه در حوزه پنجوا نی موقعیت دارند توسط هیات باستان شناسان امریکا نی کاوش گردید که در نتیجه کاوشهای مذکور در مند یگک طی سه هزار قبل المیلاد ۱۳ طبقه آبادی یکی روی دیگر در دوره های جداگانه بنا یافته و از دو هزار سال با این نظر ف منطقه مذکور غیر مسکون باقیمانده است.

همچنان باثر کاوش دیموراسی غندی قدمت تاریخی پنجوا نی نیز تثبیت گردید و بار اول از آن هیکل رب النوع مادرانگل پخته بنام (مغ بانو) الهه حاصل خیزی و فراوانی که در سراسر دنیا قدیم معروف بود بدست آمد و آن به دوره نیولیتیک (Neolithic) عصر جدید حجر ارتباط پیدا میکند و از شمشیر غار و تورغار آثاری از زندگانی بشری از صد سال ق. م. الی ۱۲۲۲ میلادی بدست آمد و در تثبیت قدمت تاریخی پنجوا نی رول عمده را بازی نمود.

اکنون هیات مشترک افغان و برتانیه (افغانستان شناسی برتانیه) که طی چار دور ه کاوش در شهر کهنه کندهار، نقطه دیگر واقع در حوزه ارغنداب در کاوش سهمیم بودند حقایق چشمگیری تاریخی را کشف و ذیلا

انسان موجود یست کنجکاو و جستجو گر که همیشه کوشیده است تا بر محیط دانش خویش بیفزاید، انسان در هر عصر و زمانیکه زیسته تاریخ همان عصر راسا ختیه است.

تاریخ پدیده ایست که همیشه بابشر بوده و خواهد بود و این پدیده یکی از باستانی ترین مظاهر بشری شمرد میشود، زیرا در هر زمانه باستان که مراجعه شود انسان به نوعی دریک زمینه کار عملی را انجام داده و بشکلی از خود یادگاری را بجا گذاشته است.

امروز که بشر در توسعه دانش و پژوهش گامی فراتر گذاشته و محیط دانستنی های خود را گسترش داده آمده است، این پدیده را ما نند دیگر شعبات دانش بشری نیز وسعت بخشیده است و برای بهبود بخشیدن آن شاخه های جدیدی را جستجو نموده طوریکه یکسلسله علوم جدید بشر شناسی Anthropology نژاد شناسی Ethnology باستان شناسی Archaeology و غیره را به میان آورد که

درواقع این علوم بر ای یک موضوع واحد یعنی علم تاریخ کار میکنند. تاریخ حکایتگر واقعیت های عینی گذشته بشری بوده و افتخارات بشری و میراث فرهنگی نیاکان مردم هر سرزمین را و نمود میسازد و مردم آن سرزمین را به واقعیت های اجتماعی، فرهنگی و کلتوری دیگر افتخارات گذشته شان آگاه میسازد. سرزمینی پرافتخار ما افغانستان در پروسه تکامل تاریخی اش در زیر لوای تاریخ جهان از سر برافراشته ترین ممالک جهان بوده است، زیرا در هر گوشه این خطه باستانی حکایات و افتخاراتی بس بزرگ از تاریخ گذشته مردم افتخار آفرین آن به نظر میرسد، چنانچه شواهد زنده آن بلخ

مورد رسیدگی قرار میدهند باید متذکر شد که قبل از اینکه شرح کاوش و اکتشافات شهر کهنه کندهار بر رسی گردد لازم می افتد در باره وجه تسمیه کند هار نیز شمه ذکر گردد .

### وجه تسمیه کندهار :

بنا بر روایات تاریخی نام قدیم کندهار هر خوتش Herkhotis بوده این نام توسط هر و دوتس هراوا تسی Heravati خوانده شده یونانیان آن را (ارخزیا) یاد نموده اند . ولی بعضی منشا کلمه کندهار را از الکزاندره تصور میکنند و برخی معتقد اند زما نیکه مها جرین کندهاره به کند هار سرا زیـــر شدند ، اسم گندهاره را با خود آوردند و عربها آنرا کندهار خوانند . زیرا در زبان عربی (ك) معمولاً به (ق) تلفظ میگردد و بنابر آن کندهار ، قند هار تلفظ گردیده قند هاریکی از نقاط تاریخی مملکت عزیز ما بوده و افتخار اثار تاریخی زیادی در آن دیده میشود . (۱)

### موقعیت شهر کهنه کندهار:

شهر کهنه کند هار که در پنج کیلومتری غرب شهر موجوده کند هار بطرف جنوب سرک کند هار ، هرات در قسمت شرقی دامنه کوه سرپوزه قرار دارد ، تاجائیکه تاحال کشف شده جز در یک فاصله کمی از زمان یعنی محاصره کند هار توسط نادر افشار جریان مدینیت تاریخی کند هار از قرن هفت و هشتم تاکنون ادامه یافته است گرچه کندهار از نظر کرونولوژی تاریخی ، شواهد و مدینیت پر آشوبی دارد ولی سرگذشت تاریخی آن مجهول است ، حفاریات شهر کهنه کند هار مارا قادر ساخت تا ساحت مدینیت کند هار را بیک رشته طولانی تاریخی و قبل التاریخ با سوا بق مندیگ که درسی و شش کیلو- متری شمال غرب کند هار واقع است ، ارتباط داده و مقایسه نمائیم .

قدیمترین بقایای ساحت مندیگ به سه هزار ق. م سنه گذاری شده است ، بنابر آن صفات مشترک شهر کهنه کندهار با آخرین دوره زندگانی در مندیگ فرصت مطالعه ادامه روابط تاریخی مندیگ را بطور قابل ملاحظه باشهر کهنه ولایت کند هار میسر می گرداند مخروطی بهای شهر کهنه کند هار و دیوارهای قدیمی آن نشانه های از یک شهر با عظمت تاریخی بوده با اینکه تخریبات دایمی طبیعی و خاک برداری اهالی در آن دست بکار بوده است ، باز هم عظمت آن را میتوان حدس زد .

دیوارهای عظیم پخسه ای و خشت های خام بزرگ پارتی- ها و خشت های دوره های اسلامی گواه بر تمدن و عظمت گذشته این ساحه باستان بود ولی از نظر باستان شناسی بایستی عملاً در تفکیک و تشخیص دوره های مختلف تاریخی این ساحه اقدام نمود. لذا بعد از یک

سروی مقدما تی کاوش این ساحه در سال ۱۹۷۵ توسط هیات باستان شناسی افغان و بریتانیه شروع گردید و در سال مذکور در سه نقطه بارز شهر کهنه کندهار علامه گذاری و با لتریب به دی . ای ، افسمی گردید که این سه نقطه تقریباً در نفس شهر کهنه بیک استقامت واقع گردید علاوه تا نقطه دیگر یک درخت دیوار بزرگ پخسه ای شهر جانب دامنه کوه وستو به واقع بود بنام (اچ) یاد شده و در آن نیز کاوش صورت گرفت (شکل ۲) که عبارت اند از :

۱- نقطه دی : ترا نشی مذکور به مساحت ۲۰ × ۲۰ متر کاوش شده و از آن آثار تیکری و برونزی مربوطه دوره اسلامی بدست آمده (قرون ۱۶ - ۱۷ م) . همچنان یک چاه آب کشف شد که در دوره اسلامی حفر و اعمار شده بود و در اثر حملات نادر افشار با شندگان عمارات آنجا ظروف چینی ، مسی و تیکری خویشرا در بین آن پنهان نموده بودند تا از دست برد و چپاول مهاجمین در امان باشند ، ظروف مذکور که اکثر چینی چینائی (ساخت چین) بودند از چاه بیرون آورده شدند که بیشتر آنها کاملاً سالم و چنین وانمود میسازد که در قرون ۱۶ و ۱۷ م ولایت کند هار از نظر تجارت با چین قدیم روابط خوبی داشته است چنانچه از ترانش های ای و اف هم پارچه های چینی بعین شکل و ساختمان بدست آمده بر علاوه از قسمت های عمیق یعنی از قشر های خیلی پائین ترانش مذکور آثار ساختمان ها و خشت های خام تیکرها و سکه دوره کوشانی نیز بدست آمد .

۲- نقطه ای: ترانش مذکور که ۲۰ × ۲۰ متر وسعت داشت نیز دارای آثار تیکری و فلزی دوره اسلامی و قبل از آن بود حتی بعضی سکه های دوره اسلامی و قبل الاسلامی در آن بمشاهده رسید .

۳- نقطه اف: ترانش مذکور که ۳۰ × ۳۰ متر وسعت داشت کاوش گردید و از آن تیکر های لعابدار دوره اسلامی ، تیکرها و آثار دوره کوشانی و حتی آثار مطلقاً گریک نیز از آن بدست آمد ، از ترانش مذکور یک پارچه سنگ کند ه شده (حکاکی شده) کوشانی که بحیث قالب برای قالبگیری مجسمه های کوچک دوره کوشانی بکار میرفته بدست آمد ، دریک روی آن گل لوتوس و دو پاوسر یک فیله و هم یکنفر در حال نشسته در دست آن شئی قرار دارد که بصورت معکوس دیده میشود . درزی دیگر آن نیز شکل فیله و شیر در بالا ی لوتوس بصورت معکوس دیده میشود که یکی از آثار با ارزش عصر کوشانی بشمار میاید .

همچنان از همین ترانش نگین عقیقی بدست آمد که روی آن تصویر انسان بصورت برجسته در حالت ایستاده که دست راستش دراز شده و درکنار دیگر آن کداه شئی نیز ملاحظه میشود بدست آمده و این شاید بدوره گریک (۲ ق. م) ارتباط گیرد .

۵- نقطه ای: ترانشه مذکور ۱۰ × ۱۰ متر بوده و در آن کاوش صورت گرفت در نتیجه این کاوش نخست چند اسکلیت انسان که به ساس دیا نست اسلامی دفن گردیده (یعنی سرها طرف شمال و پاها جانب جنوب) ظاهر شدند، بعد از ترسیم پلان قبور و اسکلیت های مذکور و برداشتن آنها از سطح زمین، به عمق بیشتر کاوش ادامه یافت بعد از ۹۰ سانتی متر سه اسکلیت انسان به سمت غیر اسلامی یعنی سرها بطرف شرق و پاها طرف غرب در یک سردابه واحد یکی به امتداد دیگری بدست آمد که در دهن هر یک شان یک عدد سکه نقره ای نیز قرار داشت سکه قرار دادن در دهن انسان بعد از مرگ بدینا نتی دلالیت میکند که برای سوال و جواب عالم آخرت تحفه میداد ولی سکه ها بعد از پاک کاری مطلقاً به دور ساسانی ارتباط داشت (۷- ۸۰۰م). بعد از ترسیم پلان و برداشتن اسکلیت های مذکور به عمق بیشتر کاوش صورت گرفت که درست بعد از ۶۰ سانتی متر ساختمان های قدیم و دیگرهای قبیل از کوشانی (۷- ۸۰۰ ق م) نیز از ترانشه مذکور بدست آمد.

بنابر آن کاوش سال مذکور ما بر آن داشت که تاریخ شهر کهنه خیلی قدیمتر از آن است که فکر میکردید. لذا در سال ۱۹۷۶ تصمیم گرفته شد تا نقاتی را که خیلی پیچیده و مغلق به نظر میرسید مورد رسیدگی قرار دهیم نخست باید فهمیده میشد قصر نارنج که یک ساختمان بسیار بزرگ و از نظر ساختمان خیلی پیچیده و در مرکز ساحه باستانی شهر کهنه قرار دارد دارای چه تاریخ و سرگذشت پراشوی بوده و در قله کوهی که فعلاً قیتول یاد میگردد و بناهای متعدد تاریخی را در بر دارد چه حکایاتی نهفته است و نیز گوشه شمال شرقی شهر کهنه که نسبت به قسمت های دیگر ساحه سالم است چه حقیقت را بازگو خواهد نمود؟

بناء جا هاییکه برای کاوش انتخاب شده خوشبختانه نتیجه مطلوب بار آورد طوریکه تنها تاریخ گنگ ساحه را گویا ساخت بلکه اشکال فنون معماری و ساختمانهای شهر کهنه کند هار را در دومارحله پلان معماری استحکامات و انکشافات مدنی نیز روشن ساخت.

#### ۱- ساحه Q که مخفف از Quitol ست :

در سال ۱۹۷۶ در قله کوه که مردم محل آنرا بنام قیتول یاد میکنند کاوش شروع گردیده به اثر آن تثبیت گردید که آبد بزرگ و مدور سنگی و ساختمان های اطراف آن یک ستوپه بودائی بوده و اتاقهای مجاور آن و بهارای آن است (و بهارامحوطه را گویند که معمولاً را همین در آن تجمع نموده و در اطراف آن رواقها نیز وجود دارند، گاهی این اتاقها برای بود و باش راهبین بودائی نیز اعمار شده است در اثر حفاریاتیکه در قسمت غربی ستوپه بزرگ صورت گرفته بقایای تزیینات خارجی

ستوپه از مواد ستوک ظاهر و بعد از تزیین برگ و گل لوتوس از مواد ستوک کشف گردید.

در مرحله اول عقیده بر آن بود که شاید این ستوپه ساختمانهای ماحول آن در قرن دوم یا سوم (م) مورد استفاده بوده است، ولی در اثر حفاریات سال ۱۹۷۷ که دروینها را صورت پذیرفت یک تعداد سکه ها از سطح فرش آن بدست آمد که میتوان توسط آن ها دوره تاریخی این آبد به بودائی را تعیین نمود آخرین سکه که در سال مذکور ازوینها را بدست آمد سکه نپکی ملک (Napki-Malik) بود که تمدن آن مطابقت به او آخر قرن

ششم و اوایل قرن هفتم میلادی میرساند همچنان در سال ۱۹۷۸ نیز دروینها را کاوش صورت گرفته در نتیجه یک معبد کشف و در بین اتاق مذکور بقایای یک ستوپه مدور از گل و ستوک که سه مرتبه ترمیم در آن صورت گرفته ظاهر شد و از قشر دوم آن چند عدد سکه مسی بدست آمد که از جمله یکی دارای کلمه متبرکه لا اله الا الله محمد رسول الله بود و این بدین معنی است زمانیکه دین مقدس اسلام در سرزمین افغانستان رایج شده است هنوز هم پیروان دین بودائی از ستوپه شهر کهنه استفاده میکنند و این شاید مصادف به قرون هفت و هشت میلادی گردد، این تاریخ ما را از آخرین دور استفاده از وینهارا و معبد بودائی در شهر کهنه قندهار آگاه میسازد ولی طرز ساختمان و شیوه معماری این آبد به تاریخی نظریه ترکیب و پیچیده گی ساختمان آن چنان است که ستوپه و وینهارای مذکور در قرن دوم میلادی بنا یافته باشند علاوه نظر به بعضی شواهد اظهار عقیده میشود که شاید همین ستوپه بالای یکی از آبدات عصر آشور کا اعمار شده باشد و اگر چنین باشد محل مذکور در اواسط قرن سوم ق. م یعنی زمانیکه کتیبه دولسانه آرمی و گریک آشور کا بالای صخره کوه سرپوزه کند هار نوشته شده نیز مورد استفاده بوده است، برای اثبات این نظریه حفاریات بیشتر میتواند پرده از روی این راز بردارد.

بنابر آن جهت بدست آوردن پلان اصلی ساختمانی ستوپه و وینهارا در سال ۱۹۷۸ سعی زیادی به عمل آمد و پلان ستوپه و وینهارای مذکور تکمیل گردید. شکل (۳).

نظر به پلان مذکور وینهارا دارای یک مدخل در جناح شمالی بوده که به راهرو ارتباط پیدا میکند و دروازه داخلی راهرو مذکور به طرف چپ دور خورده است و برای اجرای مراسم بودائی بایست از زیر چار کمان بار یک راهرو گذشته بلاخره به معبد مرکزی رسید.

معبد مذکور دارای بقایای بسیار تخریب شده قسمت زیرین یک ستوپه کوچک بوده که زمانی این ستوپه آباد بوده و مراسم مذهبی در اطراف آن انجام میشده است از همین



معبد به تعداد ۶۸ عدد سکه نادر و کمیاب عصر حکمروایی هُنش ( Hunish ) ( ربع دوم قرن ۸م ) بدست آمد که هیچ يك از سکه های مذکور از سال ۷۴۹م بعد تر نمی باشند.

علاوفا مودل ها و بقایای متعدد كوچك ستوپه از گل خام و بقایای پلاستر های نقاشی شده و پارچه های مجسمه های ستونك نیز از جمله آثار است كه در اطراف این ستوپه از معبد مرکزی بدست آمد .

در سال ۱۹۷۸ در قسمت غربی بالای ویهارا علاوه بر ترانش هاییکه در سراشیبی اطراف ستوپه بزرگ اصلی باز گردیده بود نیز کاوش گردید و بنا بر آن در شکل ساختمان و پیچیدگی پلان آن روشنی بدست آمد - ترانش های مذکور نشان داد كه بنا های مذکور همزمان با تاریخ سکه های مذکره به ساختمان های ویها را ضمیمه شده است و نیز در تراش مذکور پلاستر های افتاده نقاشی شده و دیوار های تخریب شده ظاهر شد كه به ضمیمه شدن ساختمانهای مذکور به ویها را در زمانه های بعدی نیز دلالت میكرد و همچنان پارچه های از مجسمه بزرگ از گلوستوك ظاهر گردید و هم نقاشی هاییکه ظاهر شده همزمان با تاریخ سکه های مذکور بودند در یکی از این تصاویر يك شكل هدیه دهنده و نصف بالای تنه بودایا بودیستو دیده میشود و برای بازرسی بیشتر و كاوش های بعدی ترانش مذکور با خاک پنهان شد ولی كاوش این تراش نهایت دلچسپ بود زیرا نظر به شواهد آثار تاریخی از این تراش میتوان قرن ۸ میلادی را هم دوره مجسمه سازی بودیزم و هم نزول دینا نیت اسلامی در كندها را دانست .

۲- ساحه (C) كه از Citadel مخفی شده است : این ساحه واقع در سطح قصر تراش و قسمت پایین برج شرقی آن كاوش شد و تراش چند تراش در قسمت بالای قصر حفر شد كه در نتیجه آن بقایای يك مدرسه كوچك اسلام بدست آمد و برای اینکه قسمتها ی زیرین قصر مذکور معلوم گردد يك ترانش به وسعت ۵x۶ متر به عمق ۱۱ متر كاوش شد در اثر آن معلوم گردید كه قصر نارنج در دوره های خیلی قدیم بنا یافته ولی طی قرون متما دی چندین دوره تمدن در آن یکی پی دیگر آمده واز بین رفته است زیرا از قشرهای طبقات بالایی تراش مذکور آثار وسکه های كه به دست آمد مربوط دوره اسلامی بودند هر قدر كاوش عمیق تر ادامه یافت از قشرهای طبقات پائین آثار وسکه های قدیمتر یعنی آثار عصر كوشانی بدست آمد ، و چون كاوش زیادتر در آن خیلی خطرناك

بود لذا از كاوش بیشتر در آن صرف نظر گردید و تیکر ها و آثاریكه از لیرهای طبقات پائین بدست آمد از قرن دوم ق.م. تا قرن ۶ و ۷م را دربرمیگیرد . شكل (۴)

نتایج فوق در ظرف سه دوره كاوش بدست آمد و نقطه دیگر یكه جهت تثبیت قدامت تاریخی قصر تراش و ساختمانهای ما حول آن در مقابل برج شرقی قصر نارنج در قسمت پایین برج مذکور كاوش در آن صورت گرفت ثابت ساخت كه اطراف قصر نارنج یایك نوع خندق بی آب محدود بوده است و نیز ساختمان های دیگر یكه جمعا همزمان با قصر نارنج اعمار شده اند كشف گردید . در جریان سه دوره كاوش ، آثاریكه از قرن دوم ق.م. - پلیچتر باشد بدست نیا مدو تمام آثار و تیکر های كه به دست آمده مربوط دوره هخامنشی بوده حتی يك لوحه ناقص خشتی به خط ایلامی Elamite كه مطلقا مربوط دوره هخامنشی است نیز به دست آمد (از قرن ۶ الی اواخر ۴ ق.م.) یادور سه وجهی چهار مندیگك و این گواه قدامت تاریخی شهر كهنه كندها را خواهد بود و میتوان اظهار عقیده نمود كه آخرین دوره حیات در مندیگك مطابقت به اولین دوره حیات در شهر كهنه كندها دارد - بنا بر این می توان گفت كه قصر نارنج در عصر هخامنشی ها نیز مورد استفاده مردم كندها بوده است . شكل (۵)

ساحه (NE) كه مخفف Northeast شمال شرق است: این ساحه از سال ۱۹۷۶ الی ۱۹۷۸ تحت كاوش قرار گرفت در ظرف سه دوره كاوش دريك نقطه در حدود ۱۳ تراش طو لانی یکی پی دیگر باز گردید كه خوشبختانه این ترانش ها نه تنها در مورد قدامت تاریخی بنا های شهر كهنه روشنی انداخت بلکه شكل، نوع ساختمان و مهندسی شهر و استحکامات آن نیز واضح گردید ( منظور از استحکامات، دیوار بزرگ سرتا سری شهر كهنه است).

در سال ۱۹۷۴ شاغلی وایت هوس جهت معلوم كردن استحکامات عمومی شهر كهنه (در نقطه (C) نشان داده شده است) يك سانداز امتحانی را باز نمود این سانداز كه بالای استحکامات عمومی شهر كاوش گردید در اثر آن پنج دوره تاریخی را و نمود ساخت ، قدیمترین دوره را درین سانداز يك دیوار یخسه ای كه ساختمانهای خاکی غیر مشخص نیز به آن ضمیمه شده بود تشكيل می دهد و همین ساختمان غیر مشخص را به دوره دوم یا ساختمان بعدی نسبت میدهند و دوره سوم كه از گل احاطه شده واز پارچه سنگ ها پر شده بالای عین ساختمان مذکور قرار دارد كه به خوبی تشخیص شده میتواند دوره

چارم ساختمان که از خشت خام اعمار شده و با لای قشر سوم یا دوره سوم قرار دارد ولی از دوره پنجم یعنی دوره اسلامی خیلی بقایای کمی ساختمان نی دیده میشود .

**بنا بران برای اینکه این دوره های تاریخی خوبتر معلوم گردد در قسمت شما لشرقی که از ساحه (۱۹۷۴) در حدود ۶۰۰ متر فاصله دارد در یکطرف استحکامات شهر کاوش صورت گرفت که در نتیجه تشا به اشکال ساختمان نی و دوره های پنج گانه متذکره در قسمت NE به صورت دقیقتر تایید گردید و از آن جمله دو قسمت برجسته مهم بر معنی در سانداز (c) ۱۹۷۴ - ارتباط هر دو ساحه را با آنچه که در میان آنها موجود است ثابت میسازد . شکل (۶)**

طوری که در شکل مذکور دیده میشود سکشن های هر دو ساحه به خوبی نشان میدهد که پایینترین دیوار پخسه ای در تراش های NE صریحا با دیوار پخسه ای (C) ۱۹۷۴ - شباهت دارند و از عین مواد و بعین شکل و روش ساخته شده اند و گفته میتوانیم که هر دو ساحه در روشن ساختن دوره های تاریخی مکمل یک دیگر میباشند. شکل (۷)

در سال ۱۹۷۸ با کشف پائینترین آثار استحکامات دوره های تاریخی این ارتباط تقویت گردید و با کار در ساحه شما لشرقی شهر با توجه به قشر بندی (لیر بندی) عمودی جامع و موثق تراش ها دوره های بفرنج و پیچیده آن حل گردید.

بقایای ناقص ساختمان های را که با اثر کارهای زراعتی در محل مذکور ظاهر شده و یا اکثر آنها توسط قلبه کردن اهالی از بین برده شده اند نظر به آثار و تیکر های آن میتوان به دوره های قبل از اسلام نسبت داده مراجعه به شکل ۷ نمای ۱۱ یکی از طبقات همین دوره را نشان میدهد . و تنها موادیکه از دوره های اسلامی بدست آمد از چقری (Pits) بود که بعضا به عصر غزنویان نسبت داده میشود و کم از کم این دوره به صورت غیر دقیق بین قرون ۱۱ و ۹ محسوب میگردد ، باید متذکر شد که در سال ۱۹۷۶ از تراش SEI دو عدد سکه دوره غزنویان مصادف به اواسط قرن ۱۱م نیز بدست آمد و چنانچه استدلال میگردد که بناهای دوره اسلامی در محل مذکور در مدت زمان طولانی با ثروتمندانی یا کارهای دهقانی اهالی ناپدید شده اند و تنها بقایای ناقص بناهای قبل از اسلام در آنجا باقی مانده است . (نمای ۱۱) و آثار دوره اسلامی را از چاه ها Pits میتوان بدست آورد.

نمای (۱۰) که در شکل ۷ نشان داده شده یک تغییر

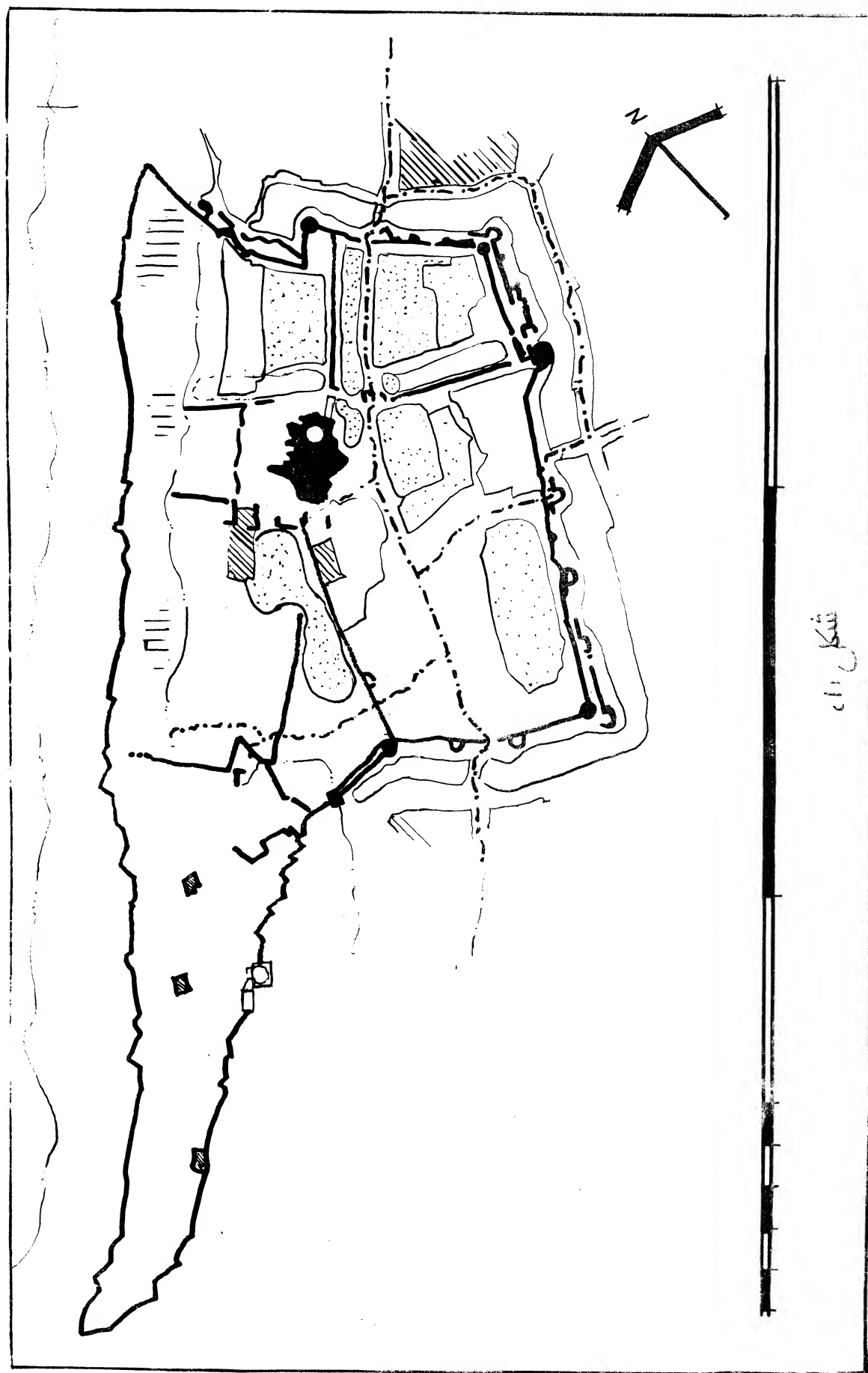
ساختمان نی را در یک خط افقی نشان میدهد درین قشرخانه ها تجدید گردیده اند ، و دیوارهای از طرف بیرون با پشتی های استنادی تقویت شده اند و بعضا دروازه ها مسدود گردیده بودند ولی کاملا از ساختمان های قبلی موجود استفاده بعمل آمده است. این تغییر در نمای ۱۰ و ۹ دیده میشود.

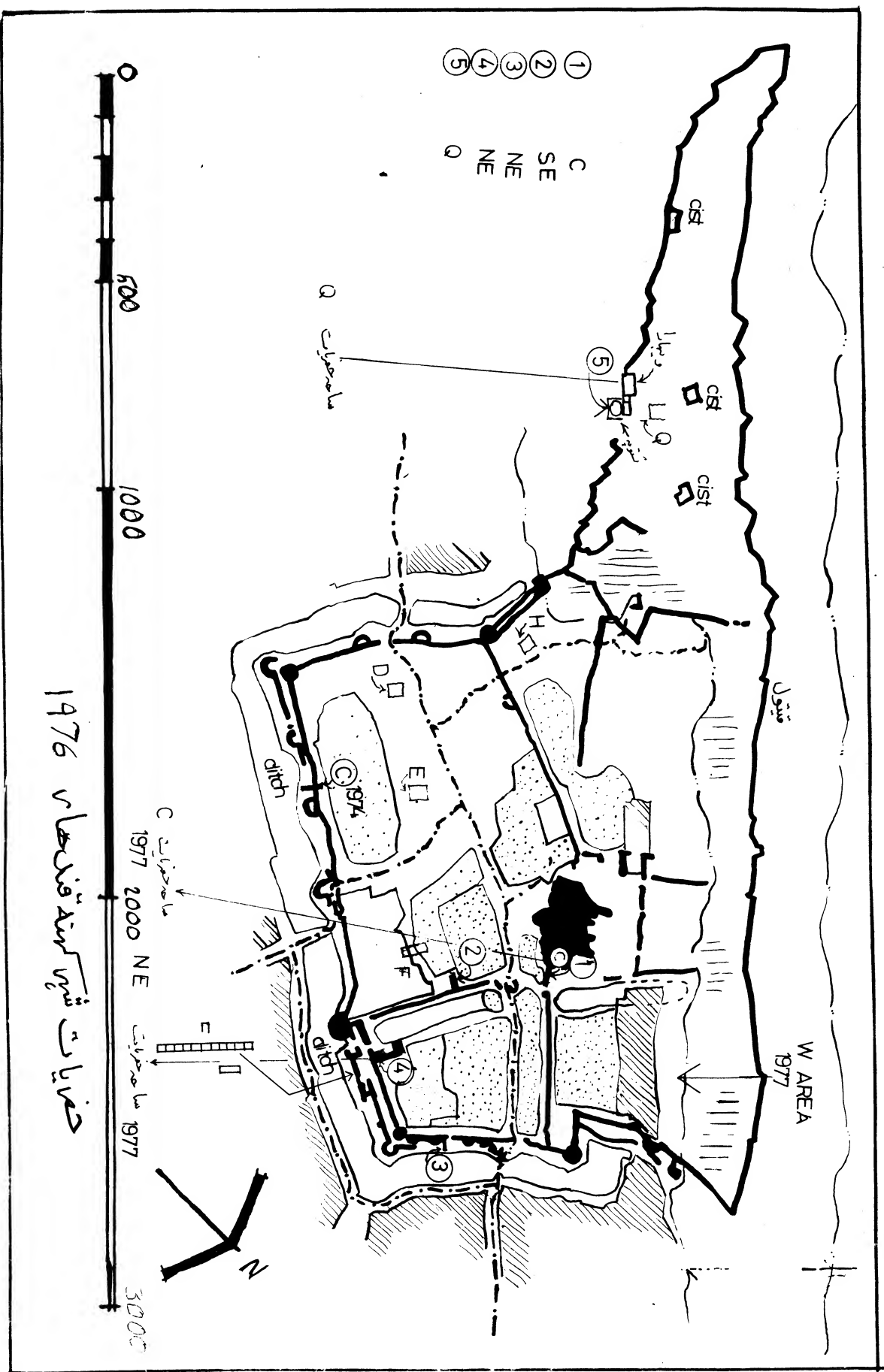
و از آن چندین سکه از اوایل عهد ساسانیان نیز بدست آمد که یک تاریخ عمومی قابل ملاحظه را ارائه میدارد (ارد - شیر و شاهپور او ل و شاهپور دوم قرن ۳ میلادی) اما در نمای ۸ در یک سطح افقی انعکاس شکل اساسی و اصلی ساختمان ها بیان شده است و اکثر گواهی تجدید کند هار قدیم می باشد زیرا از خط افقی نمای ۸ به بالا دیوارهای قطار و پی در پی و موجودیت یکسری کعبه ها ۲۵۰ متر و دیگر تاسیسات و طنی از قبیل تنور ها ، اجاقها و غیره ظاهر شد که به صورت عموم مواد و آثاریکه از این سکه قشر که قسما در یکدیگر خلط گردیده اند به قرن ۳ تا ۶ یا ۷ م نسبت داده میشود (و آخر یفتلی ها ، هندوشاهی)

**تکامل دوره های تدریجی ساختمانهای کند هار که تاکنون کشف گردیده به تاسیسات پیشتر ارتباط می گیرد و از بین دو شکل مهندسی افقی یعنی نمای ۸ و ۶ پراکنده که دیده میشود چند سکه مربع شکل نقره ای از هیوسترا -**

سوس Hipostrothos اول، ازوس Azis

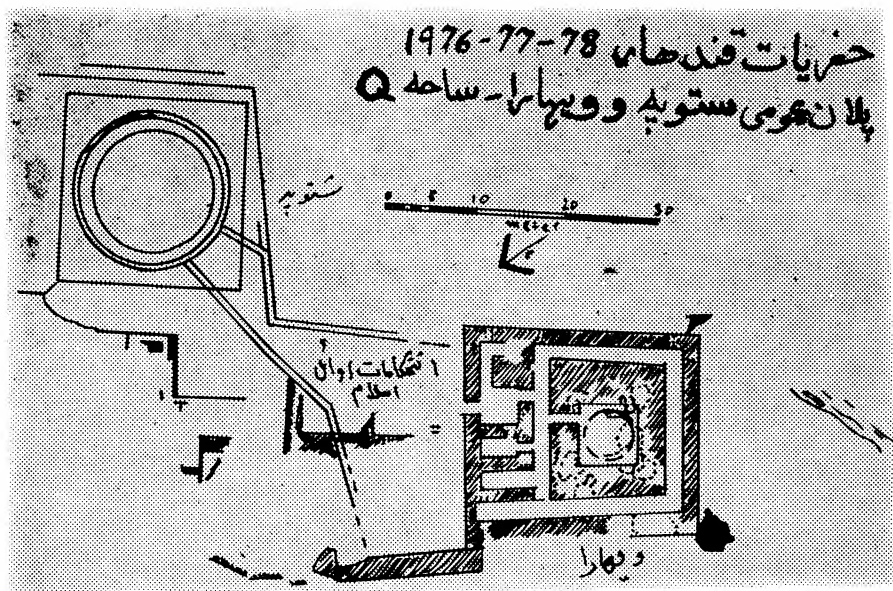
از قرن دوم تا اوایل قرن اول ق.م. بدست آمده نمای ۶ دارای خانه منظمی است که در قرن ۳ ق.م اعمار شده است ، این ادعا توسط یک سکه خورد مسی تایید میگردد ، سکه مذکور یکی از نوع سکه های سکندر کبیر است که در اولین دهه بعد از ۳۳۴ ق.م ضرب زده شده است . در یک روی سکه مذکور حروف و در روی دیگر آن شکل تیرو کمان دیده میشود علاوه بر آن خوشبختانه بین نمای ۶-۵ بایک سنگ که دارای کتیبه گریک بوده و اصلا در کدام جای دیگر نصب بوده است و بعدا از جای اصلی اش کنده شده و به حیث سنگ فر ش دهن دروازه به کار برده شده بود بر خوردیم و خانه که این سنگ از آن بدست آمد دارای رنگ آمیزی نیز بود بدیهی است که سنگ مذکور از یک دوره مدنیست قدیمتر بوده و بعدا از جای اصلی اش کنده شده و به حیث سنگ دهلیز خانه مذکور به کار رفته است و با اثر آثاریکه تاکنون کشف شده فقط یک ساختمان نی که



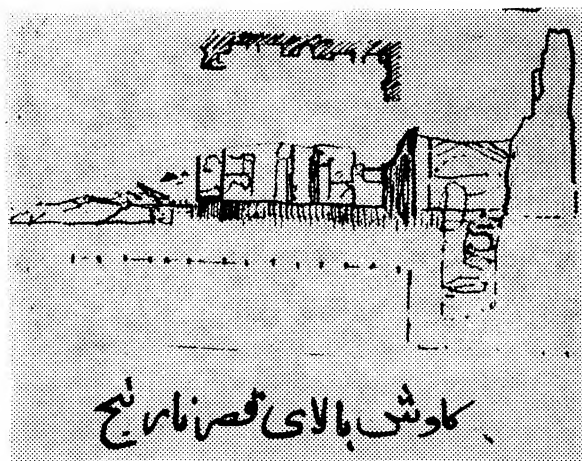


شکل "۲"

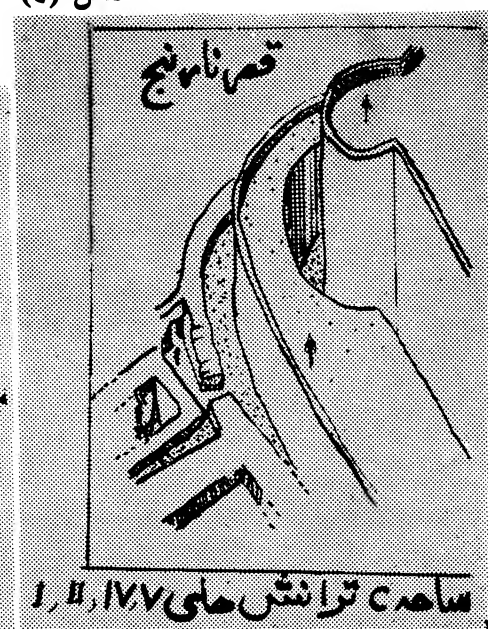
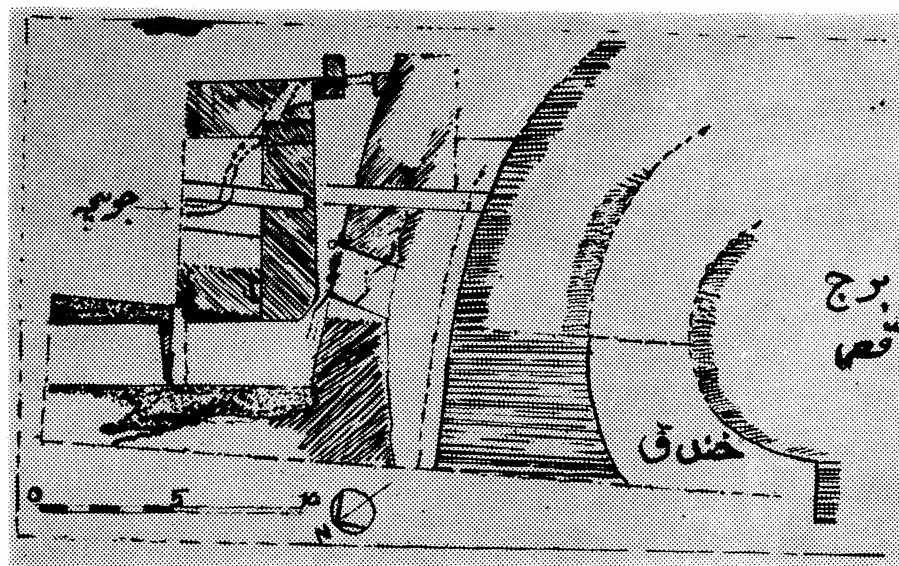
حزایات شیرکند قندھا ۱۹۷۶



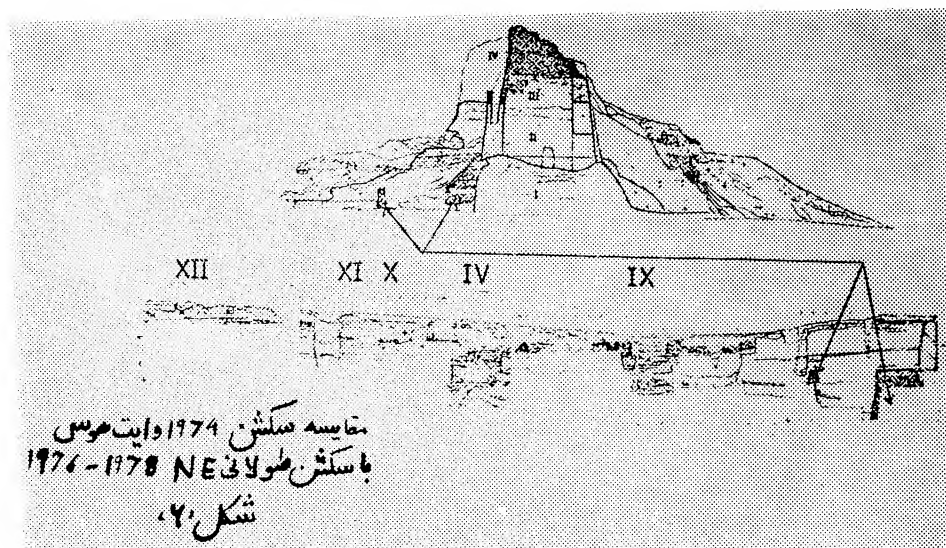
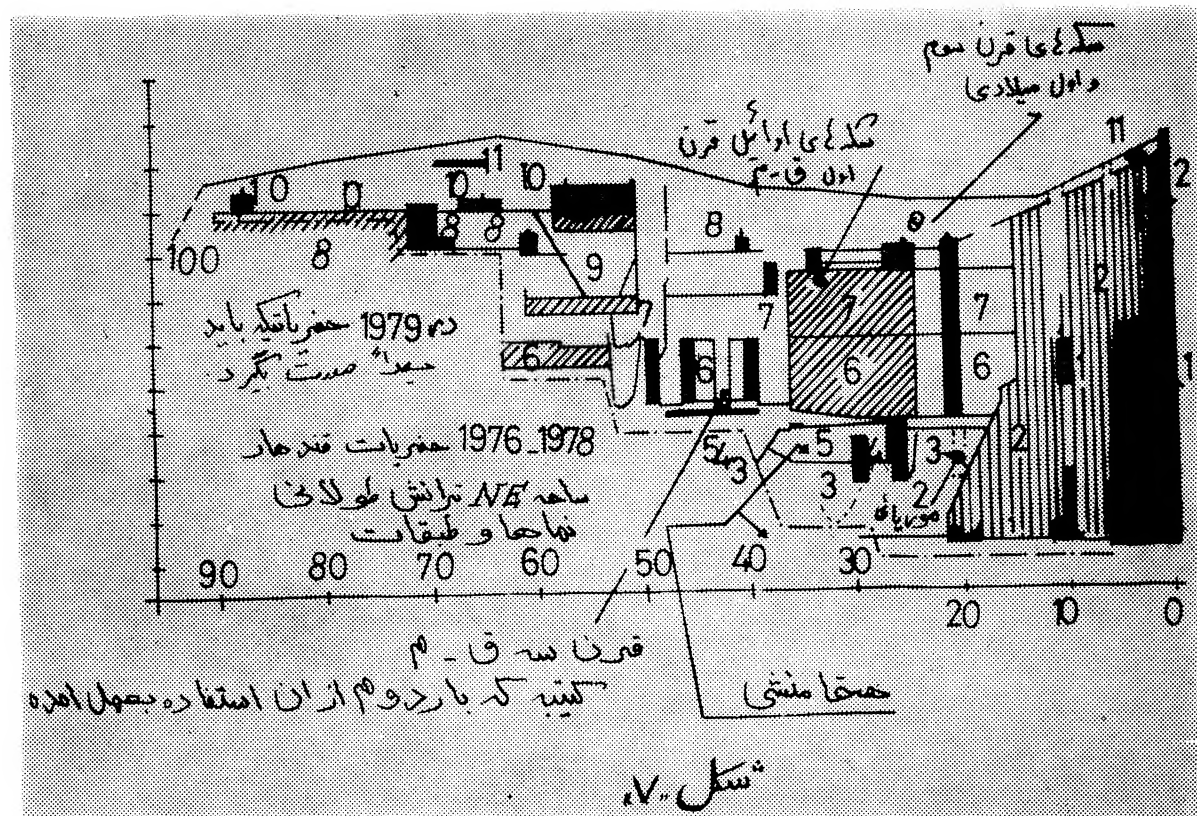
شکل (۳)



شکل (۴)



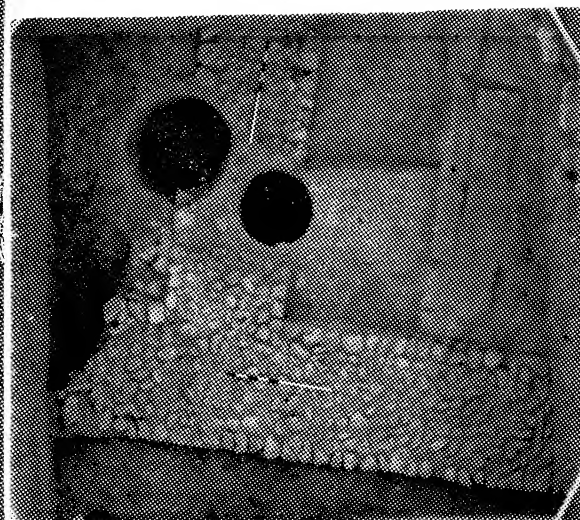
شکل (۵)





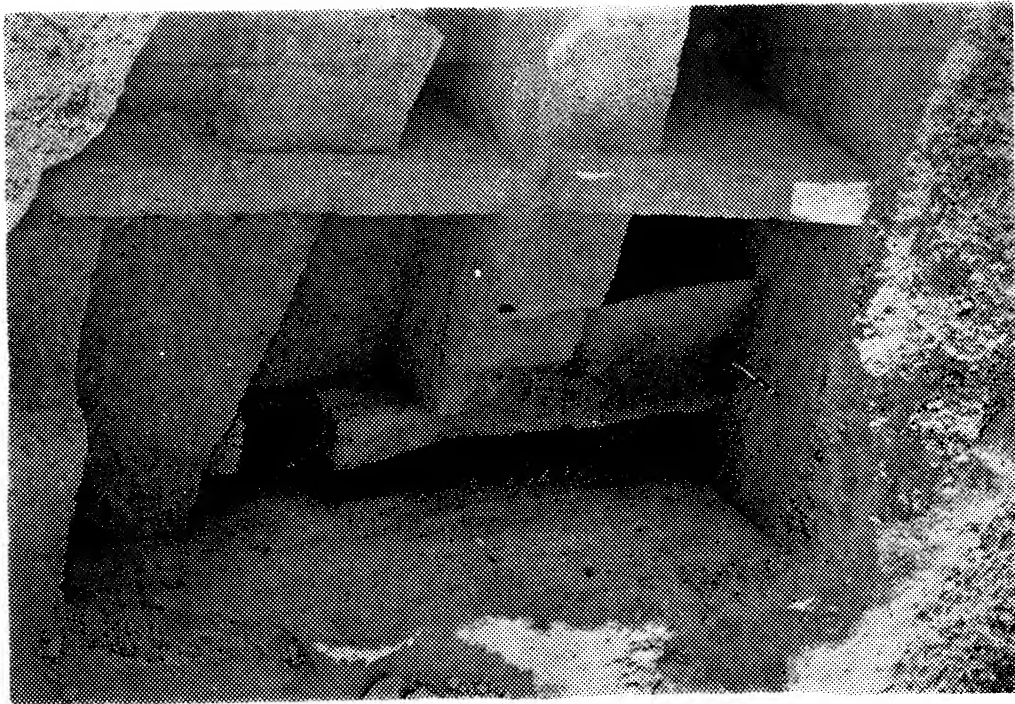


Elamite تصویر لوحه خط  
است مربوط اقرون ۶-۴ ق.م  
مربوط شکل ۵



تصویر يك قسمت از ساحه  
NE حفريات شده در ناحیه  
است که دیوار هاو سا ختمان  
های قدیم را نشان میدهد .  
از قرن ۳ ق.م تا قرن ۶ ق.م

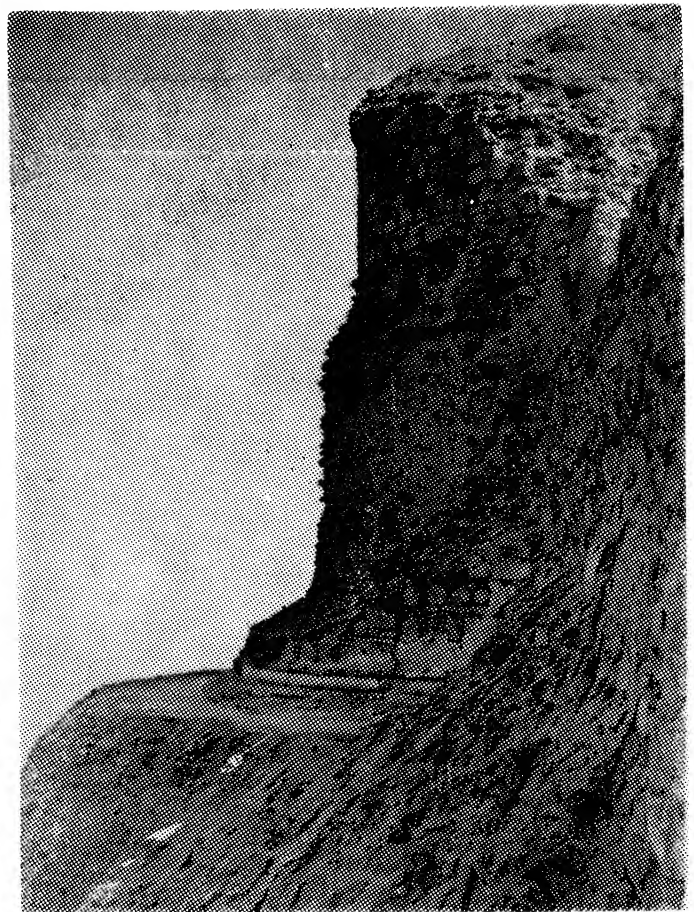
خشت های خام بزرگ قدیم را نشان میدهد .



امتداد ساحه حفريات شده برج شرقی قصر نارنج



حفريات برج شرقی قصر نارنج



ساختمان ستوپه اصلی شهر  
کهنه قندهار که قسمت پائین  
آن حفريات شده و تزئين برگ  
لوتوس در آن دیده میشود .

سنگ مذکور از آن بدست آمد و تیکر های نو ع هند ی بودند . ~~بلزگو کنند کلتوتن عصر است~~ .

نمای (۵) کتیبه مذکور شاید به نیمه قرن ۳ ق . م مصادف باشد همچنان ن نو ع تیکر های هند ی نیز مربوط قرن ۳ ق . م میباشند و فکرمی شود که از عهد آشو کـا امپرا تور مور یاها بوده باشند . همچنان از لیر های فو قانی نما ی ۴ به جز آثار و مواد دوره هخامنشی چیز دیگری بدست نیامد و در ین قشر دفعتا به طور قابل ملاحظه تیکر ها تغییر شکل میکنند ومطلقا از نظر تشا به به آثار تیکری دوره های ۷ و ۶ مند یگک مشا بهت دارند .

نمای ۳ نیز دارا ی آثار تیکری قدیم بوده و لی اگر در آینده به جانب غرب ترانش طولانی کاوش آن ادامه پیدا کند شاید حقایق اینکه این قشر مربوط دوره مور یایی و یا هخامنشی هاست بدست خواهد آمد . مخصوصا بعضی علایم وبر آمدگی ها در ین قشر وجود دارد که ممکن قشر های قدیمتر را که هم سطح آب واقع اند در بر داشته باشد وشکل مهندسی وپلان نظامی کندها ر قدیم را برای ما روشن می سازد (نمای ۲)

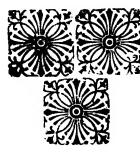
باثر این کاوشها چنین نتیجه بدست آمد که استحکامات عمومی شهر (دیوار عظیم وبزرگ عمو می شهر کهنه)

که دارای عرض ۱۱ تا ۱۲ متر میباشد روی یک کنار بار یک سا ختما نهای قدیمتر ین شهر کند هار که تاکنون کشف گردیده اعمار شده است .

دیوار عظیم شهر روی چند ایوان یا در یچه ها ی مثلث شکل که باخشیست های بزرگ خام مسدود شده بودند اعمار شده وفکر میشود که این دیوار بزرگ شهر شاید بخاطر صرفه جوئی در مصرف مواد تعمیراتی و مصروف قوای بشری وسرعت در تکمیل استحکامات شهر بالای سا ختما نهای یک شهر قدیمتر اعمار شده باشد و از اینگونه سا ختما نه سراسر استحکامات شهر مذکور وجود داشته باشد .

در نتیجه گفته میتوا نیم که قبل از شهر کهنه موجود در کند هار شهر قدیمتری نیز در محل مذکور موجود بوده واین شهر بالای آن به مقیاس وسیعتر و مستحکمتر اعمار گردیده است .

البته باید متذکر شد که سلسله حفريات در شهر کهنه کند هار ختم نگر دیده وباید کاوش های دوا مدار در آینده در آنجا صورت بگیرد تا حقایق و واقعیت های تاریخی گذشته شهر کهنه کندها ر بیشتر و خوبتر روشن گردد .



# مینار جام

## پروژه‌ئی از یونسکو برای افغانستان :

کمتر اتفاق می افتد که تشریح یک پرابلم مجرد نظیر تر میم یک مینار تو سطیکنفرصورت گیرد. مخصوصاً وقتی که این کار مورد توجه مهند سین ، باستان شناسان وانجنیران متخصص تر میم واقع شود .

پلان پیشنهاد پروژه تر میم مینار جام در یک موقع بسیار ضیق برای اطلاع دیگران از یک مثال باشکوه وبخصوص از نگاه تعمیر وزیبا ئی صوری آن در حد و امکانات ارائه و تقدیم میگردد .

مینار جام در مرکز افغانستان در ارتفاع (۱۹۰۰) متری سطح بحرو دقیقاً در تقاطع دو دره باریک و جریان دریا های مربوط این دو دور واقع شده و توسط سلسله کوه های که تا (۲۳۰۰) متر ارتفاع دارند محاط گردیده است .

این مینار توسط سلطان غیاث الدین محمد بن سام در بین سالهای (۱۱۶۳) الی (۱۲۰۲) میلادی ساخته شده است. مواد ساختمانی آن خشت پخته است که مرکبات چونه و گچ به قسم سمیت در آن بکار رفته . این مینار توسط تزئین یک پارچه خورد در قسمت بالائی و تزئین ظریف و برجسته در حصص تحتانی که کارگران چیره دست و آزموده در آن طرح های کامل و هندسی را بوجود آوردند . اندکاملاً مشخص و مجزا است . خط کوفی ئی که مانند کمر بند در قسمت وسطی مینار به گونه تنها تزئینی رنگه بکار رفته است ، در زمینه یکنواخت و همگون رنگ خشت پخته زیبا ئی مینار را کامل میسازد .

در سپتامبر ۱۹۶۱ بود که مهندسان (اندره برو نو) توسط دولت افغانستان و سازمان ISMEO ما مورگر- دید تا نقشه مینار را تهیه نماید .

که او بعداً تر میم مینار را بصورت نتیجه کار خویش تقدیم کرد . کار تر میم مستلزم یک سنجش دقیق و مقدار قابل ملاحظه ئی از معلومات تحقیقی بود، که انجام فوری آن غیر ممکن بود. (در آن زمان رسیدن به محل بنا کار صعب و دشواری بود که تنها توسط اسب و یا با پای پیاده امکان پذیر بود).

در اگست ۱۹۶۳ برای خطری که از درک عدم استحکام مینار موجود بود ، (مینار و ضحابه طرف جریان اصلی آب هریرود کج شده است) یک بند مؤقتی به کمک اهالی قریه جام بر فراز دریا ساخته شد. این ساختمان که از سنگ و خاکی چوب تشکیل شد، یگانه باملی است که تا جال مینار جام را محافظت کرد است .

در ماه جون همان سال پروگرام کار مشتمل شد بر مطالعه ساده خشت و گچ آن ، استحکام مینار توسط پایه های عمیق ، میزان قدرت برداشت وزن ، تر میم ساختمانی، تزئینات خشت های پخته و تخت کارگرفتن مطالعات و حفريات مقدماتی باستان شناسی در ساحات نزدیک . بانهم مشكلات و دشواری های موجود موضوع تطبیق پروگرام تر میم مینار بصورت قانع کننده و در یک مدت محدود غیر ممکن می نمود .

تنها در سالهای اخیر بود که با مساعد شدن راه مو تر و تا محل بنا مسا له تر میم این ابداء حقیقتاً شکل عملی بخود گرفت و دوباره زنده شد.

در (۱۹۷۴) به اثر خواهش حکومت افغانستان ، یونسکو بمشاور خود (اندره برو نو) ماموریت مطالعات بیشتری پروژه تر میم مینار را داد. در تابستان (۱۹۷۸) اندازه گیری ضروری و دقیق مینار به قسم اولین قدم برای تطبیق پروژه تر میم توسط یونسکو تمویل شد. کار یک در ۲۰- اگست همین سال شروع شد عبارت بود از گذاشتن نقشه



های بزرگ فلزی برای جلوگیری از نفوذ آب در ساحه که توسط سنگ های محل پر شده بود، این کار مقدماً تی ضروری بود .

به این مناسبت که هم امتحان مواد تهاب ادا مه داده شود و هم به این منظور که قطعات متفرق شده از اطراف تهاب دور شود . در اخیر همین سال باید این کار به انجام میرسید .

مینار که در حدود هفتاد متر ارتفاع دارد بروی يك تهاب دایروی که قطران ده متر میباشد قرار دارد . این قطر به طرف بالا آهسته آهسته كوچك شده میرود تا در ارتفاع چهل متری این قطر به هشت متر میرسد و شكل اصلی بدنه مخروط را تشکیل میدهد . در عرض اخیر الذکر برندهای بیرونی ساخته شده که امکان قدم زدن در آن موجود است بعد از آن با تعقیب شكل اصلی بدنه مخروط ، تعمیر با تغییر ثابت به طرف بالا خورد شده میرود .

همانطوریکه قبلاً تذکر رفته ، جهت انجام امور پروژه پیشنهادی يك مقصد اوقابل توجه معلومات و تحقیقات ضروری بود ، که شامل معلومات در مورد قدرت برداشت وزن مواد بکار رفته ، امتحان نمودن زمین تحتانی حامل تعمیر و سروی کوه شناسی ساحه تعمیر میشود . و البته مشکلات آتی را نیز باید از نظر دورنگه نمیداشت : فقدان معلومات کامل و دقیق باستانشناسی ساحه و خرابی های رو و تحت زمین که ترمیم و دوباره سازی قناعت بخش ساحه را بدون تاریخ گذاری تعیین مشخصات تاریخی اجازة نمیداد نتیجتاً يك ستراتی - گرافی دقیق ساحه مینار کاملاً ضروری بود .

مشکلات نقشه برداری و انتقال سامان و لوازم ضروری به محل که در عملیات ترمیم بقدر قابل ملاحظه نی موثر است ، اقلیم محل و مشکلات جغرافیائی مدت کار را به چند ماه محدود و تعدیل داده است .

در مطالعه کمک رسانیدن به ساختمان بنا درجه احتمال زلزله در منطقه معلوم نشد .

برای محکم نمودن بنا به همین حالت خم شده موجوده آن ، از طرف پروژه ساختمان سالانه دیوار محافظی ایکه دورا دور تهاب را احاطه میکند ، پیشنهاد شد . این دیوار با حوضی که ترمیمی که به منظور تعادل قوه های عامل ساخته میشود ، به صورت ارتجاعی وصل میگردد . حوض مذکور باریک ، جفله و آب دریای مجاور مملو میشود و ظرفیت آن بعد کافی سنجش شد ، تا ضد میلان بیشتر مینار عمل کند .

پروژه پیشنهادی بصورت منظم برای امتحان مقامات عمومی ساختمان توسط کمیو تر بر قومی  
National Research  
(VM 370) من بوط نستیتوت  
Concil (N. R. C.)

پیرا مطالعه گردید ، و عملیات تعیین اهتزاز ساختمانی توسط کورس (زبان طرح های ساختمانی) پوهنتون (MIT) تکمیل گردید .

سر انجام ثابت شد که مفکوره اساسی ساختمان يك حوض در اطراف آب سد و اتصال ارتجاعی آن به مینار اندیشه معقولی است .

مطرح به تقدم موضوع لست ذیل به منظور انجام درست عملیات تحت کار گرفته خواهد شد :

۱- گذاشتن قفسه (کیسه) های فلزی به قسم (دکه) در محل آن .

۲- آزمایشات ساده در اطراف قسمت های تحتانی مینار به مقصد در یافتن اندازه ها و مشخصات ساختمان تهاب در این مرحله ، دروازه اصلی و روی مینار که در اثر لغزش زمین های اطراف مسدود شده است دوباره در معرض و تابش آفتاب قرار خواهد گرفت .

۳- دريك ساحه تقریباً به شعاع ۴۰ متر ، در اطراف مینار آزمایشات ساده ستروانی گرافی بعمل خواهد آمد که نتایج آن باز سازی و ترمیم خرابی های باستانی را اجازه خواهد داد و در صورت امکان پروگرام ترمیم تعدیل و اصلاح خواهد شد .

۴- اندازه گیری متد اوج جهت کنترل مقدار جریانی آب اطراف مینار به ارتباط ارتفاع قسمت تحتانی تهاب گرفته خواهد شد .

۵- قسمت های تحتانی مینار محکم کاری و پرکاری میشود و قطعات شکسته آن ترمیم خواهد شد .

۶- کانکریت ریزی سالانه دیوار محافظی به استناد نتایج حاصله از آزمایشات تهاب ، راساً زیر کار گرفته خواهد شد .

۷- پروگرام تحکیم مینار و تو زین قوه های عامل ساختمان ، با ساختمان حوض تعادل تکمیل میشود .

ساختمان های کانکریتی جدید را میتوان در معرض دید گذاشت و یا امکان پوشانیدن آن توسط خاک به این مقصد که نمای آن مانند حالت موجود باشد نیز موجود است .

بدر نظر داشت این حقیقت که اصلاً وقتی مینار اباد شده مانند حالایک پدیده منفرد نبوده و جزء یکاشکوهی از تعدادی بناهای بوده که جهت دفاع دره بوجود آمده بود .

فعلاً این مینار باقی مانده و به همین مقصد نگهداری میشود تا واضحاً معرفی گردد .

بدون گزارش گویی اسناد قرار داد ترمیم این مینار توسط حکومت افغانستان و موسسه ئی مانند یونسکو شاهدی برای اهمیت یسک میراث استثنائی تاریخی و هنری است .

# اخبار

دېست د څاه د ترميم په هکله به دمجلې په راتلو نکی گڼه کی مفصل معلومات وړاندې شی .

• • •

**دخواجه احمد يوسفی دگنبدی مصلی تردی وروسته د باد او طوفان په مقابل کی ساتل کیږی :**

دخواجه احمد يوسفی د ښکلی گنبدی مصلی او دیوالونه چی دتر کستان ښار(قزاقستان) د څوار لسمی او پنځلسمی پیړی یوه آبدمه ده تردی وروسته دباد او طوفان په مقابل کی ساتل کیږی.

دالما تا متخصصینو دغه آبدمه په یو ډول موادو Hydrophob پوښلی چی له عضوی مخصوصو موادو څخه چی اساس یی Silicium دی جوړه شوی ده . ددی مواد خاصیت داسی دی ، کله چی وچ شی په مخ یی یو روڼ قشر جوړیږی چی داوبو او تودوخی په مقابل کی ټینگښت کوی .

دغه کار د قزاقستان په ډیرو آبداتو باندی تجربه شوی دی او د ډیرو کلونو لپاره یی د محکم والی آزما ښت وړکړی دی .

• • •

**ددیوالی نخچو نو دمطالعی لپاره نوی طریقہ اختراع**

**شوی ده :**

د گرجستان د جورجیامتخصصینو د فرسکو نو (ددیوال په مخ نخچو نه) او ددیوال په مخ د لیکل شوو تیگو (کتیبو) دمطالعی لپاره د ماورای بنفش ، نه لیدونکی او دایکس وړانگو په استفادی سره یوه نوی طریقہ اختراع کړیده .

دغه روش دا امکان پیدا کړی چی څو ډول کتیبی چی د آتن د کلیسا په مخ لیکل شوی دی ولوستل شی . همدارنگه یی داو دا گڼو په معبد کی هغه مهم نخچ شوی تصویرونه (منقوش شما یل) مشخص کړیدی چی په دیار-لسمه پیړی کی دفرسکو نو په واسطه پوښلی شوی وو. دغه کشف دگرجستان په آرت کی دپوهانو دمناقشی وړ ډیر مسایل روښانه کړی دی .

دانوی طریقہ چی د گرجستان د خیرونو موسسو پکار وړیده ډیری مساعدی آوازی یی دروم ، پاریس، لندن ، او ویانا دهنردمورخینو لپاره پکار اچولی دی .

**په هلمه کی د څوار لسمی دوری کیندل او ترمیم :**

په کال ۱۳۵۸ د لیدنې په میاشت کی د لرغون پیژندنې دمو سسی له خوا د کیندل لواترمیم یو گڼه هیات و ټاکل شو تر څو چی دهلی داو ښ دغڼی د دیار لسمی دوری په کیند نو ( حفاریات) اوترمیم پیل وکړی .

په دی لړ کی دهلی دتوپ د غڼی دوهم لمبر چیتیا او دمرکزی معبد زینه او ننو تو ور ( دروازه) او هم دمرکزی ویها را دننو تو په دروازه اودتوپ کلان په ستوپه کی کیندنی وشوی .

همدارنگه دتوپ کلان دغڼی په دریمه دوره کی لومړی او پنځم لمبر چیتیا چی په تیرو کلونو کی کیندل شوی وی پوښ شوی په دی پوښ کی دڅښتو ، سمنتو ، داوسپنی د گادرونو او لرگو څخه کار واخیستل شو . او هم دهلی دغیرمنقول موزیم اصلی زینه بیا جوړه شوه .

په همدی ډول داوښ دتپی دمغاری په مجسمو اودیوالی نخسونو باندی دواو شیندل شوه او آهن پو شونه ترمیم شول چی په دی ترمیم کی د لابر اتواری موادو څخه استفاده شوی ده .

• • •

**دېست کلا د څاه ترمیم :**

داطلاعاتو او کلتور د وزارت دلرغون پیژندنې لوی مدیریت د پرمختیا یی پروگرام سره سم د آبداتو د ساتنې لپاره یو گروپ ترمیم کاران دېست کلا د څاه د ترمیم په غرض د ۱۳۵۸ کال دمرغومی په میاشت کی دهلند ولایت ته لاړل .

نوموړی هیات د څاه د لومړی پوړ څخه تر څلورم پوړه پوری په کیندنه ، پاک کاری او خاورو ایستلو پیل وکړ ، او دڅا د زینی لاند نی برخه کیندنی او پاک کاری ته یی دوام ورکړ . چی په پای کی دڅا لاندنی برخه یعنی داوبو سطحی ته ورسیدل .

دنوموړو فعالیتو څخه وروسته د ترمیم کار پیل اوپه لومړی ځل کی دڅا د لومړی، دوهم او دریم پوړ کټاره او فرش ترمیم کړی شول . همدادول د زینی راهرو د څا داوبو تر سطحی پوری ترمیم شو .



تتبع و نگارش : ن.ع. صحراگرد

# قرمینولوجی ساختمان‌های کلاسیک

## آبدات یونان و روم قدیم

ممیزات ستون پایه‌گریک دوریک

- 1—Guttae
- 2—Metope
- 3—Triglyph
- 4—Abacus
- 5—Echinas

- A—Entablature
- B—Column
- C—Cornice
- D—Frieze
- E—Architrave
- F—Capital
- G—Shaft

ممیزات ستون پایه‌ایونیک

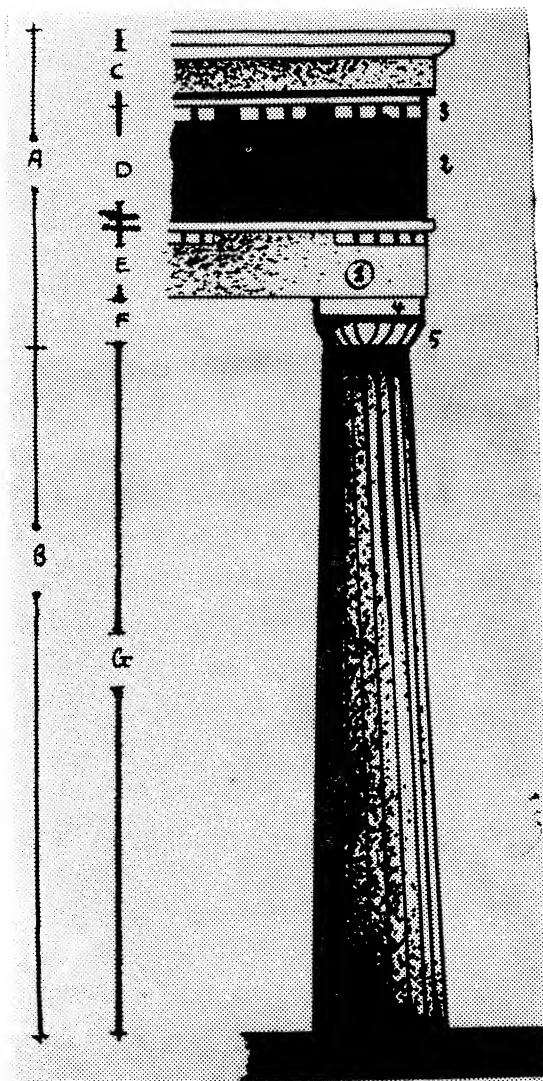
- 1—Abacus
- 2—Volute
- 3—Fluting

- A—Entablature
- B—Column
- C—Cornice
- D—Frieze
- E—Architrave
- F—Capital
- G—Shaft.

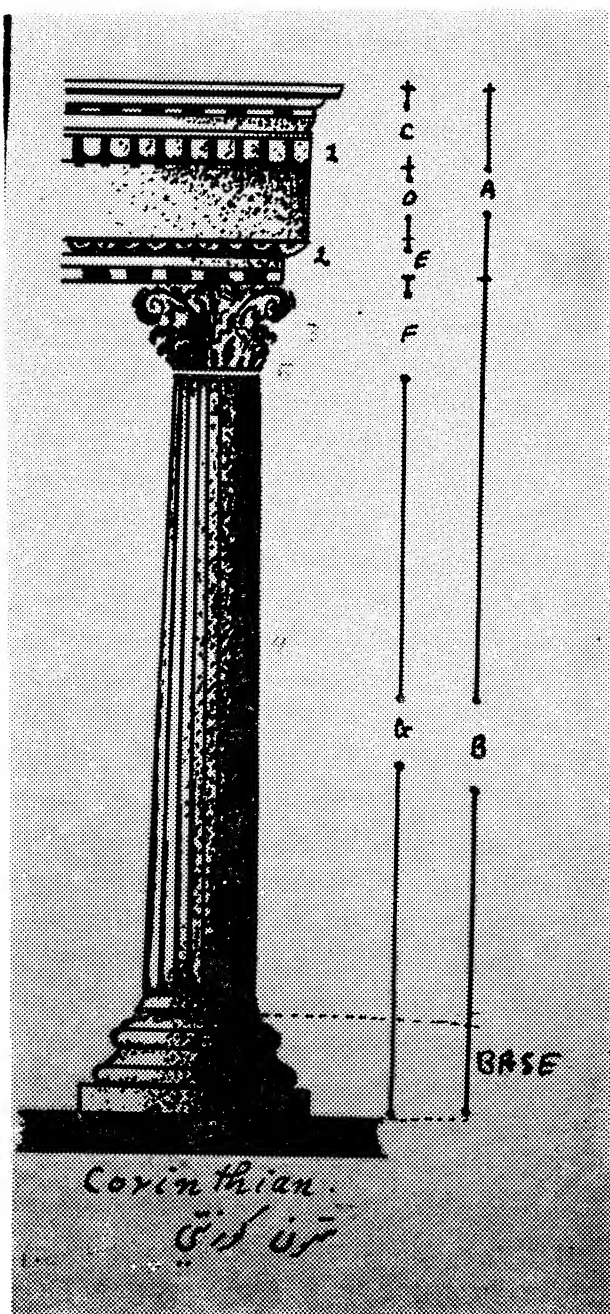
ممیزات ستون پایه‌کورنتی

- 1—Dentils
- 2—Fascia
- 3—Capital
- 4—Fluting
- 5—Echinas

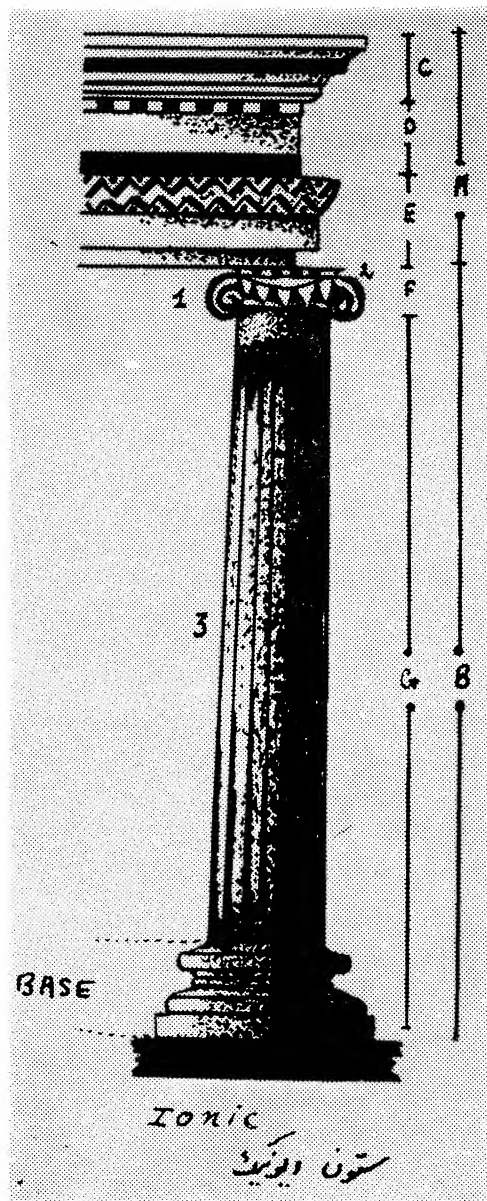
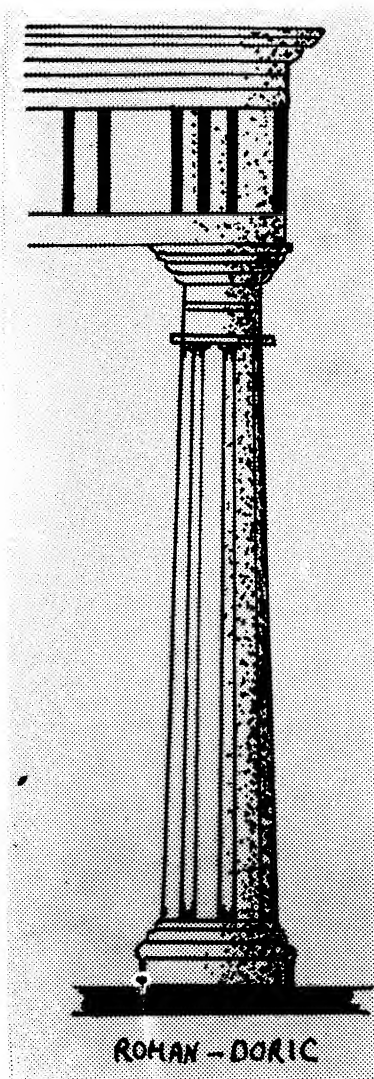
- A—Entablature
- B—Column
- C—Cornice
- D—Frieze
- E—Architrave
- F—Capital
- G—Shaft.

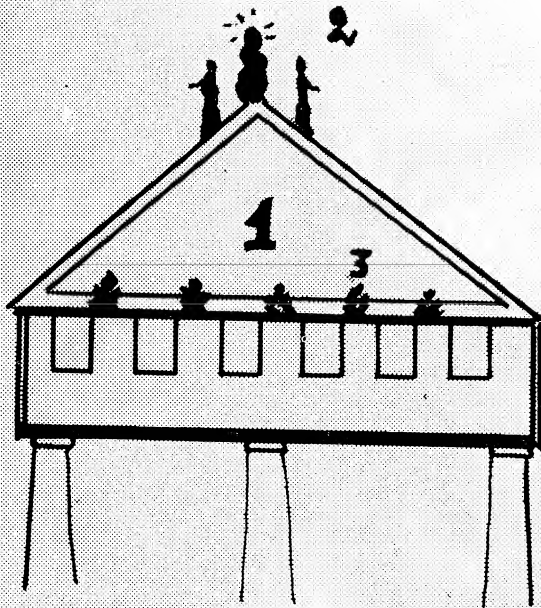


ستون دُوریک - دَرین  
Greece - Doric



Corinthian.  
ستون کورنتی

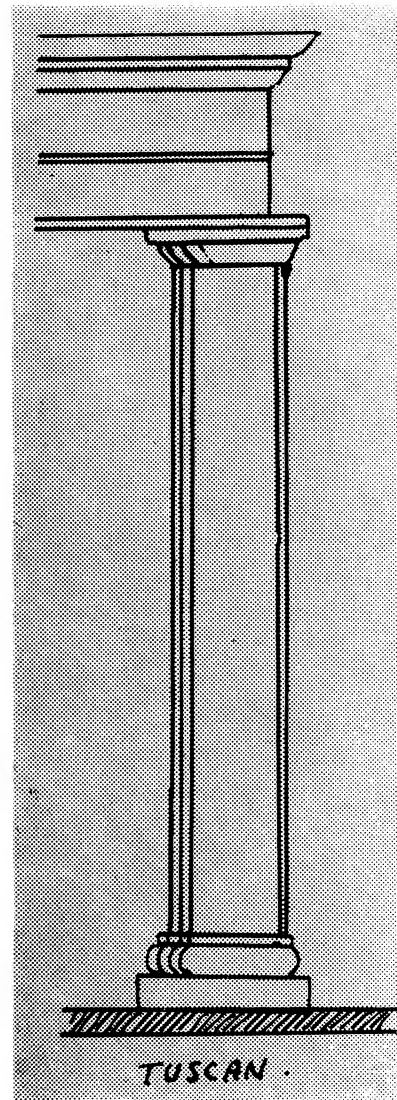
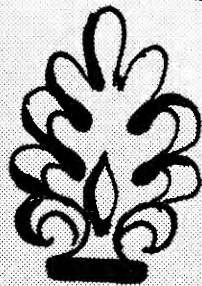




1: PEDIMENT

2: ACROTHERION

3: ANTIFIX

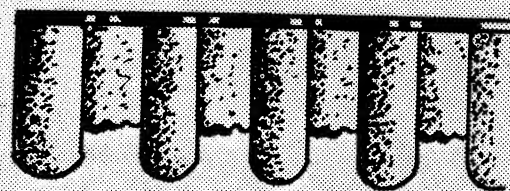
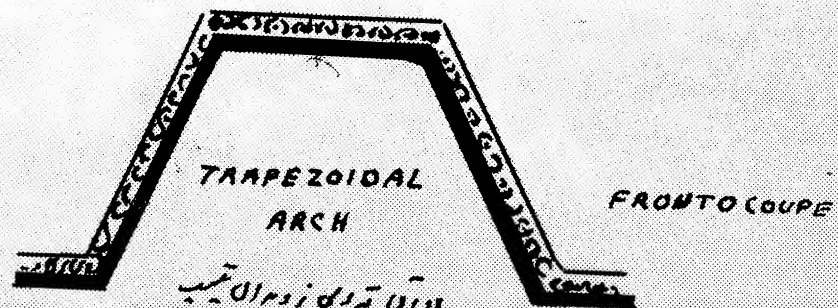
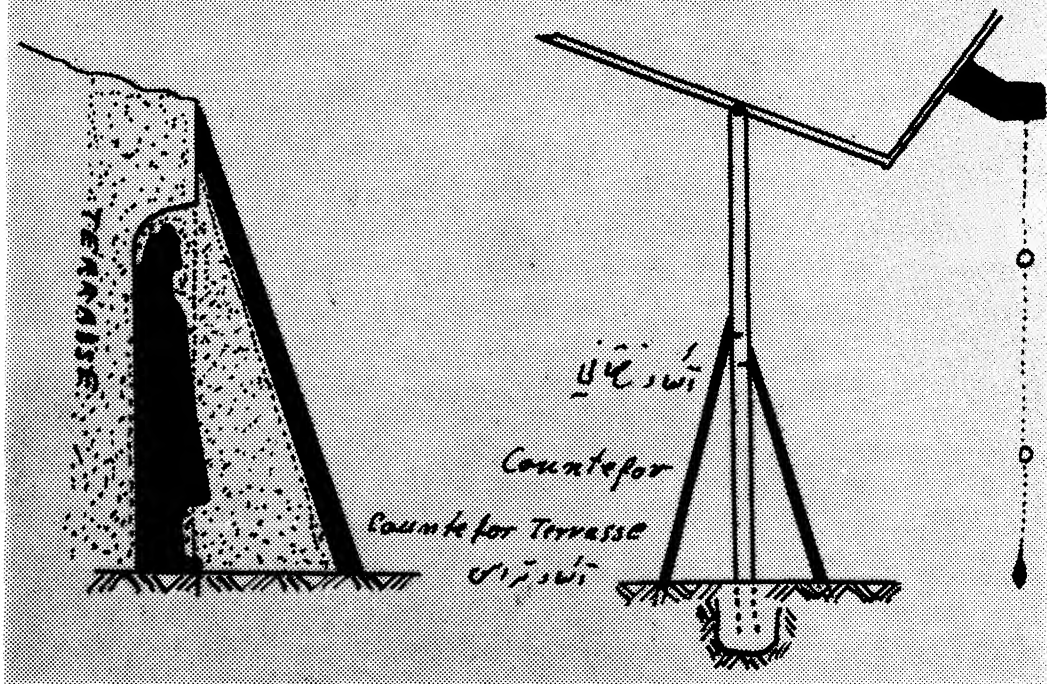






OUOL, OVOS // ASTRODAL

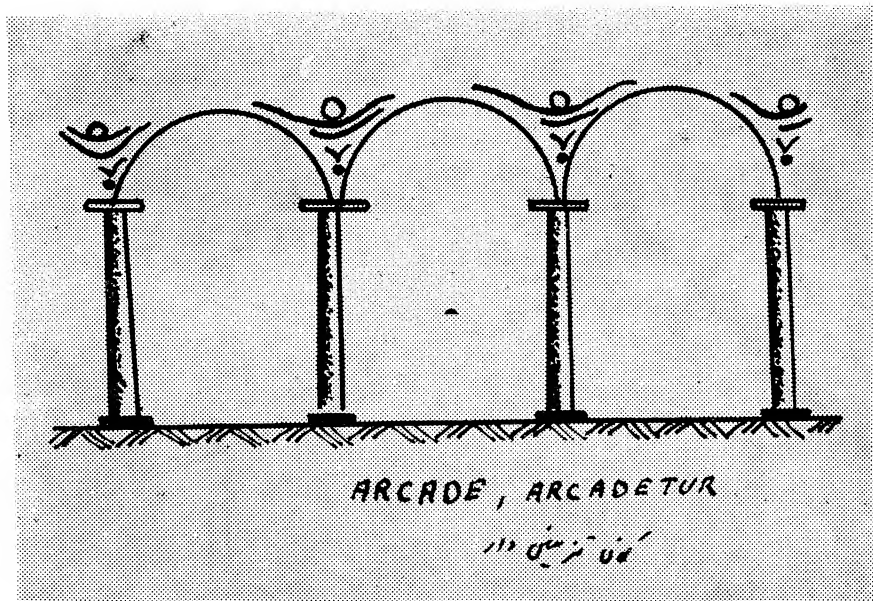
آستروئول آستروئول آستروئول



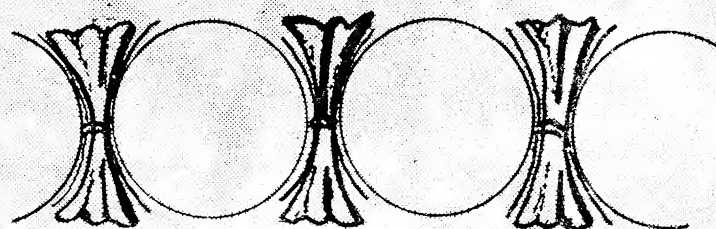
آستروئول آستروئول

OVOS

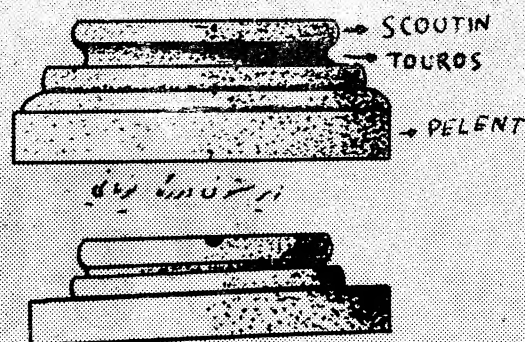
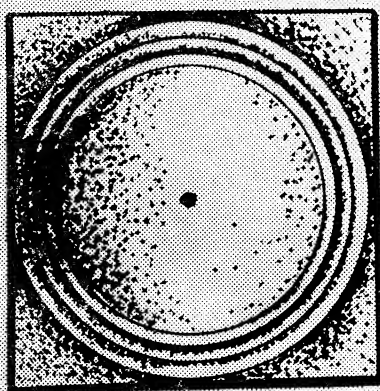
آستروئول



دکمه در خانه داران اوی



نورانی بیچی تا غیرت است شانه

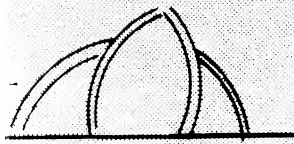


ایرستون درون بیدای

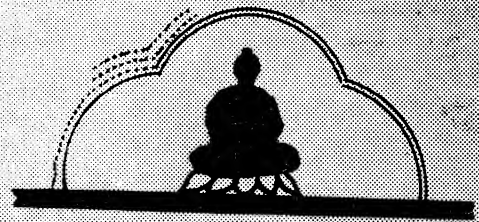
درون کوشای

در دین ۴۰ گرانرد



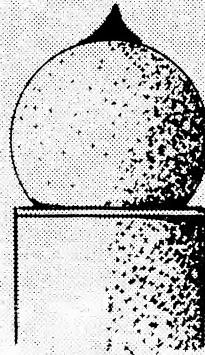


GUTTRES  
COUNTERFORT.



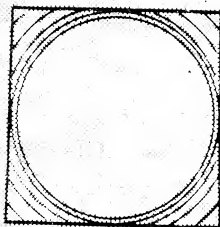
TREFOILED

سه گانه قوسی



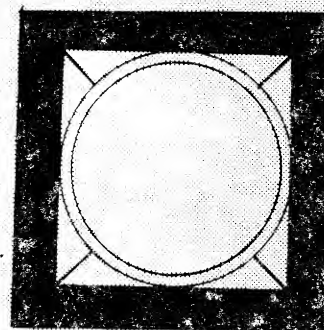
ZYLINDER

ستون



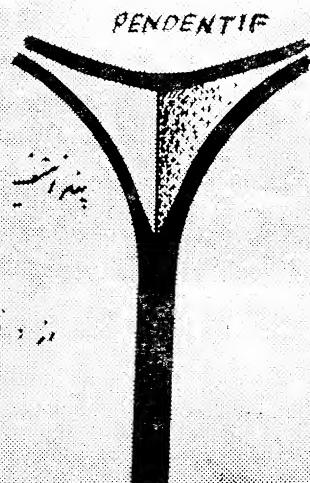
TROUNPE KUPPLER

تخته گرد



PENDENTIF  
KUPPLER.

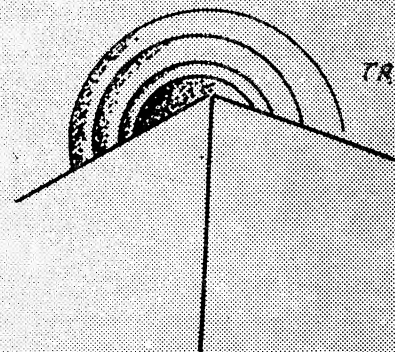
گنبد پنداری



PENDENTIF

پنداری

از ۵ تا ۴ متر



TROUNPE

تخته گرد

۱- تکیه استنادی از طرف خارج روی ساختمانهای قدیمه مانند اتکا مجسمه ۳۸ متری با میان به زاویه (۹۵) در پایه ها و کنارهای قدیمه بکار میرفته بنام کوتی فور ت Contefort یاد میشود.

۲- کمان های مستطیل شکل که در آبدات تاریخی و ساختمانی درها یشی هرات کنونی قبور و مساجد در آسیای میانه بکار میرود و معمولاً از مواد خشت پخته مرصع نی ساخته میشود که بنام ولت Volte تدکررفته است.

۳- سقف های نیم قوسی که در آبدات اسلامی در مدخل ایوان ها بکار میرود و بنام بارل ولت Baril Volte یاد میشود.

۴- گنبد یا Kuppel معادل با Dome که در کلیسای کاتولیک و یا ساختمانهای بودائی و اسلامی بکار میرود. استناد این سیستم معمولاً با لای چهار زویه استوار است. معمولاً گنبد هارا به استناد دو زوای رواقها و یا بعضاً محرابها بنام گنبد های Pendentif Kuppel و گنبد های Tromp Kuppel یاد میشود.

۵- استوانه یا Zylinder معمولاً حصه وسطی که مقطع دو انجم فوقانی و تحتانی ساختمانهای کلاسیک را نمایندگی کند مانند منارها. استوانه یک گنبد و یا استوانه یک ستوپه بودائی.

۶- کمان یا Arch یا Ringe در ساختمانهای کلاسیک دوره اسلامی و بودائی کلیسا های عصر گوتیک خوبتر به ملاحظه میرسد که دارای مشخصات ذیل میباشد.

الف سطح داخلی کمان را بنام Intrados یا Innere Ringe گویند.  
ب: سطح خارجی کمان را بنام Extrados یا Ausere Ringe گفته اند.

۷- کمان های سه قوسی یا Trapezoidal کمانهای را گویند که حصه فوقانی آن قطع شده باشد در مکتب گنداهارا از اواخر قرن سوم آغاز تا قرن چهارم ادامه پیدا میکند بطوریکه اصالت اولیه خود را بدون تزئینات اطراف آن در قرون پنجم و ششم تغییر میدهد و در عوض خطوط موازی اطراف آن تزئینات دائروی بوجود میاید.

برای مزید معلومات در موضوع مراجعه شود به نقاشی های بامیان از بنجامین رولاند.

۸- کمان کاهد تیور عبارت از نوعی کمانیست که در معابد بدگند! هارا مخصوصاً رواقهای که در ستوپه های دوم سوم مینکیالا، توردری، نیشماندری و هم چنان در ناری Nari در صحنه های از معجزه سرا واسی مشاهده میشود. (۱)

۹- Folmonding (Ranzo) - عبارت از تزئینی مسلسل نباتی است در آرت هلنستیک در آبدات تاریخی پیرگمون Pergamaon که بعد ها در روم به اوج خود میرسد توسط ساسانی ها به آسیای مرکزی انتقال میکند و بعداً نیز در آرت گنداهارا را مشاهده شده است.

۱۰- Pedestal استناد مجسمه های ایستاده و نشسته را میگویند که معمولاً شکل تخت را دارا میباشد بعضی اوقات علاوه از استناد مجسمه ها در پایه های کورنتی نیز شکل Pedestal Corinthi ظاهر شده و بنام معروف است.

### ستون پایه ها :

۱- دانشمندان باستانشناسی از نظر ساختمانهای کلاسیک اجزای یک آبد را اینطور بررسی نموده اند :  
الف : ستون های قاعده وی دوریک Doric Order

ب: ستون های قاعده وی ایونیک Ionic Order  
ج: ستون های قاعده وی کورنتی Corinthian Order  
این نوع ستون پایه ها معمولاً از قرن ۱۰-۹ ق.م آغاز میاید شباهت آن بصورت منسجمتر در سلسله ایثا لیا به مشاهده میرسد. معمولاً این ستون ها همه پخ زده اند بطور نمونه میتوان ستون پایه های معبد Zeus را در اولمپیا یونان و پارتینون مشاهده کرد.

ستون پایه ایونیک برای اولین بار در قرن پنج ق.م در معبد بوسکریال Buskria دیده شده است.

ستون پایه کورنتی که نسبتاً معمول تر است برای اولین بار در بسو Basso و افیس Efes پایتخت قدیم ترکیه که ۶۰۰ هزار نفر نفوس داشت دیده شده است. برعکس در آرت گنداهارا این نوع ستون در رواق های از صحنه های ایکونوگرافی بودائی بکار رفته است. طوریکه بصورت چسپیده به دیوار ستوپه ها بوده و بنام ستون پایه چسپیده بدیوار معروف است اصطلاحاً بنام Pilaster یاد میشود.

موزائیک Mosaic روش بخصوص است مربوط به ابتکار یونانی ها بعد از قرون ششم و هفتم در مصر در راهرو های داخل حصارها بکار میرفته یکی از این نمونه هارا میتوان در موزیم ملی برلین مشاهده نمود بعد ها برای اولین بار کلمه ویدورانت Vedorant در ونیس ایتالیا در قالب موزائیک که اشکال توسط سنگ های خورد و ریزه منقوش تبارز میکنند

Pavment پافمنت یا Dolag روش مهندسی است که در روم قدیم مخصوصاً در Pampai زیاده بکار رفته به این معنی که سنگ های مربعی به اندازه های خورد و بزرگ فرش میشد در دوره اسلامی فرش هارا توسط خشت پخته بوجود میاوردند.

(1) Foucher (A.),— A. G.—B.G. vol. I. p. 193. fig. 77.  
Marshall (G.J.),— The Buddhist art of Gandhara, Cambridge, 1960. Pl. 38, Pl. 77.

## اصطلاحات باستان‌شناسی

Cairn: سنگ‌های که به منظور ساختن، احاطه‌های سنگی صندوق مانند، استفاده می‌شود. این نوع ساختمان‌ها توسط مردمان (Beaker folk) درجایی که مقدار سنگ مذکور به صورت کافی در دسترس شان بود ساخته می‌شد. از جمله ساختمان‌های مذکور میتوان از دار تمر، شمال و غرب انگلستان و اسکاتلند نام برد.

Caspian Culture: تمدن عصر سنگ افریقای شمالی است که شواهد از قبیل پارچه‌های مواد استفاده شده و اجاق‌هایی که در پختن بعضی مواد از آن استفاده می‌شد، در کپسا (Capsa) که حالا بنام گفسا (Gafsa) یاد می‌شود تقریباً دو صد مایل از جنوب تونس فاصله دارد، کشف شده. همچنان شواهد این تمدن از نیسیا در جنوب شرق الجزایر و کنیا بدست آمده احتمال می‌رود بعضی سنگ‌ها یکی که در افریقای شمالی حکاکی گردیده است توسط مردمان این تمدن صورت گرفته باشد، و حتی شواهدی در دست است که این مردمان به جانب شرقی هسپانی نیز مهاجرت نمود باشند.

Capstone: سنگ بالای احاطه دفن گاه را (Capstone) می‌نامند.

Carboniferous Period: عصر ذغال است که معادل میشود به عصر پنجم (Palaeozoic Era) پیشتر ذخایر سنگ‌های آهکی در آب‌های کم عمق ته نشین گردیده، حیوانات بحری مخصوصاً نرم تنان و ماهی‌های بدون الاشه درین عصر بوجود آمدند. این عصر دو صد و بیست میلیون سال قبل از امروز خاتمه یافت و پنجاه و پنج میلیون سال را دربر گرفت، درین زمان باطلاح‌های وسیع، درختان بزرگ و بلند که ارتفاع آنها به صد فوت می‌رسید، نباتات عظیم الجثه

Cairn: سنگ‌های که به منظور ساختن، احاطه‌های سنگی صندوق مانند، استفاده می‌شود. این نوع ساختمان‌ها توسط مردمان (Beaker folk) درجایی که مقدار سنگ مذکور به صورت کافی در دسترس شان بود ساخته می‌شد. از جمله ساختمان‌های مذکور میتوان از دار تمر، شمال و غرب انگلستان و اسکاتلند نام برد.

Cambrian Period: عصر جیو لو جیکی است که صد میلیون سال را دربر گرفت.

اولین سنگ‌ها که مربوط به عصر مذکور میگردند از کامبریا (Cambria) پیدا گردیده، رومن‌ها (Wales) را بنام کامبریا یاد می‌نمودند. این عصر شروع زندگی حیوانات غیرفقریه بود، هرچند که درین عصر حیات در روی زمین نبود. با نهم حیوانات بحری مانند اسفنج ... و دیگر مخلوق صد فوتی در بحر زندگی داشتند (Trilobite) به مرحله نهایی انکشاف خود رسید. واضافه تر از هزار پارچه آن از بین صخره‌های (Cambria) بدست آمده است.

Camp: اصطلاح عمومی که به خاکریزهای قدیم قلعه‌ها اعمار شده با لای‌تپه‌ها و احاطه که برای حیوانات ساخته میشود اطلاق می‌گردد.

Canopic jar: ظرف که در آن جگر، روده‌ها، گردنها و معده شخصی مرده قبل از اینکه مومیایی گردد گذاشته می‌شد. و در دفن گاه‌های مصری مدفون می‌گردید. حصه فوقانی ظرف مذکور شباهت به سر انسان داشت و آنرا در محل مقدس در بین مقبره می‌گذاشتند. این طرز العمل در زمان سلسله بیست و یکم مصر مورد مناقشه

Causewayed Camp: — احاطه دایر و ی یا مربع

شکل که مربوط است به عصر سنگ جدید Neolithic قسمتی استحکامی در بالای تپه ها اعمار میگردد ، و از آن به چندین منظور استفاده میشود : محل ملاقات ها در اوقات مختلف سال ، به منظور دفاع ، جابجا نمودن حیوانات در هنگام شب و یا بحیث محل تبادله آنها ، از محل مذکور استفاده میشود . بهترین نوع این احاطه یا ساختمان در دو ریست کشف گردیده است .

Cave Bear: — حیوان درنده و خور و بزرگ که جسامت آن تقریباً دو چندخوک های خاکستری امروزی بوده و در مغاره ها و پناهگاه های سنگی در زمان یخبندان بزرگ عصر پلیستوسین (Pleistocene) زندگی میکرد .

Cave Dweller: — مردمان عصر قدیم سنگ بودند ، که در مرحله آخر عصر یخبندان بیست هزار سال قبل از امروز زندگی میکردند . آنها گوزن شمالی ، اسب های وحشی و گاو کوه ها را شکار مینمودند اما ، خود آنها طعمه و شکار شیر ها ، خرس های مغاری و خوک های وحشی میکردند . ایشان مردمان بودند که تصاویر حیوانات و صحنه های شکار را در دیوار های مغاره ها ترسیم و رنگ آمیزی می نمودند . در فصل گرما از مغاره های خویش بیرون می آمدند و از پوست گیاه ها پناه گاه های خیمه مانند می ساختند .

شواهد این نوع فعالیت آنها از اتحاد شوروی و سویس رلند بدست آمده است .

Cave Painting: — رسم و نقاشی های آرتیست ها و شکارچیان عصر اخیر سنگ قدیم (Upper Palaeolithic) که به صورت واضح و روشن در مغاره های جنوب فرانسه و شمال اسپانیه کشف گردیده است . مشهورترین مغاره های نقاشی شده عبارت اند از لاسکیکس (Lascaux) در فرانسه و آلتامیرا (Altamira) در اسپانیه می باشند . قسمت بیشتر این نقاشی ها در دیوار و سقف های مغاره صورت گرفته ، اکثر آنها تصاویر حیوانات بوده و تصویر انسان به ندرت ، نقاشی گردیده است . چنین تصور میگردد که این تصاویر و نقاشی ها جنبه و مفهوم جا دوی مذهبی داشته و چنین تصور می نمودند که با نقاشی نمودن همچو صحنه ها شکارچیان چانس بهتری را در هنگام شکار نصیب خواهند شد .

Celt: — اصطلاح متروک که برای اسکنه و تبر زین

های ساخته شده از سنگ ، برنز و آهن استعمال میشد .

(بدون گل) حشرات بزرگ و ذو معشتین ها درین عصر زندگی میکردند . اکثر ذخایر بزرگ ذغال جهان در اواخر این عصر موجود آمدند . Carnac: — قریه است در فرانسه که تقریباً سه هزار پاچه سنگ مختلف النوع به صورت موازی به فاصله دونیم مایل امتداد داشته کشف گردیده ، سنگ های مذکور در نیمه قرن دوم قبل المیلاد بنا گذاشته شده است . در ساحل جنوب قریه مذکور بزرگترین (Megalithic) تمرکز یافته که از بازمانده های بس مهم در اروپای غربی بشمار میرود .

Carthage: — پایتخت امپراتوری فنیقی ها بود که در سال (۸۵۰) قبل المیلاد تاسیس گردید . این محل در نزدیکی تونس در ساحل مدیترانه آفریقای شمالی موقعیت دارد . کار تجار بعداً به یک بندر مهم و شهر تجارتی تبدیل گردید . بین ساکنین این محل و رومن ها جنگ بزرگ در گرفت ، در نتیجه شهر مذکور در سال ۱۴۶ قبل المیلاد توسط رومن ها ویران گردید . بعد ها شهر مذکور به امر اگستوس قیصر (Augustus Qaesar) دوباره اعمار گردید و ازین محل مستعمره های آفریقای خود را کنترل می نمود . هفتصد سال بعد این شهر دوباره توسط (Vandal) ها و اعراب تسخیر گردید و بالاخره در سال ۶۹۸ میلادی دوباره ویران گردید ، حالا بجز ویرانه چیز دیگری از آن باقی نمانده است .

Cartouche: — چو کات بیضوی شکل طولیست که اکثر اسماء خاندان سلطنتی مصری ها در آن نبشته شده است این لوحه توسط دکتر توماس یانگ (Thomas Young) هنگامیکه مصر وف ممالعه کتیبه (Rosetta stone) بود کشف گردید .

Cattle: — کله های حیوانات امروزی ، نسل و بقایای همان گاو ها و دیگر حیوانات وحشی بوده ، که استخوان آنها ، از لایه های عصر پلیستوسین (Pleistocene) یافت شده است . حیوانات مذکور برای باراول در چهار هزار سال قبل المیلاد در شرق میانه اهلی گردیدند ، فوسیل حیوانات که شاخ های طولی داشتند از میدین کستلی دوریست ، بدست آمده اما با کله حیوانات که شاخ های کوتاه داشتند تا آخر عصر برونز نمایان نگردیدند .

Catuvellauni: — قبیله عمدی بلژیکی که در اواخر عصر برونز در جنوب شرق انگلستان زندگی میکردند . مرکز آنها Verulamium بود . سرکرده مشهور آنها

کیسولنس (Cassivellaunus) بود و عقیده بر آن است که از اولین شخصی بوده است که مشهور باین اسم بوده که بر ضد رومن ها جنگیده است .

Celtic Field: — سا حقه غیر منظم مستطیل شکل که توسط مردمان عصر اخیر سنگ (Neolithic) اعمار گردیده بود و سا ختمان مذکور را متعلق به تمدن هالستت (Hallstatt Culture) میدانند.

Celte: — قبایل جنگجوی که سلاحهای آنها همه آهنی بود و در اروپای مرکزی و غربی زندگی میکردند. از سال (۴۰۰ تا ۵۰۰) قبل المیلاد خیلی قدرتمند بودند آنها چندین بار از کانال که بین اروپا و انگلستان واقع شده بود، عبور نمود و وارد انگلستان و ایرلند گردیدند و در آنجا مسکن گزین شدند. قلعه های بزرگ با لایتهای اعمار نمودند بقایای آثار آنها در ایتالیا و اسپانیه نیز کشف شده، اما وسعت امپراتوری رومنها تسلط آنها را در اروپا از بین برد، و در (۵۰) قبل المیلاد تنها انگلستان بحیث مرکز عمده آنها باقی ماند و در ظرف صد سال بعد از آن تاریخ، به صورت مردمان مستقل درآمدند. تأثیرات تمدن و فولکلور آنها در والس، ایرلند و مناطقی مرتفع اسکاتلند به مشاهد رسید.

Cenotes: — چاه های مایاس (Mayas) است که انسان را به خاطر رضای خداوند قربانی نمودند و بعد در چاه های مذکور می انداختند.

Cenozoic Era: — عصر اخیر یا جدید جیو لوژیکی است، و تقریباً هفتاد میلیون سال قبل از امروز آغاز گردید و آنرا بنام عصر «زندگی جدید» نیز می نامند و این همان عصر جیو لوژیکی است که ما در آن زندگی میکنیم، و آنرا بنام عصر پستانداران و مجموع از عصر سومی و چهارمی نیز می نامند.

Cephalopod: — یک دسته از حیوانات بحری که شامل ماهی های مرکب و هشت پاها بود اصطلاح به آن دسته از نرم تنان اطلاق گردیده که شاخک های حساس داشته و دور دهن آنها را احاطه نموده بود و طوری به نظر میرسید که چنین لب داشتند، طول بزرگترین Cephalopod عصر (Palaeozoic) به پانزده فوت میرسید.

Chalcolithic Age: — مرحله ایست بین عصر سنگ جدید (Neolithic) و پروتز که بنام عصر مس نیز یاد میشود. ابزار سنگی و مسی هر دو درین مرحله مورد استعمال بود. این دوره فقط چند صد سال پیش خاتمه یافت.

Chambered Tomb: — احاطه دفنگاه ها بود که در اعمار آن سنگ های بزرگ بکار رفته، این سا ختمان یک

مدخل در آمد داشت و داخل مدخل مذکور احاطه دو می را نیز اعمار می نمودند. بعضی اوقات به مقصد تنگ دری در دری سنگ ها حکاکی نیز صورت می گرفت. در بعضی ازین احاطه ها مخصوصاً در سنگ های سفت و محکم آن سا ختمان طاق مانند می ساختند که میت را در آنجا گذاشتند این نوع احاطه ها از عصر سنگ جدید تا اوایل عصر برونز متداول بود.

Chariot: — گادی سبک وزن دو چرخه که توسط اسپان کش میشد سا ختن این نوع گا دی ها در قرن سوم قبل المیلاد رواج داشت. تصاویر گادی مذکور در دیوارها و ظروف سفالی شرق میانه رسامی و منقوش گردیده است این نوع گادیها در انگلستان در عصر آهن توسط مردمان سیلت (Celt) نیز ساخته شد.

Chatel Perronian Culture: — بخش پیشین تمدن اروکنسین Aurignacian Culture بوده که اساساً از مرکز فرانسه گسترش یافت. ابزار مشخصه آن عبارت از تیغ بوده که از سنگ چقماق به صورت طویل و باریک ساخته میشد. که هر دو دم آن تقریباً با هم موازی میبود. از تیغ های مذکور بحیث چاقو و از بعضی دیگر آنها بحیث نیزه، تراش کننده و سوراخ کننده ها استفاده میشد.

Cheddar Gorge: — دره تنگ آهکی است در میندپ هیل (Mendip Hill) در اثر جریان و عمل آب بعضی مغاره ها در دره مذکور بمیان آمده است.

بقایای انسان عصر قدیم (Palaeolithic Age) از آن کشف گردید در سال (۱۹۰۳) میلادی اسکلت از مغاره کوغ (Gough's) بدست آمده که حالا بنام (Cheddar man) یا انسان چیدر، یاد میشود. ابزار چقماقی و استخوانی چیدر با تمدن کریسولین (Creswellian Culture) ارتباط داشته اما رابطه آن با اورکنسین (Aurignacian) خیلی ضعیف به نظر میاید.

Chert: — گوارتز که شباهت به سنگ چقماق داشته و معمولاً در بین سنگ های آهکی یافت میشود. انسانهای عصر سنگ قدیم از آن ابزار و سلاح میساختند. Chester: — احاطه قلعه نظامی بود که توسط رومن ها اعمار گردیده و بنام دیوا (Deva) یاد میشود.

بازمانده های دیوارهای قلعه مذکور هنوز هم به چشم میخورد. پیاده روی ها و حمام قلعه مذکور حفاریات شده و از زیر توده های خاک بیرون گردیده اند.

امفیا تیاتر مذکور در پایین باغ عمو می مذکور موقعیت داشت اشغال نظامی قلعه مذکور در قرن چهارم پایان یافت. و بعداً به حیث یک بندر تجارتی با ایرلند باقی ماند.

Chinese Civilization: تمدن های اولیه در چین در

کنار دریای خلیج زوادی وانگ هو (Hwang-Ho)

ویانگتس کیانگ (Yangtze Kiang) (شصت هزار سال قبل

از امروز آغاز گردید و از جمله قدیم ترین تمدن ها که تا حال ادامه دارد بشمار میرود، واسناد که راجع به امپراتوری های چین ثابت گردیده قبل از هزاره اول قبل المیلاد است. چینایان از ارضی زراعتی خویش را توسط کانال ها آبیاری می نمودند. بافندگی مخصوصا بافتن کالاهای ابریشمی را انکشاف و توسعه دادند. در سفرهای خود از گادی های دور عرا ده بی استفاده می کردند. شهرهای بزرگ را بنا نمودند و ستاره شناسان چینی از هر دو جنتری (شمسی و قمری) استفاده می نمودند.

Chou-Kou-Tien: قریه ایست نزدیک پیکن که زیاده از چهل اسکلیت انسان از زمانه که در بالای تپه ساخته شده بود کشف گردید. این محل تقریباً نیم میلیون سال پناهگاه انسان بود، حفاریات ساحه مذکور در سال ۱۹۲۱ شروع اما در سال (۱۹۲۷) میلادی دندان انسان پیکنسن (Sinanthropus Pekinensis) از محل حفاریات شده کشف و همچنان تعداد زیاد از فوسیل های حیوانات که تقریباً متعلق به بیست حیوان مختلف النوع بود نیز بدست آمد.

Chinerary Urn: ظرف سفالی که خاکستر انسان را در بین آن میگذاشتند و بعداً آنرا دفن می نمودند (Urn) شکل بخصوص دفنگاه مردمان عصر برونز بود، اما بعداً رومن ها انگلو ساکسون ها نیز ازین روش پیروی مینمودند. نمونه واضح اینوع ظروف در سال (۱۹۲۱) از لیچورت (Letch Worth) و هرتفورد شایر (Hert Fordshire) در اثر کاوش نمایان گردید. بعداً واضح گردید که ظروف بدست آمده توسط سیلتی ها در صد قبل المیلاد ساخته میشد در دور بعضی از ظروف مذکور حلقه کمر بند مانند نیز بکار برده میشد.

(Cist): احاطه سنگی که مردگان و یا خاکستر آنها را در آنجا دفن می نمودند ظروف که اشیای مقدس را در آن میگذاشتند و دفن می نمودند نیز Cist نامیده میشد این نوع ساختمان ها احاطه کار مردمان عصر برونز بوده است.

Clactonian Culture: تمدن نیست مربوط به مرحله

اول عصر سنگ قدیم که همزمانست با (Abbevilliau) وعصر (Acheulian Culture) مشخصات برونزنده آلات و ابزار این عصر طوری که از نزدیک ملاحظه گردیده است

ضخیم ولبه های برنده داشته طول آنها تا ششس انچ میرسد. نشانه های این تمدن از جنوب شرق انگلستان و فرانسه نیز بدست آمده است.

Clay: خاک سمنتی که اولاً آنرا به گل تبدیل نمود و قالب ریزی می نمودند و بعداً آنرا در شعاع آفتاب می گذاشتند تا سمننت محکم گردد. مردمان ماقبل-التاریخ از آن ظروف و خشت میساختند و نیز برای بستن شکاف های چیری خویش از آن استفاده می نمودند و برای آنکه ظروف مذکور مقاوم گردد آن را بیشتر حرارت میدادند تا آنکه گل مذکور سرخ می گردید. با دریافت تیکر ها باستان شناسان معلومات کافی در باره زندگی مردمان پیشین حاصل می نمایند.

Cloth (لباس و پوشاک): لباس هاییکه توسط مردمان عصر قدیم مورد استعمال بود، همه آنها در اثر عوارض جوی محو شدند. با آنها باز مانده لباس های مردمانیکه در کنار جبهیل سوئیس زندگی میکردند به دست آمده که قدمت آنرا دو هزار سال قبل از میلاد میدانند. لباس های مذکور از کتان بافته شده بود. مردمان عصر برونز اکثر از پوست سبز یجات برای خود لباس تهیه میداشتند. زمانیکه حیوانات بیشتر اهلی گردید استفاده از پشم آن به منظور ساختن لباس عام گردید و مخصوصاً در اروپای شمالی تا عصر آهن مواد عمدتاً به منظور تهیه لباس همان پشم حیوانات بود. در حوزه های تمدن اولیه یعنی چین، مصر و هند از پنبه برای خویش لباس تهیه میکردند، در چین پنبه وری تقریباً عام گردیده بود و لباس های زیاد از ابریشم داشتند.

Clovis Point: نیزه سنگین سردار یا نیزه پرتاب کنند که بقایای آن از محل در مکزیکو بدست آمده، و تاریخ آنرا بین ده هزار سال و نه هزار سال قبل از میلاد تخمین نمودند ناگفته نباید گذاشت که نیزه مذکور یکجا با استخوان فیل موات بدست آمده است.

(Coal) (ذغال): تاریخ پازمان ذغال را عصر (Carboniferous Period) میدانند که در آن عصر جهان گرم و زمین با طلاقی بود. جنگلات وسیع با درختان عظیم الحثه وجود داشت که بعداً زمین را فتن آنها درختان دیگری عوض آنها پدید آمد و آنها نیز در با طلاق غرق شدند و محو گردیدند و بار دیگر درختان دیگری به رویدن شروع نمود این عمل برای چندین بار تکرار گردید اشجار مذکور در زیر آب نیمه پوسیده شدند بالاخره با طلاق ها خشک گردیدند و مواد مذکور در بین



لایه های زمین سخت و به ذغال تبدیل گردیدند. تغییر درختان به ذغال تقریباً صد هزار سال را در بر گرفت (Codex) - دست نویسی ها است که در برگ ها نوشته شده و مانند صفحات کتاب ترتیب گردیده است. قدیم ترین این (Codex) ها که تاکنون یافت شده متعلق به نمرود بوده و تاریخ آنرا (۷۱۵) قبل میلادی دانند، در نوشتن این (Codex) از برگ های پاپیروس استفاده میشد و تا قرن چهارم میلادی استفاده از آن معمول بود.

Cody Point: - نیزه سرداریکه از وایمینگ (Wyoming) بدست آمده باستان شناسان تاریخ آنرا بین هزار تا نه هزار سال تخمین نموده اند.

Coelacanth: - بقایای ماهی که فکر میشد شصت میلیون سال قبل از امروز از بین رفته اما در سال ۱۹۳۹ در سواحل آفریقای جنوبی یکی از آنها صید گردید.

Coffin: - این کلمه اصلاً از کلمه یونانی (Kophinos) مشتق گردیده و سبده را معنی میدهد. مردمان عصر سنگ قدیم اکثراً تنه درختان را دو حصه نموده و بعداً آنرا سوراخ مینمودند و در قسمت پایینی آن میت را میگذاشتند و از قسمت بالای تنه درخت مذکور بحيث پوش استفاده میشد. تابوت های بافته شده در مصر و سوریه بیشتر مورد استعمال بود. در عصر برونز از سنگ ها تابوت میساختند و مردم را در بین آن می گذاشتند در عصر باستان چنین تصور میشد که گذشتن مردم در تابوت نه تنها آنرا از خطر آفات خاک هوا و حیوانات درنده محفوظ نگه میدارد بلکه وی را از بازگشت به دنیای زنده ها نیز باز میدارد. تابوت های سلطنتی که در عهد فراعنه مصر ساخته شده اند همه منقوش بوده و گاهی هم در بین تابوت اول تابوت دیگری را نیز میگذاشتند تابوت دوم گاهی از طلا نیز ساخته میشد.

Colosseum: - امفیتئاتر بود در روم که گنجایش ۴۰۰ و پنج هزار تماشاچی را داشت و از آن به منظور بازی ها، مسابقات گادی را نیوشمشیرزنی استفاده میشد بیشتر از عیسوی ها درین محل کشته شدند، در زمانش یکی از بزرگترین بناهای جهان شمرده میشد و بعد از سقوط روم دیگر بکلی متروک گردید و در صد سال اخیر تلاش زیاد بکار رفت تا چیزی که از آن باقی مانده است محافظت گردد.

Clossus: - مجسمه بزرگ که تناسب آن از قامت انسان طولیتر بود، و یکی از عجایب هفت گانه دنیای قدیم بشمار میرفت مجسمه مذکور مربوط به اپولو (Opollo)

(خدا ی موسیقی رومیان قدیم) بوده و صد فست ارتفاع داشت اما در سال ۲۲۴ قبل میلاد در اثر زلزله از بین رفت.

Copper (مس): - اولین فلز است که مورد استفاده قرار گرفت گاهی فلز مذکور به صورت خالص نیز یافت میشود. مس اولاً بخاطر زیبایش مورد استعمال قرار گرفت زیرا از وی آلات و اسباب تزئینی میساختند. قبرس یگانه منبع مهم مس در قدیم بود.

Coptic Language: - آخرین مرحله یی لسان مصر - یان قدیم است اما در قرن ششم میلادی لسان عربی جانشین آن گردید. از آنجاییکه دانش هرگز نمی میرد از بین نمی رود دانشمندان لسان مذکور را بسیار ارزشمند یافتند، و به خاطر این که بسیار ارزشمند تلاش بخرچ دادند تا الفبای هیرو گلیف را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهند.

Coracle: - قایق مدور شکل بافته شده که تنه آن از پوست حیوانات پوشانیده شده. قایق مذکور توسط ما هیگوران عصر آهن مورد استعمال قرار میگرفت از این نوع قایق ها هنوز هم در (Wales) استفاده می نمایند.

Core Tool: - ابزاری عصر قدیم سنگ بوده که از سنگ چقماق و یا از پارچه های سنگ سخت ساخته میشد. تبر دستی پیشین از نوع همین ابزار است.

Crannog: - کپه مدور شکل که بالای یک خشکه مصنوعی جھیل و یا محل باطلای قی ساخته میشد. ساختن این نوع کپه ها در آیرلند و اسکاتلند در قرن اول میلادی مروج بود، با زمانه های این نوع کپه از محل مذکور کشف گردیده است.

Cretaceous Period: - مرحله مربوط است به عصر سوم (Mesozoic Era) که درین مرحله تباشیر تشکیل نمود. عصر مذکور یکصد و چهل میلیون سال قبل از امروز آغاز و هفتاد میلیون سال قبل ختم گردید.

Crete: - جزیره ایست در بحیره مدیترانه که یگانه مرکز تمدن اروپا بشمار میرفت. (۳۵۰۰) سال قبل از امروز عصر طلایی آن در زمان سلطنت مانوس (Minos) آغاز گردید. ویرانه های باستانی زیاد در جزیره مذکور موجود است که شاه تدمر با عظمت گذشته آن است مردمان کریت استفاده از قایق ها را به منظور تجارت قبل از فنیقی ها می دانستند. آنها فرهنگ خویش را در سرزمین های یونان، مصر آسیا و دیگر قسمت های اروپا وسعت دادند، اما چندی بعد جزیره مذکور توسط یونانی ها، رومی ها و مسلمانان

فتح گردید. اما در سال (۹۶۱) میلادی یونانی‌ها دو- باره نفوذ و تسلط خویش را در آنجا قایم نمودند. اکثری از ساحات باستانی آن، توسط سرار تریانو (Sir Arthur Evan) در شروع همین قرن کشف گردید.

Cro-Magnon Man: اولین انسان‌ها که در اروپا زندگی میکردند، و شاید محل اصلی آنها آسیا بوده باشد، بلند، قوی و پیشانی پهن و بلند داشتند.

اسکلت آنها توسط لویس لارت (Louis Lartet) از پناهگاه سنگی قریه لویس ایازس در فرانسه کشف گردید. اسکلت‌های مذکور متعلق به دو پیر مرد دو مرد جوان و یک طفل بود و طوری به نظر میرسد که یکی از آنها به مرگ طبیعی نه مرده اند.

Cromlech: ساختن مدور سنگی که توسط مردمان عصر پروتز آرو با اعمار گردیده بود ایمن احاطه یاسا ختمان که از آن به منظور دفن مردگان استفاده میشد اما استعمال کلمه مذکور چندی بعد تغییر معنی داد.

Cubit: معیار، طول یا اندازه‌های قدیم بود که اندازه آن از سر انگشت وسط دست تا قسمت آرنج میرسید و دو اندازه خط کش نمای آن از ویرانه معبد کرنک (Karnak) در مصر یافت شده است.

Culture (فرهنگ): تمام راه‌های زندگی مردم را فرهنگ تعریف نمودند.

شواهدی راجع به زندگی انسان‌های ما قبل تاریخ انکشاف آن در یک ساحت خاص و توسعه آن در ساحت دیگر، مطالعات تیکر، ابزار، سلاح طرز ساختن منازل، عبادات مذهبی، سیستم دفن مردگان که توسط مردمان آن محل صورت گرفت، باستان شناسان را قادر میسازد تا تصویری از فرهنگ آنها ترسیم نماید.

Culture Sequence (دنباله فرهنگ): باستان شناسان به منظور دانستن تمدن‌های گذشته همیشه به کاوش‌ها مبادرت می‌ورزند و عقیده دارند که ممکن در یک ساحت معین چندین فرهنگ رشد نمود و از بین رفته باشد. اکثر قدیم‌ترین فعالیت فرهنگی در پایین ترین سطح کاوش قرار می‌داشتند.

Cune Form (خط میخی): خط میخی چهار هزار سال قبل از میلاد توسط سومری‌ها اختراع شد و بعداً بابلی‌ها، فارس‌ها و هیتی‌ها از آن استفاده نمودند.

در نوشتن خط مذکور از نی‌های نوک تیز استفاده میشد. هزاران اسناد تحریر شده این خط در معابد و قصر

های شاهان مردمان قبل‌الذکر کشف گردید، تا قرن نهم همچنین موفق نشد تا خط مذکور را بخواند اما بعد از آن دانشمندان به مطالعات و تفسیر آن موفق شدند.

Cup-and-Ring: علامات که در سنگ‌ها و را هروی‌های قبور مردمان عصر پروتز مخصوصاً مردمان سکاندنوی و ساکنین سواحل اتلانتیک آرو با ترسیم گردید، کشف شده، اشکال مذکور مانند سوراخ‌های کلاه‌مانند بوده که گاهی رسم‌های مذکور توسط یک یا چندین حلقه نیز نشان داده شده است. مفهوم علامات مذکور تا حال دانسته نشده است.

Cyclopean Masonary: ساختمان بزرگی که کاملاً از سنگ ساخته شده است. عوض مواد که سنگ‌ها را با هم بچسباند از سنگریزه‌ها در فاصله بین دو سنگ استفاده شده است که این طرز ساختن معماری در (Mycenae) رواج داشت و آنرا به سیکلوپسی (Cyclops) (دیو یک چشم در متولوژی یونان) نسبت میدهند که وی شهر را اعمار نموده است.

Cylinder Seal: مهر یا تابه‌بخاطر تشخیص مالکیت‌های خصوصی و اسناد بکار می‌رفت اولین مهر‌هایی که تاحال بدست آمده هموار و دایره‌ای شکل بود و از گل ساخته میشد. اما، (Cylinder Seal) معمولاً از سنگ ساخته می‌شد و اشکال مختلف در روی آن حک گردیده، بعضی از آنها دارای اشکال هندسی بود و گاهی در روی آنها اشکال حیوانات و زمانی هم بعضی سمبول‌های سحر و جادو در روی مهرهای مذکور حک می‌نمودند، اما زمانیکه الفبا اختراع شد مالکان مهر اسمای شان را در آن تحریر نمودند. سومری‌ها چهار هزار سال قبل از امروز مهرهای که اشکال آن در بالا ذکر شد میساختند. علما عقیده دارند که مهر در انکشاف رسم الخط رولی مهمی را بازی نمود.

Cyprus: قبرس جزیره ایست در بحیره مدیترانه که بقایای تمدن در آنجا تا عصر سنگ جدید (Neolithic) میرسد. هرگز فرهنگی فنیقی‌ها بود و در اوایل عصر برونز انکشاف زیان نمود. معبد افرو دایت Aphrodite در پافوس Paphos زیارت مجلل بود برای الهه در دنیا قدیم.

Damascus: پایتخت سوریه است. عقیده بر آنست که یگانه شهر قدیم جهان است که بدون وقفه مردم در آن شهر مسکن‌گزین بودند، اسم مذکور تا دو هزار سال قبل از میلاد در اسناد ثبت شده مصری‌ها ذکر گردید، شهر مذکور مرکز تجارتی بوده و در محلی

واقع است. که کاروان های تجارتی بعد از طی نمودن صحرائی بزرگ تانجا می رسیدند. دمشق در طول تاریخ چند هزار ساله خویش توسط فارس ها، یونانی ها رومن ها و عرب و ترک هافتج و اشغال گردیده است. Danger Cave: محلیست در (Utah) ایالت متحده آمریکا که هزاران پیاپی ر چله اشیا ساخته دست انسان از محل مذکور بدست آمده که قدامت بعضی از آنها به (هزار سال قبل می رسد).

Danubians: مردمان کوچی عصر سنگ جدید (Neolithic) بودند که از آسیای صغیر به امتداد دریای دانایوب به جانب آسیای مرکزی و اروپای شمالی حرکت نمودند یکی از مخلات مسکونه آنها در کولن - لندتال (Köln Lindethal) در نزدیکی (Cologne) جرمنی

جفریات گردید. Dark Age: عصر تاریک: - بعضی از مورخین این اصطلاح را به آن دور ه اطلاق می نمایند که از سقوط امپراتوری روم یعنی قرن پنجم و ششم میلادی شروع و تا اوایل قرون وسطی یعنی قرن یازدهم و دوازدهم میلادی ادامه پیدا میکند. اولین لحاظ آنرا تاریک می نامند که به صورت مقایسوی معلوم است کمتر در مدت مذکور دسترس است. زیرا تمدن در بین سالهای مذکور به شکل و حالت خود سابق نداشته بود. اما انگلیس ها اولین به اصطلاح راه تنها به قرن پنجم میلادی اطلاق مینمایند. زمانیکه انگلو ساکسون ها در بریتانیا زندگی داشتند.

Darius: داریوش پادشاه شاهنشاهی هخامنشی بود ۵۲۲ قبل المیلاد تا ۴۸۶ قبل المیلاد او شاه دانا و قوی ماندن ورزیده و موفق نظر می بود که در نبردهای مختلف از وادی اندوس تا یونان در همه فاتح و برنده شد هر چند عساکری داریوش ۴۹۰ در نبرد ماراثون (Marathan) توسط آتنیها شکست خورد، اماوی به خاطر موفقیت های چشمگیری که در نبردهای دیگر بیستون را اعمار نمود که آنرا توسط حک نمودن مناظر و نبشته ها مزین نمود. نبشته مذکور توسط نری روا لنسن تفسیر و تحلیل گردید.

Dead Sea Scrolls: بخشی از دست نو پستی که از باطل همراه با شعر های رزمی و دیگر وظایف مذهبی رو نویسی گردیده است. طوما مذکور از حصه شمال غربی مغاره نزدیک (Dead Sea) در فلسطین توسط بید و یون (Bedouin) در سال (۱۹۴۷) کشف گردید. قسمت

زیاد آن در جر م تحریر یافته و قسمت کمی آن در ورقه مس کا پی مذکور در پارچه کتان پیچانیده و در صراحی گذاشته شده بود، در نوشته مذکور گزارش و معلومات راجع به دو هزار سال قبل از زاده شده و قدیم ترین کاپی از بخش های بائبل میباشد و هزار سال قدیم است از هر منابع دیگری که با مذکور بطور بار فوقی بهترین منبع معلوم است دهند. راجع به عصر مردمان که در شروع عیسو یست نگی میگردند. هیبا هندوست نویسن مذکور فعلا در موزیم یوریشلم گذاشته شده است. بعضی از این نوع نبشته ها در مغاره ها و تزیینات آن نواحی نیز کشف گردیده است.

Demotic Scripts: نوع نبشته یا رسم الخط است که (هفتصد) سال قبل از میلاد در مصر مروج بود و این صورت تحریر تا قرن سوم میلادی ادامه داشت. نوشتن این نوع رسم الخط اکثرا توسط روحانیون صورت می گرفت اما از آنجا بیکه رسم الخط کوریشکل پیوسته و روان تحریری گردید مورد علاقه عوام نیز قرار گرفت مثال این رسم الخط در ورق های پاپیروس، پارچه های ظروف و قسمت پایینی رسم الخط هر غلیف که در سنگ رومیتا (Rosetta Stone) حک شده کشف گردیده و قسمت بیشتر اسناد و مکاتیب رومی و متناهی ادبی به این رسم الخط تحریر یافته است.

Dendrochronology: میتود یاروش که توسط آن چوب های عمارات، لنگر گاه های کشتی، پل های قدیمه و غیره راسنه گذاری می نمایند با حساب نمودن حلقه که سالیا نه در تنه درخت بوجود بعد از قطع نمودن تنه به نظر می آید. این خط و طمد و ریا حلقه تغییرات فعلی و اوضاع جوی متفاوت را از یکسال به سال دیگر نشان میدهد، درختان که سال های زیاد از نشو نماء آن گذشته با استفاده از درختان جوان همجنس آنرا مطالعه می نمایند این میتود و طریقه در امریکا مفید ثابت شده و با استفاده ازین روش چیری های مردمان بومی آن سر زمین را مطالعه و سینه گذاری نمودند.

Deverel - Rimbury People: مردمان عصر قدیم برو نز بودند که در جنوب و جنوب شرق انگلستان زندگی میکردند. اسم آنی مرکب از دو محل است که باز مانده آنها بدست آمده. ایشان مردمان زراعت پیشه بودند، ابزارری که توسط آن زمین را قلمه نمودند انکشاف یافته بود، ظروف گلی آنها میله مانند

بوده ، آنها محل بود با شدایی برای خود اعمار نمودند ، مردگان خویش را او لا می سو زانیدند و بعد خاکستر آنها دفن می نمودند .

Devonian Period : عصر چهارم (Palaeozoic)

است . سنگ های که درین عصر تشکل نمود بعضی از آنها از (Devon) بدست آمده و در سال (۱۸۳۶) مورد مطالعه قرار گرفت بعضی از این نوع سنگ ها در وادی زاین نیز موجود است . این عصر تقریباً سه صد و بیست (۳۰۰) میلیون سال قبل شروع و تا پنجاه سال قبل از امروز ادامه پیدا نمود . درین عصر زلزله زیاد به وقوع پیوست و عمل آتشفشانی بیشتر صورت می گرفت . قسمت بیشتر کوه ها درین عصر تشکل نمودند .

ماهی ها یگانه حیوانات فقیریه بودند که در آب های تازه و جبهلی ها زندگی میکردند ، بعضی از آنها بطرف بحر ها در حرکت بودند .

Diatryma : پرنده ای که قادر نبود پرواز نماید

و پنجاه میلیون سال قبل از امروز یعنی در عصر ایوس (Eocene) زندگی میکرد قامت آن طولیتر از قد انسان بوده پا های قوی ، سر بزرگ و نول تیز چنگک مانند داشت که برای شکار نمودن مسا عد بود .

Ditch : قسمت بیرونی یا خارج از دیوار قلعه که به منظور جلو گیری و مشکل ساختن حمله دشمن حفر میگردد بنا م (Ditch) یاد میشود .

Dobuni : قبیله غیریلژی یکی که در او اخر عصر آهن در کوتس و لد هیل Cots Wold Hill مسکن گزین گردیدند و پایتخت خویش را بجنندن (Bagendon) تاسیس نمودند . عقیده بر آنست که در سال پانزده میلادی توسط (Catavellauni) فتح گردید .

(Dog) سنگ : اولین حیوان بود که توسط انسان اهلی ساخته شد . این حیوان برای بار اول در عصر (Meso Lithic) (عصر میان سنگی) در فلسطین واروپای شمالی به منظور محافظت و شکار رام گردید . استخوان های حیوان مذکور در محلات عصر سنگ جدید (Neolithic) کشف گردیده است .

در انگلستان مردم آنرا به منظور محافظت رمله های خویش نگهداری مینمودند .

(۶۰۰) سال قبل از میلاد و نوع نژاد آن و جود داشت کوچک و دیگر بزرگ و درنده خو . در (سه هزار) قبل از میلاد سنگ های دونه یعنی از جنس گرگ نیز

در خدمت انسان در آمد .

سنگ های آسوریه دارای گوش های دراز بودند

مانند تازی های امروزی .

Dolls : از زمان عصر سنگ قدیم انسان ها

گدی های کوچک را برای مقاصد جا دو پی مذهبی میساختند . وسایل ختن گدی ها از همان زمان آغاز گردید . قدیم ترین گدی های ساخته شده عبارت از شکل زنان جوان بوده که از آنها به مقصد افسون و جا دو بیشتر استفاده میشد تا اینکه برای نمایش گذاشته شود . «پنجهزار» سال قبل از امروز گدیهایی که اندام شان حرکت می نمود در مصر ساخته شد و یکی از آنها در کشور مذکور کشف گردید در آن موی سر انسان را نصب نموده بودند . گدی دیگری که از عاج ساخته شده و شکل خانم را دارد در گوش های آن گوشواره نازک بر روی آویزان بوده ، گدی هاییکه از مصر کشف گردید از چوب ، عاج سنگ آهک ، تیرا کوتا و یا از پشم ساخته شده اند . قدیم ترین گدی هاییکه از او با بدست آمده از مقبره میسینی ها در یونان و قبرس کشف گردید و اکثر آنها از قبور خردسالان بدست آمده است که تاریخ آنها (۱۳۰۰) سال قبل المیلاد تخمین گردیده است .

Dorians : آخرین یونانی زبان های مهاجم بودند که میسینی ها را در سال (۱۱۰۰) قبل از میلاد از شمال یونان را ندند و آنها به (Crete)

(Rhodes) (Cos) و (Cnidus) پراکنده شدند و آن زمان را عصر تاریک یونان مینامند و شاید آنها اولین مردمان بوده باشند که طریق استعمال آهن را میدانستند . در مورد آرت و هنر کمتر توجه داشتند بر عکس مهارت های نظمی آنها غیر قابل تصور بود .

دو ایالت مهم آنها عبارت بود از اسپار تا و ارکوس . بنا های سنگی و ساختمان عمارات آنها شروع شد و مهندسی (Doric) دوریک است .

Druids : کشیشان مردمان سیلتی بریتانیا و کرل در عصر آهن بودند . آنها از نگاه سیاسی و اجتماعی قدرتمند بوده و به شعرو فلسفه علاقه زیاد داشتند . اما ، بعضی رسوم و رواج وحشیانه به شمول قربانی انسان را جایز میدانستند و سوزاندن بعضی از مقصرین

را قانونی تصور می نمودند. راجع به کشیشا ن مذکور

در بریتانیا معلومات اندکی در دست است ، اما با آمدن  
رومن ها و مسیحیت قدرت ایشان ضعیف شد ، آنها  
مهاجر و دیگر موجودات ، بهشتی را پرستش و معا  
بدن در شکل اعمار می نمودند .

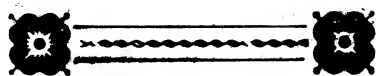
Dryopithecus :- حیوان عصر (Miocene) میوسین  
(Pliocene) : پلوسین است که شباهت اندک به  
شامپانزه داشت و تصور می رود که حیوان مذکور جد  
میمون های فعلی میباشد .

Dun :- قلعه نظا می کوچک که معمولا دیوارهای  
آن سنگی بوده و بالای تپه ها اعمار میگردد .  
این نوع ساختمان ها اکثرا توسط مردمان عصر  
آهن صورت گرفته است اما بعدتر رومنی های مهاجم  
به ساختن چنین قلعه ها اقدام نمودند . مثال های  
برجسته آنها در آیرلند و اسکا تلند کشف گردید .

است .

Dyes

:- اولین بار از شیر ، سبز یجات  
برای رنگ آمیزی استفاده شد . قدیمترین مواد رنگ  
آمیزی شده که قدامت آن به (۴۰۰۰) سال قبل از  
امروز میرسد از مصر بدست آمده که پارچه های رنگ  
آمیزی شده مذکور عبارت از بوریا و کتان بوده ، تاجران  
فنیقی رنگ های ارغوانی و سرخ را از یک نوع حلزون  
کوچک دریایی تهیه می داشتند و توسط این رنگها  
لباس های شاهی را رنگ میدادند . در طول قرون از  
پوست درختان ، جویبار ، چهار مغز ، ریشه گیاهان و  
درختان ، حشرات نباتات و غیره رنگ ها را استحصال  
مینمودند . نیل یگانه رنگ بود که بیشتر مورد استعمال  
قرار میگرفت (از آسور تا بحیره مدیترانه و از اروپای  
شمالی) مخصوصا مردمان عصر آهن از آن بیشتر  
استفاده مینمودند .



- SARIANIDI V.I., 1974. — Baktrija v epokhu Bronzy, *Sovetskaja Arkheologija*, n° 4, pp. 49-71.
- SCERRATO U., 1963. — A probable Achaemenid Zone in Persian Seistan. *East and West* 13, pp. 186-197.
- SCERRATO U., 1966. — Excavations at Dahan-i Ghulaman (Seistan-Iran). First preliminary report. *East and West* 16, pp. 9-30.
- SCHMIDT E.F., 1939. — *The Treasury of Persepolis and other discoveries in the Homeland of the Achaemenians*. O.I.C. n° 21.
- SCHMIDT E.F., 1957. — *Persepolis II. Contents of the Treasury and other discoveries*. O.I.C. n° 69.
- STAVISKIJ B.Ja., 1966. — *Mezhdru Pamirom i Kaspien*, Ed. Nauka, Moscou.
- TERENOZHKIN A.I., 1972. — Voprosy periodizacii i kronologii drevnejshevo Samarkanda, *Sovetskaja Arkheologija*, n° 3, pp. 90-99.
- USMANOVA E.I., 1963. — Erk-Kala, dans Masson M.E., ed., pp. 7-94.
- USMANOVA E.I., 1969. — Novye dannye po arkheologitcheskoj stratigrafii Erk-Kaly, dans Masson M.E., ed., pp. 13-55.
- VOROB'EVA M.G., 1959. — Keramika Khorezma antitchnogo perioda, dans S.P. Tolstov, ed., *Trudy khorezmskoj arkheologo-etnografitcheskoj ekspeditsii, t. IV (Keramika Khorezma)*, Ed. Akad. Nauk SSSR, Mosrou, pp. 63-220.
- YOUNG T.C., 1965. — A comparative ceramic chronology for Western Iran, 1500-500 BC, *Iran* III, pp. 53-86.
- YOUNG T.C., 1967. — The Iranian migration into the Zagros, *Iran* V, pp. 11-34.
- YOUNG T.C., 1975. — Kangavar Valley Survey, *Iran* XIII, pp. 191-193.
- ZEJMAL T.I., 1971. — Drevnezemledel'tcheskoje poselenie Boldaj-Tepe, dans B.A. Litvinskij, ed., *Material'naja kul'tura Tadjikistana*, vol. 2, Dushanbe, pp. 81-101.



- GARDIN J.C., 1973. — Les céramiques d'Aï Khanoum, dans P. BERNARD *et al.*, *Fouilles d'Aï Khanoum*, vol. I, pp. 121-188, vol. II, pl. 113-143, Mémoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan, tome XXI, Klincksieck, Paris.
- GARDIN J.-C. et GENTELLE P., 1976. — Irrigation et peuplement dans la plaine d'Aï Khanoum de l'époque achéménide à l'époque musulmane, *Bulletin de l'Ecole française d'Extrême-Orient*, tome LXIII, pp. 59-99.
- GHIRSHMAN R., 1939. — Recherches préhistoriques en Afghanistan. Fouilles de Nad-i Ali dans le Seistan Afghan. *Revue des Arts Asiatiques*, XIII, 1939, pp. 10-12 (reproduit dans M.D.A.F.A., VIII, pp. 39-48).
- GHIRSHMAN R., 1954. — *Village perse-achéménide*. Mémoires de la Mission Archéologique en Iran, vol. 36, Paris, P.U.F.
- GULJAMOV Ja. G., ed. — *Afrasiab*, t. I (1969); t. II (1973), Ed. "FAN" Uz. SSSR, Tashkent.
- GOFF MEAD C., 1968. — Luristan in the first half of the first millennium BC, *Iran* VI, pp. 105-34.
- GOFF MEAD C., 1970. — Excavations at Baba-Jan, 1968: Third preliminary report. *Iran* VIII, pp. 141-56.
- KATCHURIS K., 1966. — K izutcheniju Ovljadepinskogo oazisa v nizhnem tetchenii r. Tedzhena, dans KS, n° 108, pp. 109-115.
- KATCHURIS K. et BURJAKOV Ju., 1963. — Izutchenie, remeslonnogo kvartala antitchnogo Merva i severnykh vorot Gjaur-Kaly, dans Masson M.E., ed., pp. 119-163.
- LAMBERG-KARLOVSKY C.C., 1970. — *Excavations at Tepe Yahya, Iran, 1967-69*, progress report. I. American School of Prehistoric Research Bull., n° 27.
- LAMBERG-KARLOVSKY C.C., 1972. — Tepe Yahya 1971, Mesopotamia and the Indo-Iranian Borderlands, *Iran* X, pp. 89-100.
- MASSON M.E., ed., 1951. — Trudy Juzhno-Turkmenskoj arkheologitcheskoj kompleksnoj ekspeditsii, t. II, Ashkhabad.
- MASSON M.E., ed., 1963. — *Materialy po arkheologii Merva*. Trudy JuTAKE, t. XII, Ashkhabad.
- MASSON M.E., ed., 1966. — Trudy Juzhno-Turkmenskoj arkheologitcheskoj kompleksnoj ekspeditsii, t. XIII, Ashkhabad.
- MASSON M.E., ed., 1969. — *Materialy po arkheologii Merva*. Trudy JuTAKE, t. XIV, Ashkhabad.
- MASSON M.E., ed., 1974. — *Materialy po arkheologii Merva*. Trudy JuTAKE, t. XV, Ashkhabad.
- MASSON V.M., ed., 1956. — Trudy Juzhno-Turkmenskoj arkheologitcheskoj kompleksnoj ekspeditsii, t. VII, Ashkhabad.
- MASSON V.M., 1959. — *Drevnezemledeltcheskaja kul'tura Margiani, Materialy i issledovanija po arkheologii SSSR*, n° 73, Moscou-Leningrad.
- MASSON V.M., 1964. — *Srednjaja Azija i drevnij vostok*, Moscou-Leningrad.
- MASSON V.M., ed., 1974a. — *Drevnjaja Baktrija*, ed. Nauka, Leningrad.
- MASSON V.M., 1974b. — Compte-rendu de "Material'naja kul'tura Tadjikistana", vol. 2 (Dushanbe 1971), dans *Sovetskaja Arkheologija*, n° 2, pp. 295-6.
- MASSON V.M. et SARIANIDI V.I., 1972. — *Central Asia: Turkmenia before the Achaemenids*, Thames & Hudson, Londres.
- NEMTSEVA N.B., 1969. — Stratigrafija juzhnoj okrapy gorodishtsha Afrasiab, dans Guljamov, ed., pp. 153-205.
- PIDAEV Sh. R., 1974. — Materialy k izutcheniju drevnykh pamjatnikov severnoj Baktrii, dans Masson V.M., ed., pp. 32-53.
- PUGACHENKOVA G.A., ed., 1973. — *Iz istorii antitchnoj kul'tury Uzbekistana*, Tashkent.
- PUMPELLE R., 1908. — *Explorations in Turkistan. Expedition of 1904, Prehistoric Civilizations of Anau*, 2 vol., Washington.
- SARIANIDI V.I., 1970. — Drevnye svjazy juzhnogo Turkmenistana i severnogo Irana, *Sovetskaja Arkheologija*, 4, pp. 193-2.
- SARIANIDI V.I., 1972. — *Raskopki Tilja-Tepe v severnom Afghanistane*, fasc. 1, Institut d'Archéologie, Moscou.

comme aussi son éloignement par rapport au foyer de l'empire perse, qui expliquent selon nous l'espèce d'autonomie que continue à manifester l'évolution de ses monuments, au moins jusqu'au IV<sup>e</sup> s. Bien plus, il n'est pas exclu que les représentants de l'autorité perse en Asie centrale aient trouvé profit à favoriser ce « développement propre » en s'appuyant sur les maîtres locaux, de manière à mieux contenir avec eux les populations nomades qui continuaient à menacer les intérêts des uns et des autres (84). De telles alliances au sommet expliqueraient à leur tour que les traces d'iranisme dans la culture matérielle de l'Asie centrale, s'il en est, paraissent se limiter à certains arts nobles (l'architecture monumentale, l'orfèvrerie), à l'exclusion des métiers les plus humbles (la construction domestique, la céramique) (85).

(c) Il resterait d'ailleurs à préciser le moment où apparaissent en Asie centrale les premières manifestations matérielles de cette iranisation : on découvrirait sans doute qu'elles sont pour la plupart d'époque tardive — IV<sup>e</sup> siècle, voire plus récentes encore, après la conquête d'Alexandre (86) — et qu'elles n'affectent pas par conséquent les grandes lignes de la reconstitution ci-dessus.

## BIBLIOGRAPHIE

- ALLCHIN F.R., 1957. — The Culture Sequence of Bactria, *Antiquity* XXXI, pp. 131-141.
- BELJAEVA T.V. & KHAKIMOV Z.A., 1973. — Drevnebaktirskie pamjatniki Mirshade, dans Pugachenkova, ed., pp. 35-51.
- BERNARD P. et al., 1976. — La campagne de fouilles 1974 à Aï Khanoum, dans *Bulletin de l'Ecole française d'Extrême-Orient*, tome LXIII, pp. 5-51.
- BURNEY C.A., 1962. — Excavations at Yanik Tepe, *Iraq* XXIV, pp. 134-52.
- CASAL J.-M., 1961. — *Fouilles de Mundigak*; Mémoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan, t. XVII, 2 vol., Klincksieck, Paris.
- DESHAYES J. — Rapport préliminaire sur la 11<sup>e</sup> campagne de fouille à Torang Tappeh, à paraître.
- D'JAKONOV M.N., 1953. — Arkheologitcheskie raboty v nizhnem tetchenii reki Kafirnigana (Kobadian) (1950-1951 gg.), dans A.Ju. Jakubovskij ed., *Trudy Tadjikskoj Arkheologitcheskoj Ekspedicii*, t. II (= Mias n° 37), Ed. Akad. Nauk SSSR, Moscou-Leningrad, pp. 253-293.
- D'JAKONOV M.N., 1954. — Slozhenie obshtshestva v severnoj Baktirii, *Sovetskaja Arkheologija*, XIX, pp. 121-140.
- DYSON R.H., 1965. — Problems of protohistoric Iran as seen from Hasanlu. *J.N.E.S.* 24, pp. 193-217.
- FAIRSERVIS, 1961. — Archaeological studies in the Seistan Basin of South Western Afghanistan and Eastern Iran. *Anthropological papers of the American Museum of Natural History*, New-York, 48, 1, pp. 1-128.
- FILANOVITGH M.I., 1969. — K kharakteristike drevnejshego poselenija na Afraniabe, dans Guljamov, ed., pp. 206-220.
- GAFUROV B.G. et LITVINSKIJ B.A., eds., 1963. — *Istoria Tadjikskogo naroda*, tome I, Moscou.
- GARDIN J.-C., 1957. — *Céramiques de Bactres*, Mémoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan, t. XV, Klincksieck, Paris.

(84) Voir sur ce sujet Staviskij, 1966 : pp. 75-77.

(85) On trouverait sans peine dans l'étude de certaines formes de colonisation moderne des exemples de phénomènes comparables, où l'emprise étrangère ne dépasse guère le plan de l'administration civile et militaire, tandis que la culture matérielle demeure à peu près inchangée, sauf dans ses manifestations les plus officielles, sinon toujours les plus nobles.

(86) Voir les observations faites plus haut dans ce sens : § 2.3, commentaire du tableau 2; § 3, note 80.

Il existe évidemment une façon simple de concilier les deux schémas, du moins en apparence, en dissociant les plans d'observation : on dira par exemple que nos deux régions  $R_i$  et  $R_j$  manifestent des rapports sur *certain*s plans (politique, économique, habitat), mais pas sur d'autres (céramique), qu'en outre quant à *certain*s monuments  $M_{ij}$ , mais pas d'autres, et l'on s'en tiendra là (83). Il va de soi que cette forme de raisonnement élude, mais ne résout pas, le problème méthodologique inhérent au schéma *B*, à savoir : dans quel cas et selon quels critères logiques choisit-on de considérer que des « parallèles »  $M_{ij}$  ont, ou n'ont pas, de signification sur le plan des rapports économiques, politiques, culturels, etc., entre deux régions  $R_i$  et  $R_j$  ? L'étude qui précède montre qu'à vouloir traiter la question légèrement, sous prétexte que l'on dispose pour l'époque achéménide de matériaux plus nobles que la céramique (inscriptions, architecture, orfèvrerie, etc.), on risque de faire paraître à leur tour bien légères les constructions historiques fondées principalement, voire parfois exclusivement, sur des comparaisons céramologiques, pour les périodes plus anciennes.

Reste à préciser notre propre position devant l'alternative *A/B*. Avouons tout de suite que nous n'avons trouvé jusqu'ici aucune réponse satisfaisante à la question précédente : en d'autres termes, nous ne voyons aucune raison digne de ce nom de considérer que le fort contraste exposé plus haut, entre les assemblages centre-asiatique et iranien, est dépourvu de signification historique, alors que des contrastes analogues sont couramment invoqués en d'autres circonstances pour fonder des hypothèses de « dissociation » culturelle, sur quelque plan que ce soit. C'est dire que nous sommes en quelque sorte obligés, méthodologiquement parlant, de suivre un raisonnement de type *A*. La place nous manque cependant, pour exposer toutes les articulations de celui qui nous paraît le mieux concilier les données archéologiques et historiques actuellement connues ; et nous devons nous contenter de résumer sans l'argumenter notre interprétation personnelle de ces données.

(a) Nous retiendrons tout d'abord l'hypothèse de la formation d'une entité culturelle autonome en Asie centrale au cours du second tiers du 1<sup>er</sup> millénaire av. J.-C., c'est-à-dire en tout état de cause avant les premières expéditions de Cyrus en Asie centrale, avec pour traits distinctifs principaux l'apparition de villes fortifiées, l'aménagement de nouveaux réseaux d'irrigation, et le développement corollaire de l'agriculture, en Turkménie (bassins de l'Atrak et du Sumbar), en Margiane (bassin du Murghab), en Bactriane (bassin de l'Oxus et de ses affluents, rive gauche et rive droite), en Sogdiane (bassin du Zarafshan), et au Khwarezm (delta de l'Oxus). C'est à cette époque que prennent forme certains types de céramique qui constitueront avec d'autres, pendant la période achéménide proprement dite (VI<sup>e</sup>-IV<sup>e</sup> s.), l'assemblage homogène décrit plus haut, commun à toutes ces régions (§ 2.1).

Il est probable que cette « entité » n'a pu se constituer, qu'en s'opposant d'une manière plus ou moins déclarée aux populations nomades établies dans les mêmes régions, ou dans les régions voisines, au nord et à l'est de cette vaste zone ; mais il nous paraît difficile, dans l'état présent de la documentation, de caractériser les formes politiques qu'elle a pu se donner à cette fin.

(b) Lorsque les Perses établissent leur suzeraineté sur l'Asie centrale, ils se trouvent donc en présence d'une société en voie de formation, qui poursuit sous leur tutelle son développement propre, sur le plan économique et social. C'est la force relative de cette société centre-asiatique,

(83) C'est ce que propose par exemple G.A. Pugachenkova (1973 : p. 5), lorsqu'elle écrit : « Sans doute l'appareil administratif était-il organisé en Bactriane, à cette époque, sur le modèle achéménide. Mais s'ensuit-il que la façon de vivre, les mœurs, la culture matérielle et spirituelle étaient elles-mêmes identiques à celles des Perses ? ». De même encore Allchin (1957 : p. 135), qui observait déjà il y a bientôt 20 ans que la domination achéménide en Asie centrale, pour irréfutable qu'elle fût sur le plan administratif et politique (sources épigraphiques et historiques), ne semblait guère s'être exercée sur la vie matérielle des peuples de la région (sources archéologiques).

semblent au moins s'accorder sur un point, à savoir l'impossibilité d'y voir l'effet d'une quelconque « colonisation » perse de l'Asie centrale, sous les Achéménides. Ici encore, le schéma A l'emporte d'une manière plus ou moins explicite (78).

L'inconvénient de ce genre d'interprétation, cependant, est qu'elle semble négliger tous les signes que l'on a par ailleurs d'une dépendance de l'Asie centrale par rapport à l'Iran achéménide, sur plusieurs plans : (a) la subordination administrative, attestée par la mention des satrapies de Bactriane, de Sogdiane, et du Khwarezm, comme aussi par les allusions au tribut que paie chacune des provinces au Grand Roi, dans les inscriptions achéménides; (b) l'assujettissement militaire, dont témoignent les récits des campagnes menées par les armées perses dans ces régions, pour mater des soulèvements locaux, ou encore les allusions aux contingents originaires d'Asie centrale dans ces mêmes armées, selon les chroniqueurs grecs; (c) surtout, l'apparition de traits que l'on impute à tort ou à raison à des « influences » perses, dans l'archéologie de l'Asie centrale, comme par exemple le développement marqué des villes (79), l'emploi de nouvelles formes architecturales (80), ou le succès d'une certaine toreutique (81). A l'extrême, et à supposer que l'on soit prêt à donner le poids le plus grand à ces différents signes, la conclusion pourrait être que les habitants des régions conquises par les Grands Rois, en Asie centrale, ne sauraient avoir échappé à l'empreinte de la civilisation perse, sous une forme ou une autre, et que si les traditions céramiques semblent faire exception, cette anomalie seule, s'agissant d'un matériel aussi humble, ne suffit pas à invalider la reconstruction. Le raisonnement, dès lors, suit le schéma B défini plus haut, où l'on pose que les disparités céramologiques ne sont pas significatives du point de vue de l'interprétation historique (82).

(78) L'expression la plus nette de l'argumentation diffusioniste, en l'espèce, se trouve dans Staviskij 1966 : p. 71; l'auteur montre d'abord comment l'apparition d'un matériel céramique homogène dans toute l'Asie centrale aux VI<sup>e</sup>-IV<sup>e</sup> s. av. J.-C. cadre fort bien avec la chronologie des conquêtes achéménides, mais réfute aussitôt cette relation en raison de l'absence d'aucun rapport entre cette céramique et celle de l'Iran à la même époque.

(79) Observé sur des sites où les niveaux attribués à l'époque achéménide sont généralement les plus bas, sur le sol vierge (Gjaur Kala, Bactres, Afrasiab, etc.) : Belenitskij 1968 : pp. 59-60; Staviskij 1966 : p. 72 ht., etc. Cette circonstance justifie que l'on parle d'une apparition ou d'une résurgence soudaine des villes, à une certaine époque (le synchronisme étant fondé sur les parentés de la céramique dans les niveaux en question), mais non pas que l'on établisse un rapport entre ce phénomène et des mouvements venus d'Iran, comme semble le faire Staviskij (pour qui la circonstance en question « signifie que la construction de la plupart de ces villes remonte précisément [sic] aux VI<sup>e</sup>-IV<sup>e</sup> s. av. J.-C. », c'est-à-dire à l'époque achéménide : loc. cit.), et comme le suggère à son tour V.M. Masson (1974 a, p. 3, figure, où le mouvement d'expansion urbaine part de l'Iran oriental au III<sup>e</sup> millénaire pour gagner de là l'Asie centrale, en deux vagues successives, la seconde couvrant notre période : « 650-350 »).

(80) Staviskij 1966 : p. 67, qui insiste cependant sur la prépondérance des traditions locales dans l'architecture centre-asiatique (pp. 68-9). Voir sur ce sujet la communication de P. Bernard au présent Colloque : Le nombre d'édifices d'époque achéménide en Asie centrale que l'on peut étudier à travers les publications est encore très faible; l'étude de P. Bernard s'appuie donc pour une large part sur les monuments d'Aï Khanoum, d'époque hellénistique. Les rapports observés avec l'architecture mésopotamienne n'impliquent dès lors pas nécessairement que l'Iran achéménide ait joué le rôle principal dans la transmission de ces modèles architecturaux, ou d'autres, vers l'Asie centrale.

(81) Au moins si l'on admet que le célèbre « Trésor de l'Oxus » est originaire d'une région qui justifie son nom (ce que les dernières études de la question ne contestent pas, voir Staviskij 1966 : pp. 56-58), et que cette localisation établit la faveur dont jouissait la toreutique iranienne en Asie centrale à l'époque qui nous occupe; voir sur ce sujet la communication de Mme Kuzmina, dans le présent volume.

(82) C'est une position de ce genre que semble adopter par exemple David Stronach, qui, dans une communication personnelle relative au sujet traité dans l'étude présente, a bien voulu nous faire part d'un premier commentaire dans les termes suivants : « even within Iran itself, Achaemenian pottery reveals strong regional differentiation. I am not surprised therefore that the pottery you are discussing has its own distinctive character — and I do not think this circumstance should necessarily be taken to have a major political implication ».

étrangers à ceux de l'Iran; les cas de diffusion dans le sens ouest-est sont peu nombreux, et se manifestent surtout à une époque tardive, postérieure à la conquête macédonienne. (b) La seconde est que la frontière entre les deux zones semble passer par le bassin de l'Hilmend, au sud — où les sites de Nad-i Ali et Mundigak fournissent des exemples des deux traditions — et par les montagnes du Kopet Dagh, au nord, où les sites d'Anau et Elken Tepe présentent quelques cas de co-occurrences semblables.

### 3. — COMMENTAIRE HISTORIQUE ET MÉTHODOLOGIQUE

Les inférences que l'on peut tirer de cette double conclusion sont de deux sortes :

(A) Si l'on reste fidèle au schéma diffusionniste rappelé au début de cette étude, on posera que les fortes dissemblances observées entre les deux assemblages, et aussi le fait que les cas d'osmose intéressent essentiellement les régions intermédiaires du Seistan et de la Parthie, renforcent l'hypothèse d'une certaine autonomie culturelle des deux zones considérées, à l'époque achéménide — à charge, bien entendu, de préciser le sens que l'on donne au mot « culture » dans ce contexte.

(B) Mais l'on peut aussi poser que le raisonnement diffusionniste n'est pas applicable dans ce cas, et que la disparité des assemblages céramiques ne prouve rien quant aux rapports culturels entre les deux zones — à charge alors d'expliquer les raisons que l'on a tantôt d'invoquer les ressemblances pour établir la réalité de ces rapports, par exemple à certaines époques de l'âge du bronze (75), tantôt d'ignorer les dissemblances en affirmant qu'elles ne signifient rien quant à la substance de ces rapports, par exemple à l'époque achéménide.

Soulignons tout d'abord que le fait de la disparité a été reconnu bien avant que nous ayons choisi nous-mêmes de nous y intéresser. Dès 1954, MM. D'jakonov (1954 : pp. 132-5) esquissait une reconstruction de l'histoire de la Bactriane fondée en partie sur l'hypothèse d'un développement autonome, selon le premier schéma ci-dessus, A. Au fur et à mesure que de nouvelles fouilles venaient confirmer l'homogénéité relative de la céramique originaire de l'Asie centrale dans le second tiers du 1<sup>er</sup> millénaire av. J.-C., les archéologues soviétiques soulignaient à leur tour sa spécificité par rapport au matériel iranien de la même époque (76); et si les opinions des uns et des autres divergent encore quant à la manière d'interpréter le phénomène (77), tous

(75) Voir les travaux de synthèse cités au début de notre étude (note 1) pour illustrer cette démarche, auxquels il serait facile d'ajouter bien d'autres exemples plus spécifiques — e.g. V.M. Masson 1956 : pp. 314-327 (à propos des rapports entre la Turkménie et l'Iran, à la fin du III<sup>e</sup> millénaire notamment), V.M. Masson 1964 : p. 165 (où l'auteur étudie « le processus d'unification culturelle... à partir du matériel céramique », à la même époque), Sarianidi 1974 : pp. 62-3 (à propos des relations entre la Bactriane et les pays voisins, notamment l'Iran oriental, vers la fin du II<sup>e</sup> millénaire, d'après les données céramologiques), etc.

(76) Voir par exemple V.M. Masson 1959 : p. 62; Vorob'eva 1959 : p. 68; Gafurov et Litvinsky 1963 : pp. 213-4; Staviskij 1966 : pp. 70-1; V.M. Masson 1974 a : p. 7; 1974 b : p. 295; Pidaev 1974 : p. 36, etc.

(77) Belenitskij (cité par V.M. Masson 1959 : p. 62, note 123) a été jusqu'à évoquer l'intégration de toutes les régions concernées (Margiane, Turkménie, Bactriane, Sogdiane, Khwarezm) dans une même entité politique « paléo-bactrienne » qui se serait formée vers le VIII<sup>e</sup> ou le VII<sup>e</sup> s. av. J.-C. (discussion d'hypothèses voisines dans Gafurov et Litvinskij 1963 : pp. 150-159). D'autres auteurs suggèrent une unification ethno-culturelle plutôt que politique, avec l'hypothèse d'un peuplement plus ou moins homogène de l'Asie centrale à cette époque, et le développement corollaire de certaines pratiques socio-économiques communes (irrigation, agriculture, urbanisation, etc.) : Vorob'eva 1959 : pp. 83-4; Gafurov et Litvinskij 1963 : pp. 211-214 (chapitre rédigé par Staviskij et Livshitz : voir Staviskij 1966 : p. 320, haut).



TABLEAU 2  
Diffusion des genres « iraniens » en Asie centrale

Genres iraniens	Occurrences en Asie centrale
E, Bols carénés, paroi oblique, terminaison droite	Mundigak VII (1), Niveaux hellénistiques à Aï Khanoum (2)
F, Assiettes à lèvre horizontale, vasque non carénée	Niveaux hellénistiques à Aï Khanoum (3) Kobadian (4), etc. – Anau (5)
G, Assiettes carénées, lèvre horizontale	Aï Khanoum (6) – Kjuzeli–Gyr (7)
H, Bols à terminaison incurvée, lèvre légèrement saillante, face sup. plate	Elken-Tepe (8) – Bactres (9) Aï Khanoum (10) – Afrasiab (11)
I, J, pas de parallèles observés pour l'Asie centrale	

(1) Casal 1961 : vol. 2, fig. 124, n° 675, 675 a.

(2) Gardin 1973 : p. 144, série o3-5.

(3) Ibid., série o3-5, p. 132 et pl. 129, n° 27.

(4) D'jakonov 1953 : p. 284, fig. 20, col. de droite.

(5) Pumpelly 1908 : p. 147, n° 221.

(6) Type attesté à Aï Khanoum dans le remblai d'un monument construits vers la fin du IV<sup>e</sup> s. av. J.-C., l'Hérôon; céramique encore inédite.

(7) Vorob'eva 1959 : p. 73, fig. 4, n° 5; commentaire p. 77, où l'auteur souligne que ce genre d'assiettes est plus proche de l'époque hellénistique (période dite Kangjuj, IV<sup>e</sup> s. av. J.-C.-I<sup>er</sup> s. ap. J.-C.) que de l'époque « archaïque ».

(8) M.E. Masson 1951 : p. 26, fig. 21, n° 3.

(9) Gardin 1957 : pl. VII, type 20a; p. 43, fig. 20.

(10) Série actuellement intitulée o2-t 2, variante 3, dans la typologie complète de la céramique d'Aï Khanoum en cours d'élaboration : tessons peu nombreux, attestés à partir de la période I, correspondant à la construction de l'Hérôon (fin du IV<sup>e</sup> s. av. J.-C., voir ci-dessus note 6).

(11) Nemtseva 1969 : p. 162, fig. 4, n° 30, 44.

région (72). De même, si les assiettes à lèvre horizontale (genre F) ne sont pas inconnues en Asie centrale, elles sont signalées le plus souvent dans des contextes de transition entre l'époque achéménide et l'époque hellénistique; et c'est aussi le cas des assiettes semblables à vasque carénée (genre G) (73). Seuls les bols convexes à lèvre aplatie (genre H) paraissent avoir une diffusion significative à l'époque achéménide, en Asie centrale, comparable à leur extension sur le Plateau iranien (voir tableau 2, notes 8 à 11). Les vases fermés du genre I (cruches à long bec-versoir) ou J (gourdes de dimensions moyennes), en revanche, n'ont pas de parallèle bien établi à l'est du Khorassan (74).

De l'ensemble de ces observations, l'on peut tirer deux conclusions. (a) La première est que la céramique de l'Asie centrale se développe à l'époque achéménide selon ses modèles propres,

(72) Observation déjà faite dans la publication préliminaire de la céramique d'Aï Khanoum (Gardin 1973 : 144, sous le type o3-5), et largement confirmée par les études ultérieures de celle-ci, inédites.

(73) Voir tableau 2, notes 6 et 7, à quoi l'on peut ajouter des références à des niveaux attribués sans ambiguïté à l'époque hellénistique, e.g. à Erk Kala (M.E. Masson 1963 : p. 57, fig. 30, n° 11, II<sup>e</sup> s. av. J.-C.), à Kobadian (D'jakonov 1953 : p. 284, fig. 20, en bas à gauche), etc.

(74) Les cruches d'époque achéménide, en Asie centrale, n'ont ni bec ni versoir; et les gourdes sont des récipients de grande dimension, utilisées pour le transport de l'eau sur des ânes ou des chevaux.

en Asie centrale. Les exemples du premier cas (tableau 1) sont rares; en outre, ils intéressent essentiellement des sites du Seistan (Dahan-i Ghulaman, Nad-i Ali, et, aux confins orientaux du Seistan, Mundigak) ou de Parthie (Anau), c'est-à-dire une zone-charnière entre l'Asie moyenne et le Plateau iranien (70).

TABLEAU I

*Diffusion des genres « centre-asiatiques » sur le Plateau iranien*

Genres centre-asiatiques	Occurrences sur le Plateau iranien
A, Grandes jarres à base tronconique séparée de la base par un ressaut	
B, Gobelets cylindro-coniques	Anau (1) — Nad-i Ali (2) Dahan-i Ghulaman (3)
Ca, Comme B, mais plus larges que hauts Cb, Coupes à paroi verticale droite et base tronconique Ce, Gobelets à paroi verticale épaisse séparée de la base tronconique par un fort ressaut	Mundigak VII (4)
D, Terrines à roi droite ou convexe	Dahan-i Ghulaman (5) Pasargades (6)

(1) Pumpelly 1908 : p. 147, n° 224.

(2) Ghirshman 1939 : pl. III, NA 8; pl. IV, NA 67

(3) Scerrato 1963 : fig. 14, n° 23; fig. 16, n° 3.

(4) Casal 1961 : vol. 2, fig. 125, n° 683.

(5) Scerrato 1966 : fig. 59, à droite [dimensions restituées d'après l'échelle donnée pour la jarre sur la même figure, ca. 40 cm].

(6) Dessins aimablement communiqués par D. Stronach, qui attribue ces poteries à l'époque « late-Achaemenian or post-Achaemenian » (lettre personnelle).

Les exemples du second cas (tableau 2) sont moins rares; mais les circonstances dans lesquelles ils se manifestent ne permettent guère de conclure à une pénétration massive des genres « iraniens » en Asie centrale à l'époque achéménide. Les bols carénés, par exemple (genre E), sont attestés d'une part à Mundigak, dans une région où — comme précédemment à Nad-i Ali et Dahan-i Ghulaman (voir tableau 1, notes 2, 3, 5) — les deux courants semblent s'être plus qu'ailleurs entremêlés (71) : d'autre part à Aï Khanoum, où ils constituent un type éminemment rare (moins de dix tessons), nullement représentatif de la céramique recueillie en si grande quantité dans cette

(70) La seule exception est le site de Pasargades, pour lequel on a deux raisons de penser que le parallèle invoqué peut aussi bien concerner la période hellénistique : (a) la première est que, de l'avis même du fouilleur, le niveau en cause couvre vraisemblablement la fin de la période achéménide et le début de la période hellénistique (voir Tableau 1, note 6); (b) la seconde est que le genre de poterie dont il s'agit (une terrine) est précisément un de ceux qui, dans notre assemblage « centre-asiatique », apparaissent à la fin de la période achéménide, pour se développer ensuite plus largement à l'époque hellénistique (*supra*, § 2.1, D).

(71) C'est ainsi que les coupes du niveau VII, à Mundigak, se partagent entre des variantes du genre « centre-asiatique » C (b) (Casal 1961 : fig. 125, n° 683) et des variantes du genre « iranien » E (*op. cit.*, fig. 124, n° 675, 675a).

Nord-Ouest, à Yanik Tepe (fig. 7, a), Hasanlu III A (fig. 7, b); dans l'Ouest, à Baba Jan (fig. 7, c); au Sud-Ouest, à Suse II (fig. 7, e) et Suse III (fig. 7, d); au Sud, à Persepolis (fig. 7, f) (62).

J. *Les gourdes* (non illustré). — Vues de face, elles sont généralement circulaires; vues de profil elles sont tantôt symétriques, plus ou moins aplaties (63), tantôt asymétriques avec une face beaucoup plus bombée que l'autre (64). Le goulot est généralement court. Parfois une attache est opposée au goulot, parfois deux attaches sont placées sur le haut de la panse, de chaque côté du goulot. La dimension maximum de ce type de gourde semble une quarantaine de centimètres. On les trouve disséminées, mais elles ne sont pas nombreuses (dans les publications) : au Nord, à Yanik Tepe (65); au Sud-Ouest, à Suse (66); au Sud, à Pasargades (67) et Persepolis (68).

### 2.3. Relations entre les deux ensembles.

Les deux ensembles que l'on vient de décrire ne représentent pas, rappelons-le, la totalité des genres de céramique en usage à l'époque achéménide en Asie centrale et sur le Plateau iranien, mais seulement ceux dont la diffusion semble la plus large dans les limites spatio-temporelles définies plus haut (§ 1.1 et 1.2), à en juger par la documentation à laquelle nous avons pu avoir accès (§ 1.3). On ne saurait par conséquent considérer que l'inventaire ainsi obtenu définit *toute* la vaisselle distinctive de ces deux régions : les lacunes délibérées de notre inventaire, tant pour les genres retenus (données technologiques, variantes régionales, etc.) qu'en raison de ceux qui ne l'ont pas été, interdisent en particulier toute interprétation fonctionnelle (69). En revanche, il est permis d'affirmer, sur la base de ce seul inventaire, que le matériel céramique des 6<sup>e</sup>-5<sup>e</sup> siècles avant notre ère comprend plusieurs genres à la fois relativement homogènes dans chacune des deux grandes zones considérées, et foncièrement différents de l'une à l'autre. Nous examinerons au paragraphe suivant les conclusions que l'on peut tirer de ce double constat; auparavant, il faut apporter quelques nuances à cette opposition, et tenter de préciser la frontière entre les deux zones.

En premier lieu, notons que les genres distinctifs de chaque zone ne sont pas tous absolument inconnus dans l'autre. Les tableaux ci-après récapitulent les cas de recouvrement, c'est-à-dire les occurrences des genres « centre-asiatiques » sur le Plateau iranien, et celles des genres « iraniens »

(62) L'exemplaire de Nad-i Ali II (Ghirshman 1939 : pl. IV, NA 85), au Seistan, ne permet pas d'affirmer que ce vase est de la période qui nous concerne : on ne peut rien deviner de la hauteur du col, ni de la longueur du bec. Or ce sont ces éléments qui permettent de différencier les cruches achéménides des cruches plus anciennes (Tepe Sialk ...) qui sont aplaties ou hémisphériques, à col très court et évasé, et long bec. Le reste du matériel semble en partie seulement proche du matériel de Dahan-i-Ghulaman daté vi<sup>e</sup>-v<sup>e</sup> s. (Scerrato 1966).

(63) Schmidt 1957 : pl. 72, n° 12.

(64) Schmidt 1957 : pl. 72, n° 13.

(65) Burney : pl. XLV, n° 37.

(66) Ghirshman 1934 : pl. XXXIX, GS 1176.

(67) Stronach, *op. cit.* note 43.

(68) Cf. notes 63 et 64 ci-dessus, et Schmidt 1957 : pl. 73, n° 2.

(69) Il serait faux, par exemple, d'inférer du tableau précédent que l'on n'utilisait en Asie centrale, à l'époque achéménide, aucune espèce d'assiettes ou de vases fermés (correspondant aux genres iraniens F, G et I, respectivement), ou en Iran aucune espèce de grandes jarres (correspondant au genre A de l'assemblage centre-asiatique); simplement, les poteries de ce genre ne manifestent pas, dans les régions considérées, la diffusion relativement uniforme de celles que nous avons retenues pour caractériser globalement chacun des deux ensembles.

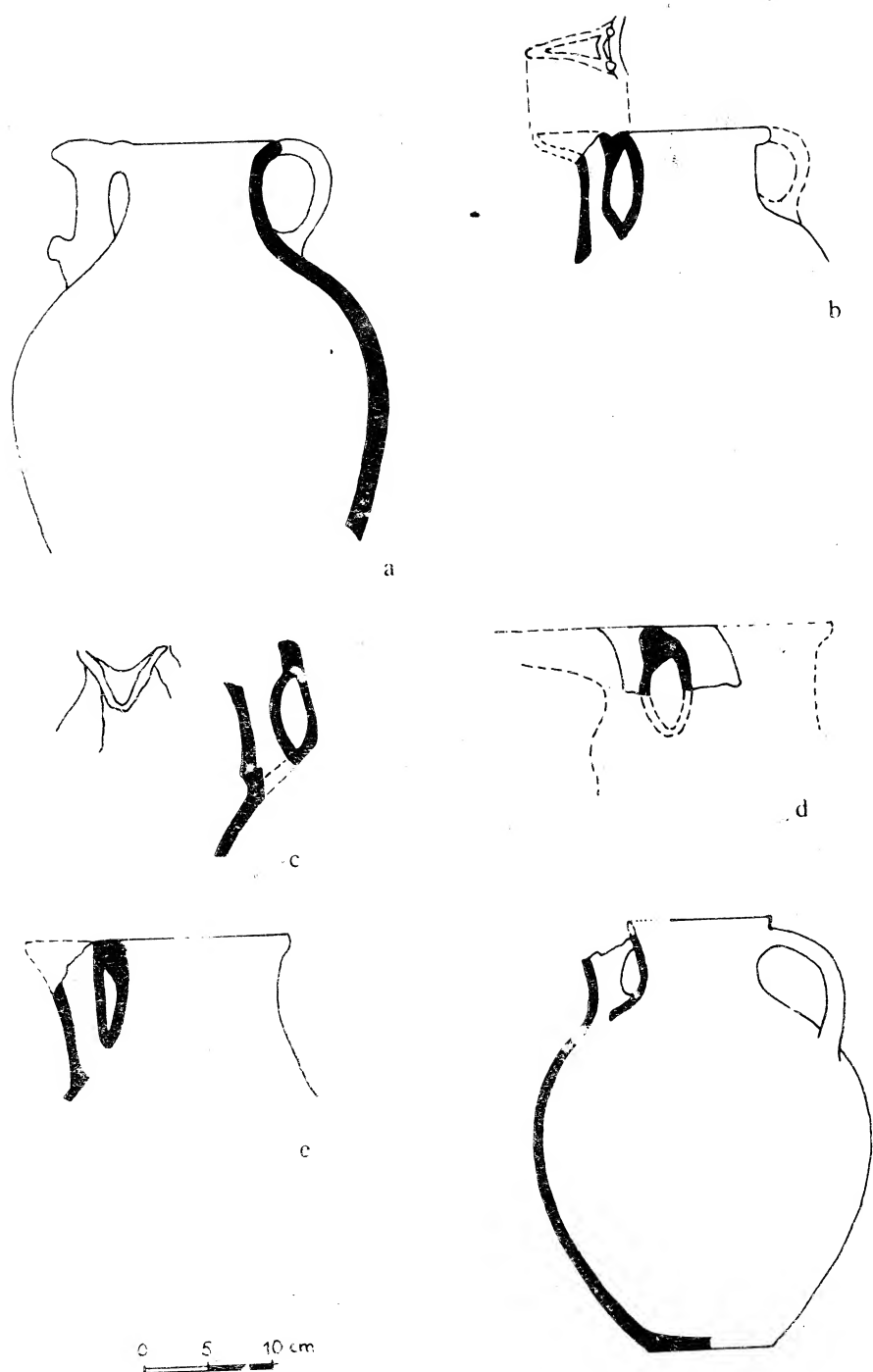


FIG. 7. — Cruches à bec versoir, en Iran. Au Nord-Ouest (*a*, Yanik Tepe, Burney, pl. XLV, n° 30; *b*, Hasanlu III A, Young : fig. 2, n° 1); à l'Ouest (*c*, Baba Jan, Coff-Mead 1968 : fig. 10, n° 2; *d*, *e*, Suse, Ghirshman 1954 : pl. XL, n° GS 1251, et pl. XXXVIII, n° GS 1221 *v*); au Sud (*f*, Persepolis, Schmidt E. 1957 : pl. 73, n° 1).

- (1) Dessins dus à l'obligeance de T. Cuyler Young.  
 (2) Dessins dus à l'obligeance de D. Stronach.

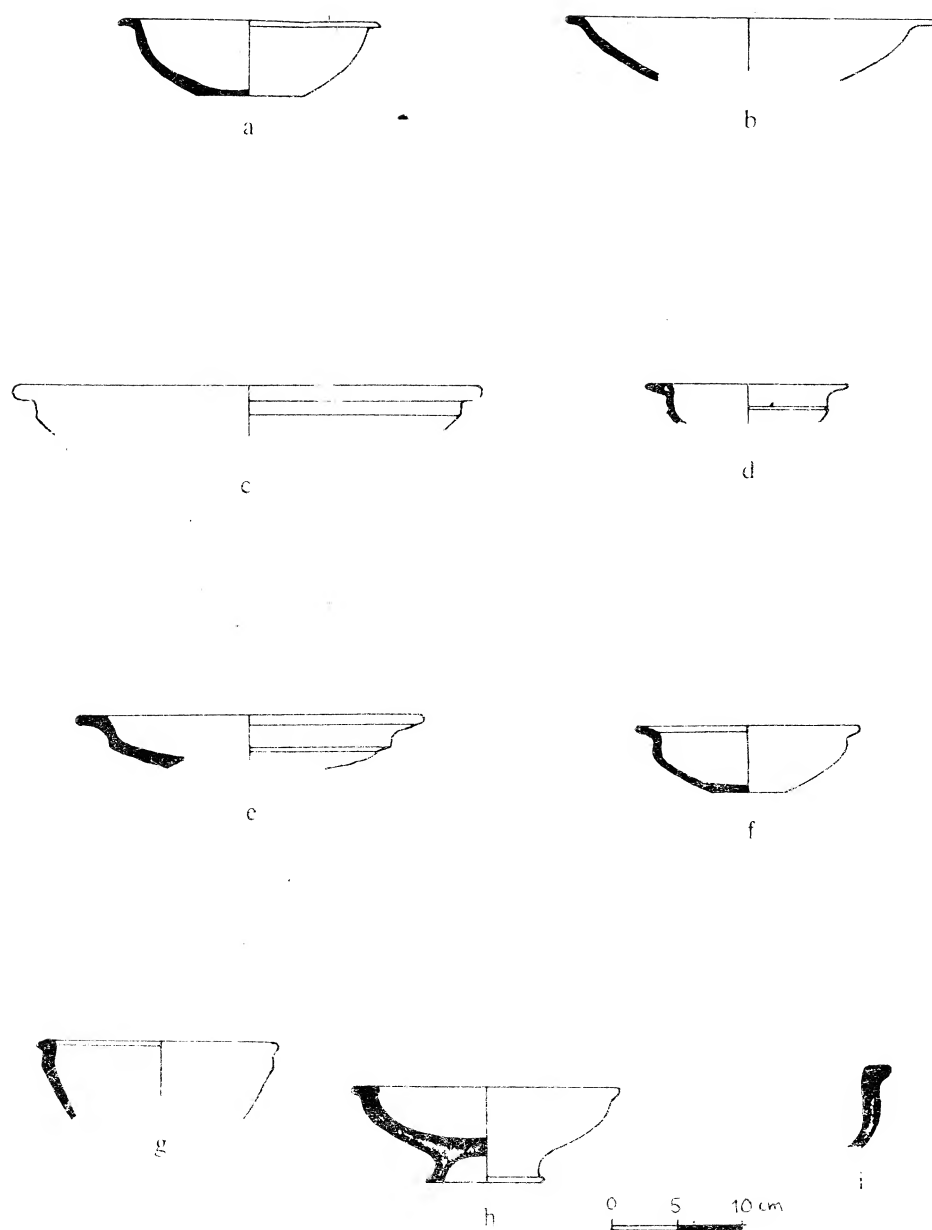


FIG. 6. — Assiettes à longue lèvre horizontale, en Iran. A l'Ouest (a, Baba Jan, Goff-Mead 1970 : fig. 8, n° 8); au Sud (b, Tepe Yahya, Lamberg-Karlovsky 1970 : fig. 8, n° G). Assiettes carénées à lèvre horizontale, au Nord-Ouest (c, Hasanlu (1)) à l'Ouest (d, Suse, Ghirsman 1954 : pl. XL, GS 1248 a); au Sud (e, Pasargades (2)); f, Persepolis, Schmidt 1957 : pl. 89, n° 7). Bols à terminaison épaisse. A l'Ouest (g, Baba Jan, Goff-Mead 1968 : fig. 10, n° 7); au Sud (h, Pasargades (2)); i, Persepolis, Schmidt E. 1957 : pl. 74, n° 22).

(1) Dessins dûs à l'obligeance de T. Cuyler Young.

(2) Dessins dûs à l'obligeance de D. Stronach.

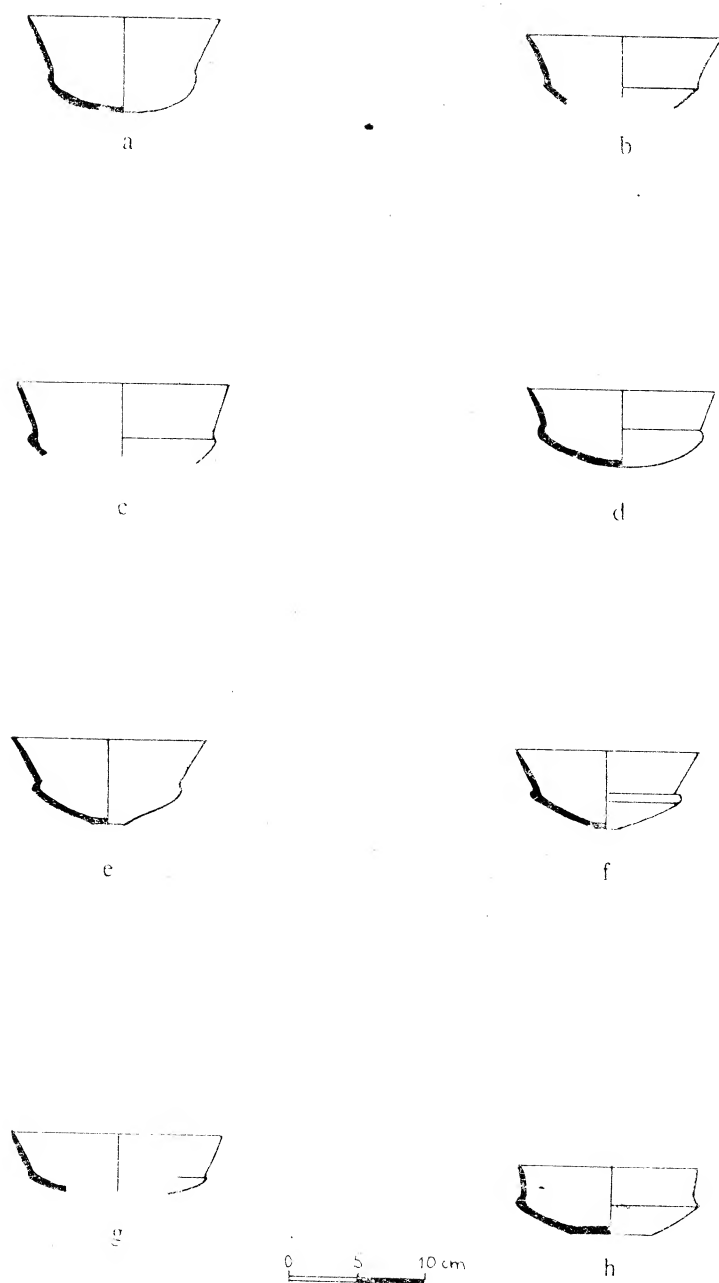


FIG. 5. — Bols carénés à paroi convexe et terminaison droite, en Iran. Au Nord-Ouest (*a*, Yanik Tepe, Burney : pl. XLV, n° 33; *b*, *c*, Hasanlu III A (1)); au Sud (*d*, Pasargades (2); *e*, *f*, Persépolis, Schmidt E. 1957 : pl. 89, n° 8, et pl. 72, n° 1; *g*, Tepe Yahya, Lamberg-Karlovsky 1970 : fig. 8, E); à l'Est (*h*, Mundigak, Casal : fig. 124, n° 675 a).

- (1) Dessins dûs à l'obligeance de T. Cuyler Young.  
 (2) Dessins dûs à l'obligeance de D. Stronach.



(fig. 5 a, d). Ces bols sont attestés au Nord-Ouest : Yanik Tepe (fig. 5 a), Hasanlu III A (fig. 5 b, c) (42); au Sud : Pasargades (fig. 5, d) (43), Persepolis (fig. 5 e, f), Tepe Yahyia (44); à l'Est, Mündigak (45).

On peut remarquer la ressemblance de ces bols avec des vases en métal : cf. par exemple un bol trouvé dans l'Apadana de Persepolis (46).

F. *Assiettes à longue lèvre horizontale* (fig. 6 a, b). — Coupes relativement basses, à paroi régulière, lèvre éversée horizontale, généralement plate mais parfois incurvée (fig. 6, a). Contrairement aux bols décrits précédemment, cette forme semble apparaître à l'époque achéménide. Elle est largement diffusée sur tout le plateau et au delà : au Nord, à Tureng Tepe V A (47); au Nord-Ouest : à Yanik Tepe (48); à l'Ouest, à Baba Jan I (fig. 6, a); au Sud, à Pasargades (49), Persepolis (50), Tepe Yahyia II (51).

G. *Assiettes carénées à lèvre horizontale* (fig. 6, c-f). — Cette autre forme, très répandue, est proche de la précédente. Il s'agit de coupes apparemment peu profondes, à longue lèvre horizontale; mais ici le haut de la panse est vertical et forme une sorte de méplat, plus ou moins large, sous la partie éversée de la lèvre. Il peut être étroit (fig. 6, c), et la carène est parfois soulignée (fig. 6, e). Ces formes sont très répandues : au Nord, à Tureng Tepe (52); au Nord-Ouest, à Hasanlu III A (fig. 6, c) (53); au Sud-Ouest à Suse III (54); au Sud à Pasargades (55), Persepolis (fig. 6, f) et Tepe Yahyia (56); à l'Est, à Dahan-i Ghulaman (57) et Nad-i Ali (58).

H. *Bols à terminaison épaissie* (fig. 6 g-i). — Une coupe encore, à la lèvre épaissie; la face interne est dans le prolongement de la panse, tandis que la face externe est concave; l'extrémité est horizontale.

Le seul exemplaire complet est à pied (fig. 6, h). On trouve ces bols dans l'Ouest à Baba Jan I (fig. 6, g); au Sud, à Persepolis (fig. 6, i), Pasargades (59); dans l'Est à Dahan-i Ghulaman (60), (61).

I. *Cruches à bec verseur* (fig. 7). — Un bec à pont, tubulaire, vertical, partant du haut de l'épaule des cruches, est relié à la lèvre. Les cruches sont plus hautes que larges, avec un col haut; le bec verseur est relativement court. Ces becs sont attestés sur tout le plateau iranien : au

(42) Dessin dû à l'obligeance de T. Cuyler Young.

(43) Dessin dû à l'obligeance de D. Stronach.

(44) Fig. 5, g et Lamberg-Karlovsky 1972 : fig. 1 N.

(45) Fig. 5, h et Casal : fig. 124, n° 675, 675 b.

(46) Schmidt 1957, pl. 68, n° 1.

(47) Planches dues à l'obligeance de J. Deshayes.

(48) Burney : pl. XLV, n° 33.

(49) Cf. note 43.

(50) Schmidt 1957 : pl. 74, n° 8 et 12.

(51) Fig. 6, b et Lamberg-Yarlovsky 1970 : fig. 8, F, I; Lamberg-Karlovsky 1972 : fig. 1, P.

(52) Cf. note 47.

(53) Cf. note 42.

(54) Fig. 6, d et Ghirshman 1954, pl. XI, GS 1248 e.

(55) Fig. 6, e et note 43.

(56) Lamberg-Karlovsky 1972 : fig. 1 M.

(57) Scerrato 1966 : fig. 58, et fig. 61 (milieu à gauche); et 1963 : fig. 13, n° 7 à 11, 14, 15.

(58) Fairervis : fig. 17, n° n à r.

(59) Fig. 6, g et note 43.

(60) Scerrato 1966 : fig. 59 (en bas à droite).

(61) Ces formes étaient très fréquentes au Fer III dans le Nord-Ouest de l'Iran (à Godin Tepe II, Hasanlu III (B ?), au Zendan...); Young 1965 : p. 74.

(c) des gobelets à paroi verticale droite, généralement épaisse, séparée de la base tronconique par un ressaut fortement saillant (fig. 4c). Ce genre de poterie est moins répandu que les précédents : il n'a été signalé jusqu'à présent qu'en Bactriane orientale (36) et en Sogdiane (37), dans des contextes archéologiques attribués dans les deux cas — et pour des raisons indépendantes — à la fin de la période achéménide (V<sup>e</sup>-IV<sup>e</sup> s.).

D. *Térrines à paroi droite ou convexe, largement ouvertes* (fig. 4, d-i). — Cette dernière famille est également moins commune que les deux premières, et vraisemblablement caractéristique, comme la précédente, de la fin de la période achéménide (38). On peut la diviser en deux genres, selon la forme de la lèvre :

(a) lèvre épaissie ou rabattue vers l'extérieur (fig. 4, d, e, f). — Exemples en Margiane (Erk Kala), Sogdiane, (Afrasiab) et Bactriane (Kobadian), voir la légende de la fig. 4, d, e, f, respectivement;

(b) lèvre épaissie ou infléchie vers l'intérieur (fig. 4, g, h, i). — Exemples en Bactriane (Kobadian, voir fig. 4 i; Aï Khanoum, voir fig. 4g) et en Sogdiane (Afrasiab, voir fig. 4 h).

## 2.2. Du côté du Plateau iranien. (fig. 5, 6, 7).

Une certaine unité caractérise le matériel archéologique sur le plateau iranien à l'époque achéménide (39). Cependant l'originalité de chaque région reste très marquée : les formes de céramique disséminées sur tout le plateau ne sont pas extrêmement nombreuses (40).

E. *Bols carénés à paroi convexe et terminaison droite* (fig. 5). — La caractéristique principale est un ressaut plus ou moins accentué qui relie un bas de panse convexe à un haut de panse droit, ou, plus rarement, très légèrement concave. A l'intérieur de ce genre, les vases se différencient en fonction des variations relatives des dimensions : vases relativement profonds (fig. 5 a, e) ou bas (fig. 5, g); partie supérieure du vase plus haute que le bas de la panse (fig. 5, a) ou au contraire courte (41). Le fond de ces coupes est tantôt plat (fig. 5, e, f, h) tantôt convexe

(36) A Aï Khanoum, d'une part (Gardin 1973 : pp. 143-4, série o3-3, pl. 133, n° 67 à 70; occurrences peu nombreuses dans des couches de surface remuées, et dans le remblai d'un monument construit vers la fin du IV<sup>e</sup> s., l'Herôon), et sur des sites d'époque achéménide en cours de prospection dans la région d'Aï Khanoum : Gardin et Gentelle 1976, pp. 78-9.

(37) A Afrasiab, une des caractéristiques de la vaisselle attribuée aux V<sup>e</sup>-IV<sup>e</sup> s. av. J.-C. est l'abondance des vases cylindriques présentant ce même ressaut saillant à la base de la panse (Nemtseva 1969 : p. 161, à propos de la fig. 4, n° 45-65). Les vingt tessons de cette fouille illustrés par l'auteur sont hétérogènes (diamètre de l'ouverture, position plus ou moins haute du ressaut), mais certains d'entre eux semblent provenir du genre de vases que représente la fig. 4c : *ibid.*, n° 45, 58, 59, etc.

(38) Cette hypothèse est fondée sur une étude fine de la céramique pré-hellénistique et hellénistique recueillie à Aï Khanoum et dans la région environnante, en Bactriane orientale, par J.-C. Gardin et B. Lyonnet (en préparation).

(39) Cette unité s'oppose à la dualité Nord/Sud qui existait à la période précédente (Young 1965 : 74). Elle est d'autant plus remarquable que la parenté entre les céramiques des deux époques est manifeste (Young 1967 : 29).

(40) Nous n'avons pas mentionné les sites du Fer III dans lesquels apparaissent les formes décrites ci-dessous. Indiquons seulement que les genres E, G, H existent déjà dans cette période. Nous avons inclu dans ce corpus Baba Jan I et Yanik Tepe qui couvrent la fin du Fer III et le début de la période achéménide. Toutefois, selon M. Levine, les analogies entre Godin Tepe II et Baba Jan I peuvent laisser penser que ce dernier niveau est en fait antérieur à l'époque achéménide.

(41) Lamberg-Karlovsky 1972 : fig. 1 N.

dimensions moyennes, plus hauts que larges, dont les traits distinctifs sont : (a) le profil de la paroi, verticale et légèrement concave, terminée par une lèvre droite, effilée; (b) la base tronconique, séparée de la paroi par un ressaut, et fermée par un fond plat étroit, comme sur les jarres précédentes, (c) avec des variantes caractérisées par l'aplatissement de cette base, qui finit par constituer elle-même le fond, convexe (fig. 3j) ou droit (fig. 3, h, k, l). Bien que nous ayons choisi de nous en tenir pour cette étude aux seuls traits morphologiques, il faut signaler dans le cas de ces gobelets un trait distinctif également remarquable, d'ordre technique : c'est un contraste de couleur — résultant de la manière dont est appliqué l'engobe, à l'extérieur du vase — entre la paroi cylindrique d'une part, généralement blanchâtre, et la base tronconique d'autre part, plus foncée (grise ou rosée).

La distribution de ces gobelets en Asie centrale recoupe très largement celle des jarres précédentes, sur les sites ou dans les niveaux d'époque achéménide : en Margiane, à Jaz Tepe (16), Erk Kala (fig. 3, a, c), Gjaur Kala (fig. 3b), Ovlija Tepe (17), Takhirbaj (18), Elken Tepe (19), Jasy Tepe (20); en Bactriane, sur la rive droite de l'Oxus : Patchmak Tepe (21), Boldaj Tepe (22), Kyzyl Tepe (23), Kobadian (fig. 3g); et sur la rive gauche, à Bactres (fig. 3f), Tillja Tepe (24), et dans la région d'Aï Khanoum (25); enfin, plus au nord, en Sogdiane (26) et au Khwarezm (fig. 3k) sur les mêmes sites que pour les jarres décrites précédemment.

C. *Large vases cylindro-coniques* (fig. 4a-c). — Cette troisième famille est beaucoup moins homogène que la précédente; en outre, la parenté des appellations n'implique aucunement que nous postulions une relation typologique entre l'une et l'autre. Sous ce titre de « larges vases cylindro-coniques », nous entendons en effet trois genres assez différents :

(a) des vases à paroi verticale concave et base tronconique analogues aux précédents, mais plus larges que hauts (fig. 4a), attestés surtout en Bactriane : Kobadian (27), Patchmak Tepe (28), Kyzyl Tepe (29); mais aussi en Margiane, à Jasy Tepe (30);

(b) des coupes à paroi verticale droite et base tronconique, plus évasées (fig. 4b), attestées en Margiane — à Jaz Tepe (31), Erk Kala (32), Ovlija Tepe (33), Jasy Tepe (34) — et au Khwarezm (35);

(16) V.M. Masson 1959 : pl. XXXVII, n° 1, 7, 8, 12, 18; pl. XXXIX, n° 7, 22; pl. XL, n° 16, Jaz II; pl. XLII, n° 1, 6, 7, Jaz III.

(17) Katchuris 1966 : fig. 43, en ht. à g., lignes 3 et 4; fig. 44, en bas, milieu.

(18) M.E. Masson 1966 : p. 72, fig. 25.

(19) M.E. Masson 1951 : p. 26, fig. 21, n° 1, 2, 4.

(20) M.E. Masson 1951 : p. 14, fig. 5, n° 1, 2, et p. 16, n° 1, 2.

(21) Pidaev 1974 : fig. 3, n° 12, 14; 16-18, 20-23 (voir fig. 3e).

(22) Zejmal' 1971 : p. 85, fig. 1, n° 13-26 (voir fig. 3h); p. 90, fig. 2, n° 13 à 23.

(23) Beljaeva et Khakimov 1973 : p. 45, fig. 13 en ht. à dr. (voir fig. 3d), et p. 46, fig. 14.

(24) Sarianidi 1972 : fig. 15, n° 7.

(25) Sites achéménides en cours de prospection : Gardin et Gentelle 1976, p. 79.

(26) A Afrasiab, Nemtseva 1969 : p. 162, fig. 4, n° 48, 49, 51, 52, 62, 63, 65, avec base tronconique (voir fig. 3i); p. 159, fig. 3, n° 7, 11, et p. 162, fig. 4, n° 32, avec base plate (voir fig. 3j).

(27) D'jakonov 1953 : p. 280, fig. 18 en bas à g.; p. 281, fig. 19.

(28) Pidaev 1974 : p. 35, fig. 3, n° 8, 15.

(29) Beljaeva et Khakimov 1973 : p. 45, fig. 13, à gauche (voir fig. 4a).

(30) M.E. Masson 1951 : p. 14, fig. 5, n° 3.

(31) V.M. Masson 1959, Jaz II : pl. XXXVII, n° 11; pl. XL, n° 2, 11 (voir fig. 4a).

(32) Usmanova 1969 : p. 15, fig. 2 en bas à g.

(33) Katchuris 1966 : fig. 43, 1<sup>re</sup> et 2<sup>e</sup> lignes.

(34) M.E. Masson 1951 : p. 15, fig. 6, n° 4.

(35) Vorob'eva 1959 : p. 75, tableau I, colonne Kjuzeli-Gyr.

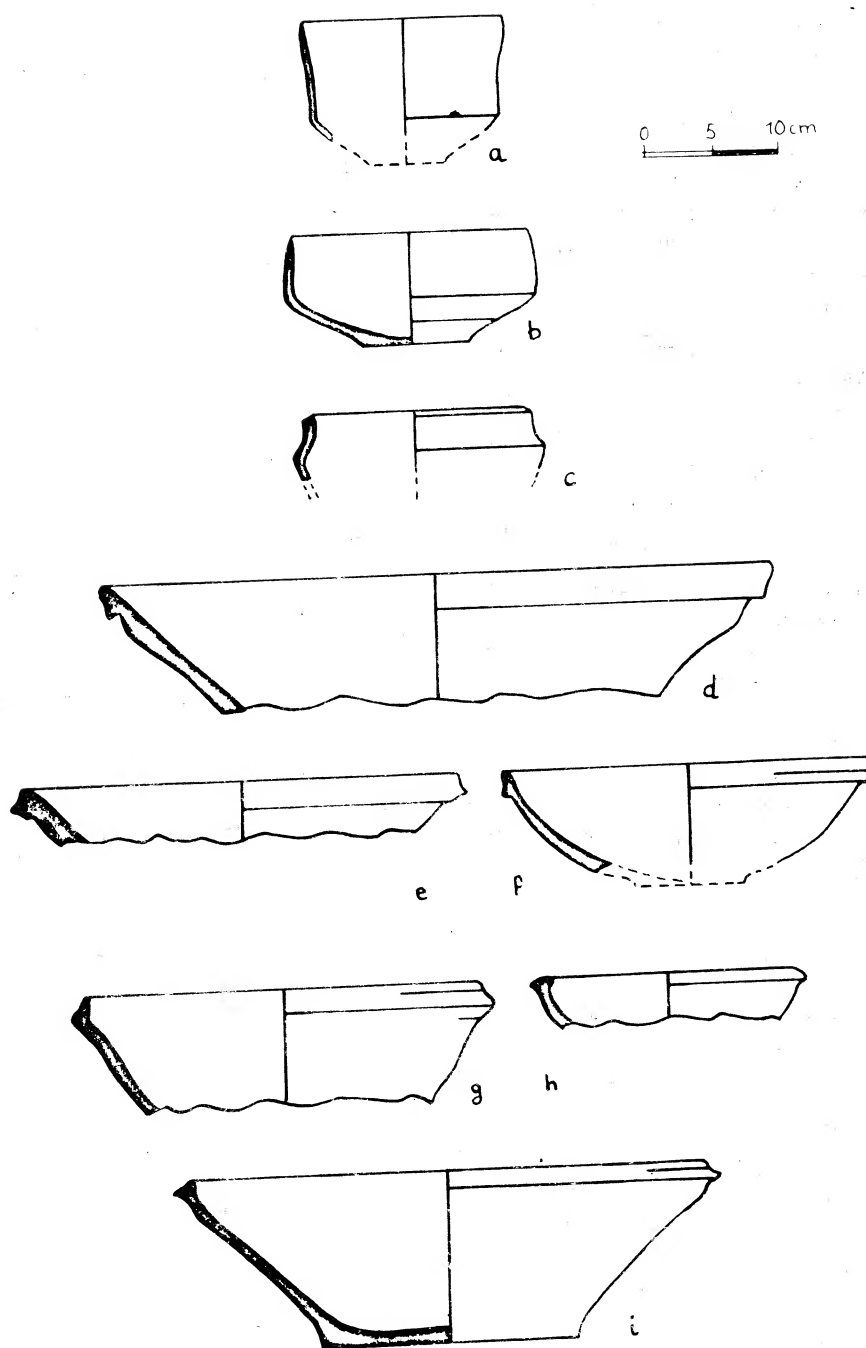


FIG. 4. — Vases cylindro-coniques larges, en Bactriane (*a*, Kyzyl Tepe, Beljaeva et Khakimov 1973 : p. 45, fig. 13, colonne de g.; *b*, Jaz Tepe II, V.M. Masson 1959 : pl. XI, n° 2; *c*, Aï Khanoum, Gardin 1973 : pl. 133, n° 67), Terrines à lèvre saillante, en Margiane (*d*, Erk Kala, Usmanova 1969 : p. 15, fig. 2, ht.), en Sogdiane (*e*, Afrasiab, Nemtseva 1969 : p. 162, fig. 4, n° 40), en Bactriane (*f*, Kobadian, Djakonov 1953 : p. 280, fig. 18, dr.), Terrines à lèvre rentrante, en Bactriane (*g*, Aï Khanoum, tessôn inédit, trouvé dans les remblais de l'édifice construit à la fin du iv<sup>e</sup> s. av. J.-C. ; *h*, Kobadian, Djakonov 1953 : p. 280, fig. 18, en ht. à *g*), et en Sogdiane (Afrasiab, Nemtseva 1969 : p. 162, fig. 4, n° 43).

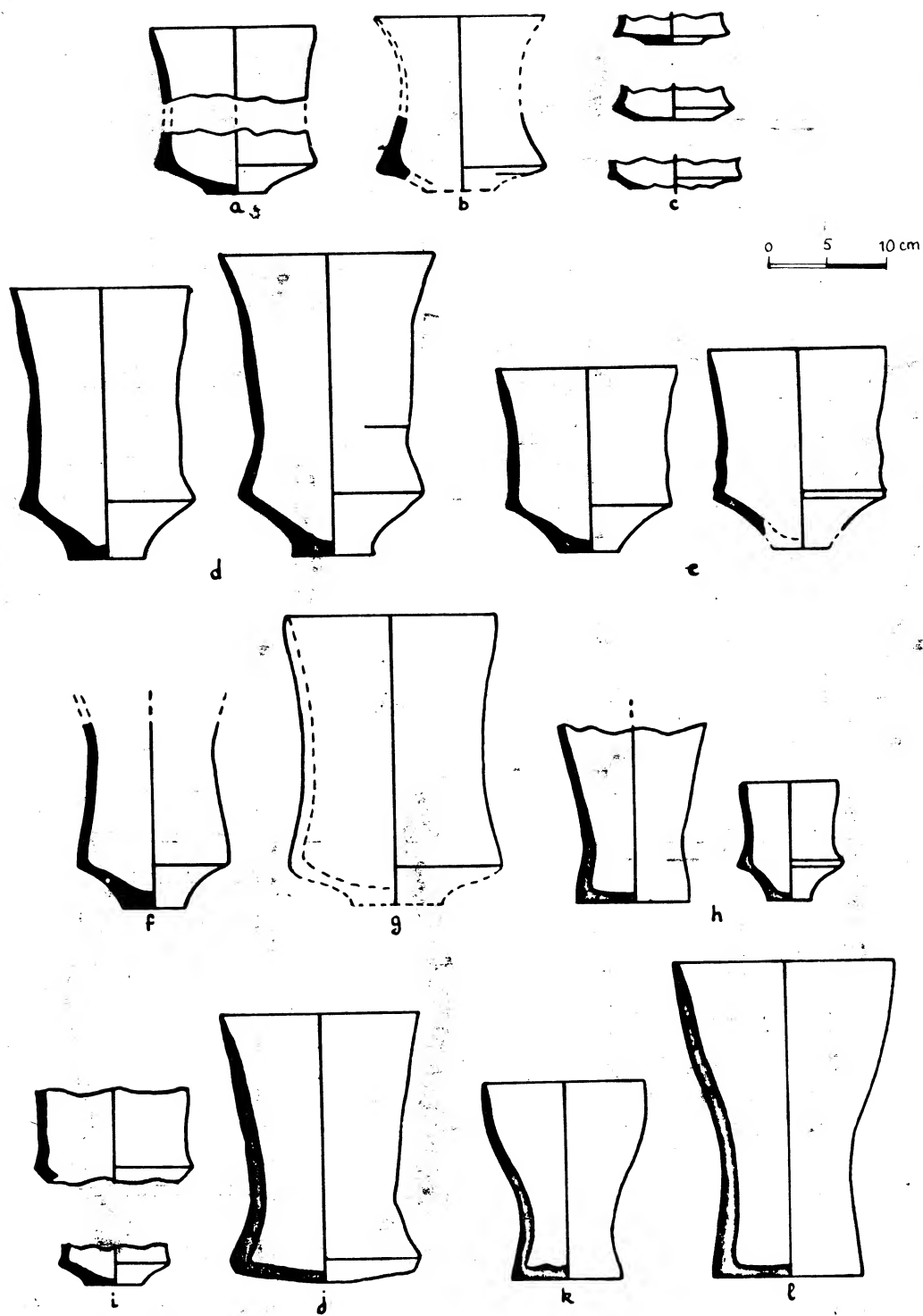


FIG. 3. — Gobelets cylindro-coniques, en Margiane (*a*, Erk Kala, Usmanova 1969 : p. 15, fig. 3, 2<sup>e</sup> colonne; *b*, Gjaur Kala, Katchuris et Burjakov 1963 : p. 122, fig. 3, n° 8; *c*, Erk Kala, Usmanova 1963 : p. 20, fig. 6, n° 3-5); en Bactriane (*d*, Kyzyl Tepe, Beljaeva et Khakimov, 1973 : p. 45, fig. 13, en ht. à dr.; *e*, Patchmak Tepe, Pidaev 1974 : p. 35, fig. 3, n° 23 et 16; *f*, Bactres, Gardin 1957 : pl. VI, n° 18; *g*, Kobadian, D'jakonov 1953 : p. 281, fig. 19, en ht. à g.; *h*, Boldaj Tepe, Zejmal' 1971 : p. 85, fig. 7, n° 14 et 22); en Sogdiane (*i*, Afrasiab, Nemtseva 1969 : p. 162, fig. 4, n° 65 et 63; *j*, *ibid.*, p. 159, fig. 3, n° 11); au Khwarezm (*k*, Vorob'eva 1959 : p. 73, fig. 4, n° 9; *l*, gobelet de Jaz III illustré comme document de comparaison par Vorob'eva 1959 : p. 75, tableau I).

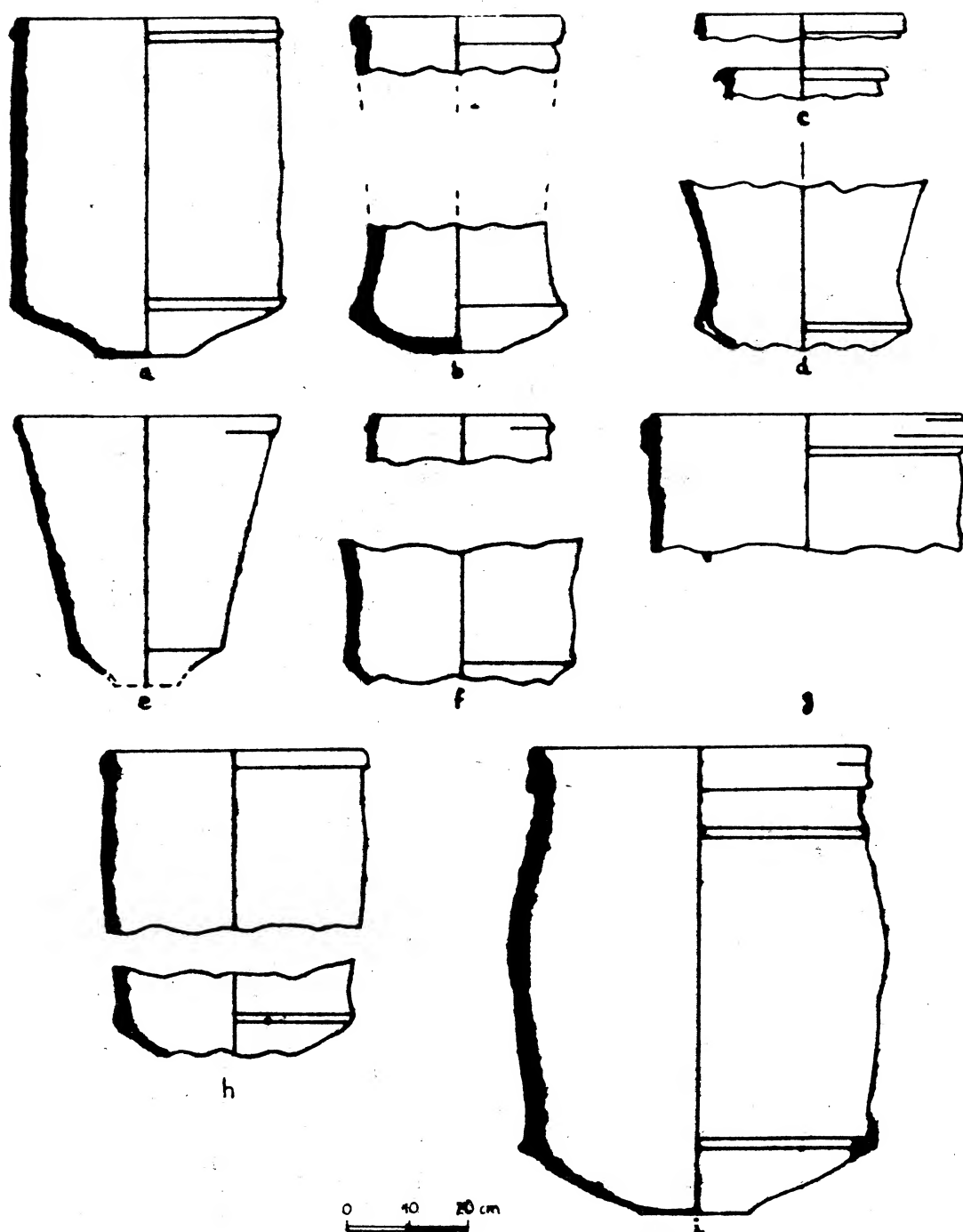


FIG. 2. — Grandes jarres à base tronconique, en Margiane (*a*, Jaz Tepe III, Katchuris 1966 : fig. 44 en ht. à g.; *b*, Erk Kala, Usmanova 1963 : p. 30, fig. 6. n° 1, 2; *c*, Gjaur Kala, Katchuris et Burjakov 1963 : p. 122, fig. 3, n° 3 et 5; *d*, Erk Kala, Usmanova 1969 : p. 15, fig. 3, en ht à g.); en Bactriane (*e*, Bactres, Gardin 1957 : pl. V n° 2a; *f*, Patchmak Tepe, Pidaev 1974 : p. 37, fig. 4. n° 2 et 11; Kyzyl Tepe, Beljaeva et Khakimov 1973 : p. 49, fig. 18, ht.); en Sogdiane (*h*, Nemtseva 1969 : p. 159, fig. 3, n° 3 et 6); au Khwarezm (*i*, Vorob'eva 1959 : p. 71, fig. 2. n° 32).



## 2.1. Du côté de l'Asie centrale.

Les fig. 2, 3 et 4 donnent, ensemble, une première idée des « genres » de céramique dont il est fait le plus souvent mention dans les publications relatives à des sites ou à des niveaux d'époque achéménide en Asie centrale. Nous résumerons en quelques lignes les caractéristiques morphologiques de chacun, sans entrer dans le détail des différences observables d'une région ou d'un site à l'autre, du point de vue de la forme ou de la facture (pâte, dégraissant, engobe, couleurs, etc.) (6).

A. *Grandes jarres à base tronconique séparée de la paroi par un ressaut* (fig. 2). — Les traits distinctifs de cette première famille sont : (a) l'allure générale de la paroi, haute, droite ou légèrement bombée, et toujours largement ouverte (l'inclinaison est proche de la verticale, parfois évasée, mais jamais fermée); (b) le profil de laèvre, épaissie, formant un bourrelet externe bien marqué, à face latérale droite ou concave (7); (c) la liaison anguleuse entre la paroi et la base, avec parfois un ressaut très accusé (ex. : fig. 2, a, b, h, i); (d) enfin, cette base elle-même, tronconique, fermée par un fond plat relativement étroit.

Ces grandes jarres sont attestées dans des niveaux attribués à l'époque achéménide en Margiane : Jaz Tepe (8), Erk Kala (fig. 2, b, d), Gjaur Kala (fig. 2c), Ovlija Tepe (9); en Bactriane, sur la rive droite de l'Oxus : Patchmak Tepe (fig. 2f), Boldaj Tepe (10), Kyzyl Tepe (11), Kobadian (12); comme aussi sur la rive gauche, en Bactriane occidentale (fig. 2e) et orientale (13); enfin, plus au nord, en Sogdiane (14) et au Khwarezm (15).

B. *Gobelets cylindro-coniques étroits* (fig. 3). — Sous cette appellation — la plus fréquente pour ce genre de poteries dans la littérature soviétique — il faut entendre des vases de

(6) Précisons seulement qu'il s'agit toujours d'une céramique faite au tour. Les dessins ont été ramenés à une même échelle sur chaque figure, à partir des indications graphiques ou littérales trouvées dans les publications : les dimensions ainsi restituées ne sont vraisemblablement pas d'une exactitude parfaite.

(7) Au lieu de ces lèvres épaissies, on rencontre parfois des lèvres éversées en forme de bec (fig. 2c; voir aussi à Takhirbaj-Tepe, Masson 1959 : pl. XLIII, n° 5, 13). Une récente prospection dans la région d'Aï Khanoum a confirmé la représentativité de ce trait pour les jarres d'époque achéménide en Bactriane (Gardin et Gentelle, p. 79); mais la même forme deèvre s'observe aussi sur des récipients d'un autre genre à la même époque, par exemple sur des jarres larges et basses (V.M. Masson 1959 : pl. XXXVIII, n° 12, 13, Jaz II).

(8) Voir fig. 2a, et Masson 1959 : pl. XLII, n° 8, Jaz III. C'est sur la stratigraphie de Jaz Tepe que s'appuient la plupart des datations proposées par les archéologues soviétiques; mais la circularité est évitée dans la mesure où l'assemblage caractéristique de Jaz II et III (ces deux niveaux, qui couvrent ensemble la période VI<sup>e</sup>-IV<sup>e</sup> s. av. J.-C., ne sont pas fortement différenciés quant à leur céramique, voir sur ce point Usmanova 1969 : p. 16) se retrouve dans la même position stratigraphique sur nombre d'autres sites, entre les niveaux du Fer ancien et ceux de la période hellénistique ou gréco-kushane.

(9) Site de la vallée du Tedzhen, voir Katchuris 1966 : fig. 44, ht.g.

(10) Zejmal' 1971 : p. 85, fig. 1, n° 1-12; p. 90, fig. 2, n° 1-12.

(11) Voir fig. 2g, et Beljaeva & Khakimov 1973 : p. 45, fig. 13, bas.

(12) D'après V.M. Masson 1959 : p. 56, fig. 14, à droite.

(13) Sites d'époque achéménide repérés au cours d'une prospection dans la région d'Aï Khanoum : Gardin et Gentelle 1976, p. 79 et pl. XXII a, c.

(14) A Afrasiyab, voir fig. 2h, et Filanovitch 1969 : p. 210, fig. 2, ht. La révision de la chronologie d'Afrasiyab proposée par Terenozhkin en 1972 consiste, pour ce qui concerne la période préhellénistique (Afrasiyab I), à distinguer un niveau « I ancien » (VII<sup>e</sup>-VI<sup>e</sup> s.), et un niveau « I récent » (V<sup>e</sup> s.), le premier étant considéré par conséquent comme « presque entièrement ... pré-achéménide » (Terenozhkin 1972 : p. 97). Son étude ne permet cependant pas de séparer le matériel céramique correspondant; il est peu probable que le résultat changerait grand chose à l'argumentation de l'étude présente.

(15) Voir fig. 2i, et Vorob'eva 1959 : p. 71, fig. 2, n° 18, 19, 31, et p. 75, pl. I, sites de Kijuzeli-Gyr et de Dingil'dzhe.

83

paraît la plus large, du 6<sup>e</sup> au 4<sup>e</sup> siècle, dans les deux grandes régions définies plus haut (§ 1.1). En bonne méthode, il eût fallu cependant induire cette sélection d'une étude systématique de tout le corpus, par des voies statistiques. Si nous n'en avons rien fait, c'est que les données quantitatives nécessaires font le plus souvent défaut dans les publications : les fouilleurs indiquent les *occurrences* de tels ou tels genres de céramique, parfois l'abondance ou la rareté de ceux-ci, mais dans des termes qui n'autorisent aucun calcul sérieux. Dès lors, il faut comprendre « la diffusion... la plus large » dans un sens très particulier : (a) c'est seulement sur la présence ou l'absence d'un genre donné en différents points de l'espace que l'on établit cette diffusion, et non pas sur le nombre des occurrences en chaque point; (b) en outre, l'appréciation de la fréquence ainsi comprise reste subjective, fondée sur des « impressions » bien plus que sur des comptages précis. L'avenir dira si cette désinvolture voulue nous a conduit à des conclusions erronées (5).

## 2. — LES DONNÉES COMPARÉES

La place nous manque pour traiter les questions de méthode relatives au statut des classes de céramique que nous avons choisi de retenir, selon les critères qui précèdent. Nous indiquerons seulement les points essentiels de ce qu'eût été notre argumentation sur ce sujet, dans un cadre plus large. (a) En premier lieu, ce n'est pas de « types » qu'il s'agit, au sens que la théorie archéologique donne à ce mot, mais plutôt de « genres » de céramique beaucoup plus vaguement définis, sans hypothèse aucune de notre part sur l'homogénéité de chacun, sous quelque angle que ce soit (mode de fabrication, destination, conscience du potier, perception des usagers, etc.). (b) La manifestation la plus visible de cette laxité est la primauté quasi exclusive donnée plus bas à la forme des poteries, au détriment des caractéristiques technologiques (pâtes, cuisson, enduits, etc.), et secondairement décoratives. La raison se devine aisément : la description des traits technologiques est à la fois pauvre et erratique, dans la plupart des cas, et par conséquent difficile à exploiter pour une étude comparée. Il en va autrement de la forme, dont la variabilité s'observe d'une manière plus riche et plus sûre à travers les dessins et photos, quelles que soient d'ailleurs les insuffisances des descriptions littérales. Quant au décor, il est le plus souvent inexistant sur les genres de poterie qui nous occupent. (c) Une autre conséquence de la même visée générique est le peu d'attention que nous porterons à tel ou tel genre. Le nombre relativement faible des exemples donnés pour illustrer chacun de ceux-ci s'expliquent de la sorte : il s'agit, rappelons-le, de mettre en évidence des phénomènes de *diffusion*, à travers des *analogies* que l'on recherche dans des régions *étendues*, et non pas des phénomènes inverses ou complémentaires d'*invention*, manifestés par des *différences* observées à des échelles plus *locales*.

Ces considérations générales valent pour toutes les poteries considérées ci-après; nous nous bornerons donc à décrire sommairement celles-ci, genre après genre — l'ordre de présentation n'ayant aucune valeur particulière — sans reprendre pour chacun les questions de méthode évoquées précédemment.

(5) Désinvolture voulue, parce que fondée sur le postulat que le coût d'une démarche plus systématique n'aurait été compensé par aucun gain de connaissance notable, dans ce cas particulier : c'est ce postulat que nous espérons nous-mêmes vérifier par des travaux ultérieurs sur le même sujet.

## 1.2. Limites temporelles.

Les bornes chronologiques de l'enquête ne sont guère plus précisées : en effet, s'il est vrai que le terme « achéménide » recouvre un laps de temps bien délimité, entre la révolte de Cyrus contre les Mèdes (ca. 550) et la mort de Darius III (330 av. J.-C.), l'emploi qui est en fait pour dater les poteries ci-après ne justifie pas cette interprétation stricte. Les sites archéologiques d'où proviennent les céramiques attribuées à l'époque achéménide, en Asie centrale comme sur le Plateau iranien, n'ont pas fourni jusqu'ici les éléments d'une chronologie sûre, ni quant à l'époque où apparaissent et disparaissent les poteries en question, ni moins encore quant aux phases de leur évolution entre ces deux bornes. D'une manière générale, les niveaux qui ont fourni ces poteries sont souvent datés de façon globale, et par interpolation entre deux périodes mieux caractérisées que la période achéménide elle-même, sur le plan céramologique : (a) l'âge du fer, tel qu'il se manifeste en Iran et en Asie centrale pendant la première moitié du premier millénaire av. J.-C. (3); (b) la période hellénistique, à partir du 3<sup>e</sup> siècle av. J.-C. Dans le premier cas, le moment où l'on passe des assemblages dits de l'âge de fer à ceux que l'on attribue à l'époque achéménide n'est nulle part fixé avec précision; il a d'ailleurs pu varier suivant les régions, de sorte que la désignation dynastique n'est en l'espèce qu'une approximation. Il en va de même pour l'autre terme : au fur et à mesure que progresse la connaissance des poteries hellénistiques, en Iran comme en Asie centrale, on découvre qu'elles ne se sont pas toutes imposées immédiatement après la conquête d'Alexandre, et qu'un certain nombre de types « achéménides » sont restés en usage pendant le 3<sup>e</sup> siècle (4). Notre seule pétition chronologique, par conséquent, est que les genres de poterie mentionnés plus loin ont eu cours pendant la période achéménide, mais sans que nous entendions par là que les *terminus* haut et bas de chaque genre coïncident avec le début et la fin de la dynastie.

## 1.3. Limites statistiques.

A l'intérieur du cadre spatio-temporel que l'on vient d'indiquer, enfin, nous avons dû faire des choix plus problématiques encore. Il ne pouvait être question de passer en revue dans une note aussi courte la totalité du matériel céramique connu, pour l'époque et les régions qui nous intéressent. Nos ambitions se sont donc bornées à la recherche des genres de poteries dont la diffusion

(3) La chronologie absolue et la « périodisation » interne de l'âge du fer ne sont pas les mêmes selon que l'on considère l'archéologie du Plateau iranien ou celle de l'Asie centrale — ou, corollairement, les travaux des archéologues occidentaux dans le premier cas, ou des archéologues soviétiques dans le second. Ces différences, toutefois, n'affectent pas directement notre objet : il suffit en effet que l'on s'accorde à poser de part et d'autre que le 6<sup>e</sup> s. av. J.-C. est une période de transition entre deux phases de l'évolution de la culture matérielle en général, et de la céramique en particulier. C'est le cas pour l'Iran, où l'on place vers cette époque le passage du « Fer III » à une autre phase, coïncidant avec la montée des Achéménides (Young 1967 : 29), ou plus largement avec une période gréco-perse que C. Young propose aujourd'hui d'appeler le « Fer IV », jusqu'à l'époque parthe (Young 1975 : 192); et c'est aussi le cas en Asie centrale où l'on pose de même une mutation entre le « Fer ancien » (selon la terminologie de Masson et Sarianidi 1972 : 155 sq.) et une période que les archéologues soviétiques rapportent le plus souvent aux niveaux II et III de Jaz Tepe (6<sup>e</sup>-4<sup>e</sup> siècles av. J.-C.), pris comme site de référence pour la céramique d'époque achéménide en Margiane et dans les régions voisines (Masson 1959).

(4) Cette observation repose sur des études encore inédites de la céramique originaire de deux sites où les données stratigraphiques sont particulièrement riches : Aï Khanoum en Bactriane (Bernard 1976), et Tureng Tepe au Nord-Est de l'Iran (Deshayes, sous presse).

Caspienne, sous quelque nom qu'on les désigne — Parthie, Hyrcanie, etc. — se rattachent-ils plutôt à l'Iran oriental ou à l'Asie centrale ? Au lieu de trancher dans un sens ou dans l'autre, nous avons préféré ici encore laisser ce problème de limite en suspens, et chercher dans la distribution du matériel s'il existait des raisons de tracer une ligne de démarcation bien nette, justifiable d'une interprétation historique.

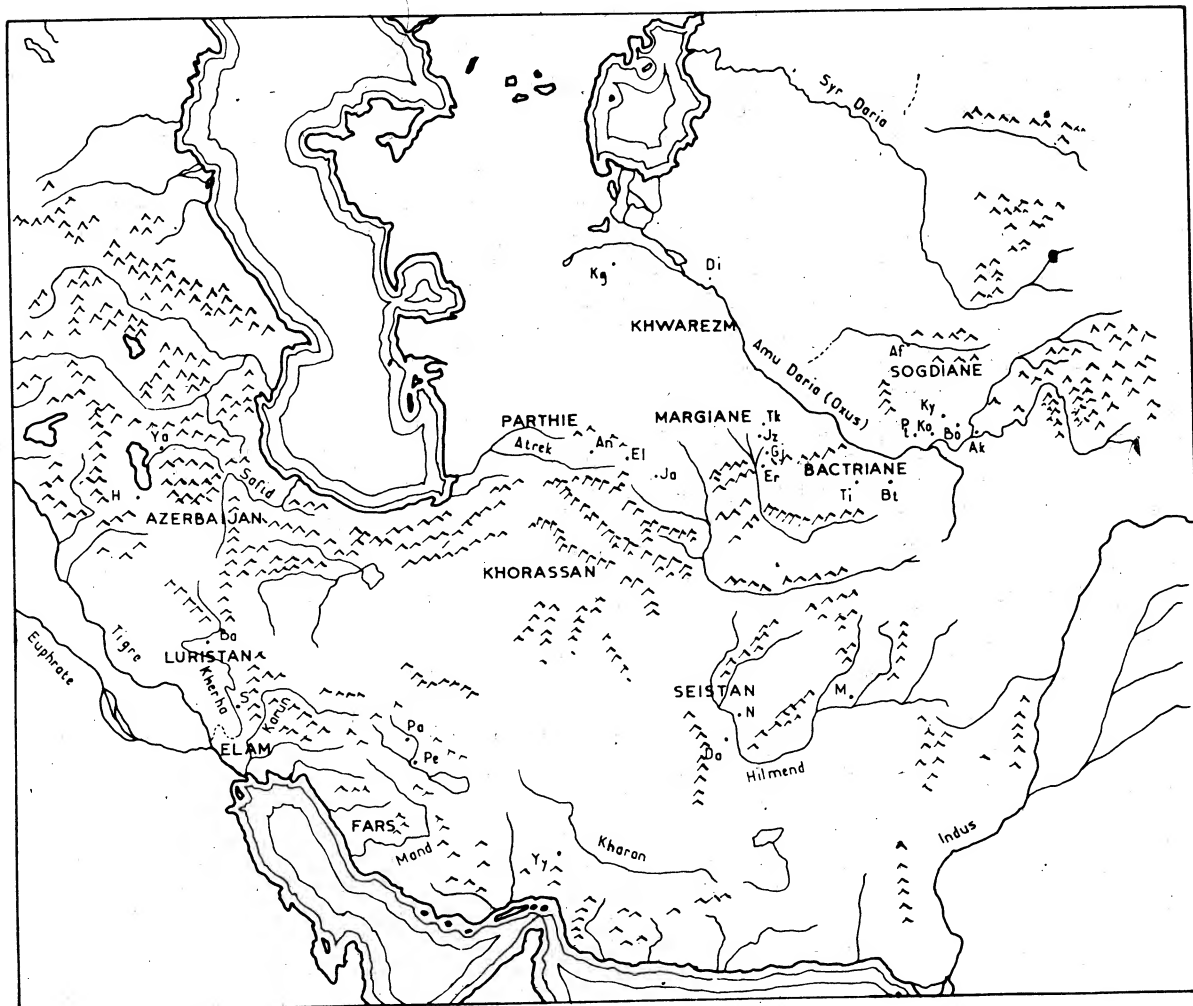


FIG. 1. — Carte des sites mentionnés.

Af	Afrasiab	Er	Erk Kala	N	Nad-i-Ali
Ak	Ai Khanoum	Gj	Gjaur Kala	Pa	Pasargades
An	Anau	H	Hasanlu	Pe	Persepolis
Ba	Baba Jan	Ja	Jasy Tepe	Pt	Patchmak Tepe
Bo	Boldaj Tepe	Jz	Jaz Tepe	S	Suse
Bt	Bactres	Kg	Kjuzeli-Gyr	Ti	Tillja Tepe
Da	Dahan-i-Ghulman	Ko	Kobadian	Tk	Takht-e Rostam
Di	Dingil Dzhe	Ky	Kyzyl Tepe	Tt	Tureng Tepe
El	Elken Tepe	M	Mundigak	Ya	Yanik
				Yy	Tepe Yahya

part les inscriptions des rois achéménides, avec la célébration des campagnes victorieuses que ceux-ci mènent en Bactriane, en Sogdiane et jusqu'au Khwarezm; ce sont ensuite les récits des historiens ou chroniqueurs grecs où il est question des mêmes événements, ou de leurs conséquences sur le sort des peuples qui habitent cette partie du monde; et ce sont enfin les textes avestiques, pour autant que l'on puisse résoudre les problèmes d'origine et de date qui commandent l'usage que l'on est en droit d'en faire, s'agissant des liens que l'on restitue entre la société iranienne et les peuples de l'Asie centrale, vers le milieu du 1<sup>er</sup> millénaire av. J.-C. — formes d'organisation sociale, idées religieuses, etc. (2).

L'étude qui suit a pour but d'étendre à l'époque achéménide le schéma diffusionniste défini plus haut, en l'appuyant sur le genre de matériel archéologique dont nous avons rappelé l'emploi comme « fossile directeur » pour toutes les périodes antérieures, la céramique; puis de confronter les résultats obtenus avec l'interprétation habituelle que l'on donne des sources écrites précitées, dans le sens d'une « subordination » plus ou moins bien définie de l'Asie centrale à l'autorité, voire à la culture perses.

## 1. — LIMITES DU CORPUS

Nous n'entendons pas dresser ici l'inventaire de *toutes* les poteries originaires de l'Asie centrale et du Plateau iranien que l'on croit pouvoir assigner à l'époque achéménide, sur quelque base que ce soit. Les matériaux considérés seront au contraire le produit d'un choix, dont il faut commencer par indiquer la nature et les fondements.

### 1.1. Limites spatiales.

Sur le plan géographique, tout d'abord, nous ne nous sommes sentis liés par aucune définition a priori de ce qu'il fallait entendre par l'« Asie centrale » et le « Plateau iranien ». Dans les deux cas, nous avons considéré en premier lieu des régions dont l'appartenance à chacune de ces deux entités ne paraissait pas contestable : Bactriane, Sogdiane, Margiane et Khwarezm, pour l'Asie centrale (dans les limites tout approximatives indiquées sur la carte de la fig. 1), et pour le Plateau iranien, l'ensemble des provinces diversement nommées qui s'étendent entre les chaînes montagneuses du Caucase et du Zagros, à l'ouest, et les étendus désertiques du Khorassan, à l'est (*ibid.*). Les céramiques que l'on attribue à l'époque achéménide dans ces régions, peuvent se retrouver cependant sur des sites périphériques : jusque vers le Pamir ou le Gandhara, à l'est, ou sur les hauteurs habitées de l'Azerbaïdjan et du Luristan, vers l'ouest. Nous n'avons pas hésité dans ce cas à inclure les sites en question dans le champ de l'enquête, sans nous soucier des raisons géographiques ou historiques qui auraient pu nous en dissuader. En d'autres termes, c'est la distribution du matériel autour des deux vastes régions indiquées plus haut qui déterminera elle-même les limites spatiales de l'étude.

En vertu du même parti empirique, nous n'avons pas davantage cru nécessaire d'opter pour une frontière a priori entre les deux régions : les territoires situés immédiatement à l'est de la mer

(2) Voir notamment les thèses proposées ou discutées sur cette base dans Gafurov et Litvinskij (1961), pp. 137-151.



Colloques Internationaux du C.N.R.S.  
N° 567. — LE PLATEAU IRANIEN ET L'ASIE CENTRALE  
DES ORIGINES À LA CONQUÊTE ISLAMIQUE.

## DIFFUSION COMPARÉE DE QUELQUES GENRES DE POTERIE CARACTÉRISTIQUES DE L'ÉPOQUE ACHÉMÉNIDE SUR LE PLATEAU IRANIEN ET EN ASIE CENTRALE

Annette CATTENAT et Jean-Claude GARDIN

Malgré les essais de rénovation méthodologique dont l'archéologie est le théâtre depuis quelques années, sous des titres divers, certains schémas élémentaires continuent à dominer les constructions théoriques de cette discipline. Un des plus courants est le diffusionisme, sous la forme suivante : (a) soit deux régions  $R_i$  et  $R_j$ , et certains monuments  $M_i$  et  $M_j$  attribués à la même époque dans ces deux régions, respectivement; (b) si les deux ensembles  $M_i$  et  $M_j$  présentent des analogies qui ne paraissent pas imputables aux seuls facteurs matériels (techniques de fabrication, homologues fonctionnelles, etc.), et que par ailleurs les régions  $R_i$  et  $R_j$  sont telles que des « influences » culturelles soient plausibles de l'une vers l'autre, à l'époque considérée, on posera que ces analogies sont le signe ou la preuve d'une relation historique entre les deux groupes; (c) et l'on cherchera à interpréter cette relation par des considérations contextuelles au sens large, présentées tantôt comme des hypothèses, tantôt comme des explications : mouvements de populations, subordinations politiques, échanges commerciaux, etc.

Entre toutes les catégories de monuments utilisés pour fonder ce genre de constructions, la céramique est l'une des plus communes, en raison de son abondance sur la plupart des sites archéologiques, comme aussi de sa résistance exceptionnelle à l'usure du temps. S'agissant des deux régions qui constituent les pôles d'intérêt du présent Colloque, en particulier, il n'est pas exagéré de dire que l'histoire de leurs relations depuis l'époque néolithique jusqu'à la fin de l'âge du bronze s'est jusqu'ici appuyée principalement sur la comparaison des séquences céramologiques observées de part et d'autre, en Asie centrale et sur le Plateau iranien : lorsque les analogies dominent, l'on restitue des « courants » de nature diverse, de l'Iran vers l'Asie centrale (ou plus rarement l'inverse), tandis que l'on parle au contraire de « cultures locales » lorsque les dissemblances paraissent l'emporter<sup>(1)</sup>.

A partir de l'époque achéménide, cependant, la base des reconstitutions s'élargit : outre les vestiges archéologiques, on peut mobiliser désormais des sources écrites qui éclairent d'une manière plus directe le sens et la nature des rapports institués entre l'Asie centrale et l'Iran. Ce sont d'une

(1) Nous ne nous attarderons pas à démontrer cette affirmation que nombre des communications présentées à ce colloque même viennent étayer. Parmi les publications où l'on peut observer le rôle fondamental des comparaisons céramologiques dans la reconstitution des liens entre l'Iran et l'Asie centrale aux hautes époques, citons notamment V.M. Masson (1959), Sarianidi (1970), Masson et Sarianidi (1972). Voir aussi plus loin § 3, note 75.



**ARCHAEOLOGICAL  
RESEARCH BIENNIAL  
MAGAZINE**

***Acting Director and Editor;  
Abdul Bari***

**ADDRESS:**

*Afghan Institute of Archaeology*

*Qala -i- Fathullah.*

*Tel. No. 31462 & 31316*

*Kabul Afghanistan*

عکس روی جلد :

دور نمای از کمان و قلعه

بست که نما یانگر معماری

پر عظمت تا ریخ گذشته

کشور عزیز می باشد .

دولتی مطبعه

*Democratic Republic of Afghanistan*  
*Ministry of Information and Culture*  
*Directorate General of Archaeology and*  
*Conservation of Historical Monuments*

**AFGHANISTAN ARCHAEOLOGICAL**  
**REVIEW**